Adab. Kabul
Vol.24, No.1, Hamal-Jawza 1355
(March-May 1976)

فروشگاه کتاب محمد انوری
Mohammad Anwari Book Store
سنگ ورزش، وزیر اکبر خان
مهمند سنگ

Ketabton.com

ادب

(c) ketabton.com: The Digital Library

مضامین و نویسندگان

صفحه	مضمون	نویسنده - مترجم
-	بیست وچهارمین . . .	مدیر مسؤل
۱	منازل السائرین . . .	پوهاند عبدالحی حبیبی
۹	اصل ونسب ووجه تسمیه آل کرت	پوهنیار جلال الدین صدیقی
۱۵	زال وگورا وغلی	پوهند وی عبدالقیوم قویم
۲۶	پیری از هرات	ښاغلی میرنجیب الله روزبه مایل
۴۶	مآخذ مطالعه لغات زبان دری و....	دوکتور اسدالله حبیب
۶۳	تفکر ، یاد آوری ، تخیل	پوهاند میرامان الدین
۷۱	وفات استاد مولوی ابو الوفا	پوهاند حبیبی
قسمت عربی :		
۷۷	الامة العربیة فی نظر الافغانیین	الاستاذ الفقید صلاح الدین سلجوقی
۸۴	العربیة والدریة	البوهنوال وفی الله سمیعی
۹۶	الفارابی	الاستاذ عبدناصر یونس الزیدی
۱۰۷	بین الثقافة العربیة والافغانیة	الاستاذ ذکی کرم علی
۱۱۰	مقام الانسان وحریته فی ظل الایمان	الاستاذ غلام صفدر
۱۱۵	بلاد الافغان وصلتها بالاسلام ولغة القرآن	الاستاذ اسدالله
۱۲۱	بین الشریعة و التصوف	البوهنوال عبد السلام عظیمی
قسمت دوم دری :		
۱۳۱	زلزله دشمن سرسخت بشریت	پوهنیار توریالی راقم
۱۴۱	کابل ونورستان	پوهنمل عبدالرحمن سدید
۱۵۱	جغرافیای سنگ چهارک	پوهیالی عزیزاحمد
۱۵۷	ترجمه های آثار حکایتی دری	پوهنوال نگهت سعیدی
شعر :		
۶۲	لوحهٔ دل	پوهنوال حبیب الرحمن هاله

(c) ketabton.com: The Digital Library

فروشگاه کتاب فرهاد انوری
Farhad Anwari Book Store
مکروریان سوم کابل
پست بکس ۵۴۱۸

LIBRARY OF CONGRESS
ISLAMABAD OFFICE
18 APR 2005
6 CONTINUATION 6

ادب

نشر یه سه ماهۀ پوهنځی ادبیات وعلوم بشری پوهنتون کابل

سال بیست وچهارم　　شمارۀاول　　حمل - جوزا ۱۳۵۵

بیست و چهارمین سال مجله ادب

گل های ادب در بیست وچهارمین بهار خود با طراوت و تازگی می شکفد. اگرچه گذشت زمان هرچیز را کهن جلوه میدهد مگر ادب را هر چند سال فزونتر گردد رنگ ورخش تازه تر و بهای معنویش بیشتر شود.

بیست وسه سال پیش نخستین گام در راه احیای مفاخر ادبی ومعرفی فرهنگ دیرین ووزین افغانستان برداشته وچنان تجویز گرفته شد تا با نشر نامه ادب به دوستداران دانش وثقافت خدمتی شود.

علاقه دانشمندان گرانمایه سبب حوصله افزایی و ترغیب مزید کارکنان این مجله شده است تا در نشر مطالب ارزنده و مفید از هیچگونه کوشش درخور توان بشری دریغ نکنند، وتا جایی که ممکن است اسباب رضایت محبان علم وادبیات را فراهم آرند.

چون آوان نشر این شماره باسالگرد دانشمند فرزانه وادیب توانا وصوفی پاك طینت هرات خواجه عبدالله انصاري برمی خورد، از آن رو بپاس او در برخی ازین نامه مقالات سودمندی را بزبان عربی

(c) ketabton.com: The Digital Library

پخش کردیم که ذریعه استادان فاضل افغانی و برادران عربی مارقم گردیده است. تاسهم گیرندگان محفل بزرگداشت آن نامور افغانستان راحظی ومسرتی باشد.

مجله ادب در طول زندگانی نشراتی خود در ایفای خدمات شایسته ادبی و علمی کمر همت استوار بسته، بالخصوص در دوره فرخندهٔ جمهوری - که اینک چندی بعد به سال چهارم خود آغاز میکند- بیش از پیش سعی کرده است تامطابق به مرامهای عالی فرهنگی دولت، کارهای سودمند تری ایفا کند وآثاری را به نشر بسپارد که در راه تنویر وتنمیه روح معنوی وتهذیبی افراد وطن ومعرفی معاییر ومزایای ثقافی وطن مؤثر و پرارزش باشد. ولذا درطی سه سال گذشته به نشر چند اثر گرانبها بصورت جداگانه پرداخت و بفحوای: « نیت درهر کار مقدم است » آرزو داشت قدمی درراه خدمت به دانش گرایان بر داشته باشد. وچنانکه شاعر بزرگ سعدی گفته:

ان لم أکن راکب المواشی اسعی لکم حامل الغواشی

اگر درمیدان فسیح ادبیات ودانش سمندرا هوار باد پیما نرانده ایم مجاهدت ما آن بوده است تا بقصور همت وعدم همراهی با کاروان راهروان فرخنده پی منسوب نگشته بدنبال ایشان رهسپار سر منزل مقصود گردیم که: ارتقای سویه ذهنی و علمی هموطنان است. ومعرفی و شناساندن چهره راستین وزیبای ثقافت و فرهنگیان این کشور که گذشته درخشان ونورافگن ولباس زیبای تجدد به تن دارند.

از بارگاه ایزدمتعال تمنا داریم درین راه خجسته توفیقات مزید ویاری خویش را بدرقه راهمان گرداند. والسلام شاه علی اکبر

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهاند عبدالحی حبیبی

شرحی بر یک مقوله شیخ الاسلام انصاری

منازل السائرین یا صد میدان در دایرة الوجود

پیر طریقت گفت: «از کجا باز یابم،

آنروز که تو سرا بودی، و من نبودم،

تا باز آن روز نرسم،

میان آتش و دودم،

و ربد و گیتی آن روز باز یابم، برسودم،

و ربود تو د ریابم،

به نبود خود خوشنودم.»

(کشف الاسرار ۸ ر ۳۱۶)

این سخن موجز و شیوای خواجه عبدالله، جامع فصل بزرگیست از کتاب اشراق و شهود و فنا ووجود که بعداز وصوفیان ومفکران اسلام، از آن کتابها ساخته و دفتر ها پرداخته اند. انصاری در کلام سابق خود به اطلاق لاتعین ولاهوت ووحدت حقیقی اشاره کند که «تو سرا بودی و من نبودم» و باز به تنزلات وجود وقوس نزولی آغاز سیر الی الله که متضمن ریاضات وتحمل مشقاتست به تعبیر آتش ودودی پردازد. ودر آخر به قوس عروجی یا سیر صعودی که منتهی به فنای خویش و وصال وحدت مطلق میگردد به «یافت بود تو، و نبود خویش تعبیر مینماید که: النهایة رجوع الی البدائة.

پس عدم گردم عدم چون ارغنون

گویدم: کنا الیه راجعون (مولوی)

انصاری رحمت الله علیه، در ادب دری نویسنده سحار موجز گوی مقتدریست که مطالب

(c) ketabton.com: The Digital Library

طولانی رادراف کلمات کوتاه و جمل موجز گنجانیده، واین کلام فشرده اوعم حاوی فصلی است از فصول عرفان اسلامی، که درخور شرح وتوضیح باشد.

درسوره الاعراف آیهٔ ۱۵۶ چنین است:((ورحمتی وسعت کل شیء))در تفسیرعارفانه این آیه، شیخ اکبر محی الدین بن عربی (متوفا۶۳۸ق)گوید: که این وسعت وجودی و حکمی برموجودات لایتناهی در دنیا وآخرت وجوداً و حکماً وعرضاً وجوهراً وخیراً وشراً وسر کباً و بسیطاً شاملست:

فرحمة الله فی الاکوان سار یة وفی الذوات وفی الاعیان جار یة

(فصوص الحکم ۱۷۷)

بیدل این مسأله تجدد امثال را به ((تجدید رحمت)) تعبیر میکند که:

نه فلک تا خاک آسودست در آغوش عرش صورت رحمان همان بی اختیار رحمت است

شام اگرگل کرد بیدل پرده دارعیب ماست صبح اگرخندید، در تجدید کار رحمت است

(کلیات ۱۷۱)

باید گفت که کلمه رحمت نزدصوفیان عارف بمعنی محدود شفقت برمردمان و بخشش عاصیان نیست، بلکه نعمت عمیم وسیعی است ازامور کلیه معنویه که خدای رحمان آنرا بر تمام عالم وجود افاضه کرده ودرفلسفه نوفلوطینی آنرا((فیوضات))ودرمشرب شیخ الاشراق ((تجلیات))گفته اند.

ماخذاین اصطلاح عرفانی مصباح قرآنست که درسورهٔ الأعراف آیهٔ ۱۷ مفرماید: فلما تجلی ربه للجبل: ای ظهروبان(کشف ۳ر۷۲۶).

بقول انصاری: اینجا لطیفه ایست که کوه بدان عظیمی برنتافت... نقطه حقیقی را تجلی افتاد که اینک مائیم(کشف ۳ر۷۳۳)واستقامت عارف ازکوه هم برگذشته:

بر اهل استقامت فیض نازل می شود مظهر

نمیدانی تجلی گرد کوه طور میگردد

یکی از بزرگان صوفیه ابو بکر کتانی گوید: هنگامیکه حقایق الحقایق در سر متجلی گردد. ظنون و امانی را از بین برد. زیرا اگر حق بر سرا ستیلاء یابداو را مقهور سازد واز غیر اثری درو نگذارد.

(طبقات الصوفیه ۳۷۰)

عرفای صوفیه را در باره تجلی اقوالیست که مختصر آن چنین باشد:

در هرشان و کیفیت وحالتی ظهوری از اسما وصفات یا افعال الهی باشد که آنرا تجلی یا لباس تعین گویند که حدو حصری ندارد وهردم به شانی دیگر است و مطابق استعداد هرموجود

(c) ketabton.com: The Digital Library

ظهور میکند وبنابرین تجلی متکرر وجودندارد وچنانچه حق تعالی لامتنا هی است تجلیاتش هم لاینتهی است.((کل یوم هوفی‌شان .))

ای ترابر طور دل هردم تجلایی دگر　　طالب دیدار تو هرلحظه موسایی دگر (معینی)

از جمله تجلیات،یکی تجلی وجودی یا ظهور یست که ابن عربی آنرا ((فیض قدس)) گوید وآن تجلی اوتعالی است در صور معقو له کائنا ت و اعیان که مشیت اسمای الهی است نه ذات که مستغنی از عالمیانست وصوفیان این تجلی ظهور تعینات را فقط برای معرفت دانند وحدیث قدسی مشهوری را درین باره آورده اند که:((کنت کنزاً مخفیاً فا حببت أن اعرف فخلقت الخلق فبه عرفونی.))(فصوص، فصل اول)

خالق عالم دارای اسماء حسنی است و هر اسمی اثرو مظهری دارد. قرآن عظیم به سه نام: الله ـ الرحمن ـ الرحیم آغاز میگردد که نخستین نام ذات باری تعالی و دو نام دیگر از صفات اوست ـ ولی بعد از نام ذات مهم‌ترین اسماء الهی نزد عرفاء رحمن است، جامع همان رحمت عمومی که منبع فیوض وتجلیات وجمال است که :خلقکم اطواراً :

از ذات اوست این همه اسماء عیان شده　　از نور او ست این همه انوار آمده

این کثر تیست لیک ز وحدت عیان شده　　و ین و حد تیست لیک با طوار آمده

عالم مثال ذات وظلال وصفات اوست　　نفس دوبی چو صورت پندار آمده

(مغربی)

اقسام تجلی

صوفیان تجلی ظهوری را برد و قسم دانند :

اول ـ تجلی رحمانی که به مقتضای((رحمتی و سعت کل شیء)عام بوده ومفضی وجود تمام موجودات ومظاهر کونیه بلا عمل سابق است و آنرا تجلی فضلی هم گویند ، که هر دو عالم غیب و شهود از انوار آن روشنی یابد ومنبع آن مرتبهٔ اطلاق ولاهوت و ذات بحت است که: کان الله ولم یکن معه شیء)) .

ز فضاش هر دو عالم گشت روشن　　ز فیضش خاک آدم گشت گلشن

تعالی الله ، قدیمی کو بیکدم　　کند آغاز و انجام دو عالم

(گلشن راز،۵)

دوم:ـ تجلی رحیمی که مظهر اسم رحیم و خاص است به گروه مؤمنان وصدیقان و صاحبدلان و ارباب سلوك که منبع کمالات معنویه بوسیله انبیاست و در ینجا عاصی از مطیع و ناقص از کامل

(c) ketabton.com: The Digital Library

ورا هیاب ا ز گمراه جدا سیگردد ومنشاء آن همان واحدیت و اطلا ق محض است، و جزوی از تجلی عام رحمانیست که فیض خاصی از آ ن بر قلو ب صدیقان با کمالات معنویه نبعا ن میکند که آنرا ((حال)) گویندو از مقوله ((قال)) بیرون نیست واین حال در نزد عارف محرک سیر الی الله است:

نشود نصیب جانت که دمی قرار گیرد تب و تاب زنـدگانی بتو آشکار بادا

سیر نز و لی وعر وجی در دایرة الوجود یا مساله تنز لات

مظاهر کو نیه که از تجلیات اسم رحمان در تجلی فضلی مطابق نص شر یف الاله الخلق والامر (الا عراف ۷) (مر کبات و بسایط) بوجود آمده اند، یك حـر کت دو ری ا ز مبدأ فیاض مطلق واپس بسوی او دارند ودر دایرة الوجود سیر میکنند که صوفیان آنر اتنزلات و منازل گفته اند :

یکی خـطست زاول تـا بـآخـر بـد وخلق جها ن گشته مسا فـر
جـهان امـرو خلق اینجا یـکی شد یکی بسیار و بسیار انـد کی شد
همه از و هم تست ا ینصو رت غیر که نقطه دایره است از سر عت سیر
(گلشن راز)

عرفا تنزلات را در دایره یی فرض کرده اند که قطب شمالی آن (الف)، نقطه وحدت بحت ونور مطلق ولاتعین ومرتبه لاهوتست. و در مقابل آن در قطب جنوبی دایره نقطه (ب) مرتبه انسان و جمع الجمع یا مطلع الفجرو وحدت شخصی و عالم قال است که از الف تاب در قـوس ر است سیر نزولی و از ب تا الف در قوس چپ موازی قوس رحمانی سیر عرو جی وعالم حال است.

تمام دایرهٔ وجود عبارت از تجلی رحمانی و منبع افاضه وجود است که قوس راست تنزلات آن باعتبار قرب به نقطه (الف) احدیت اولا تجلی جبروتی آغاز سیر الی الله وثانیاً عالم ملکوت و حقیقت محمدي وثالثاً عالم ناسوت و اعیان ثابته مشتمل بر نفوس وعقول و افلاك ومو الید ثلاثه جماد ونبات وحیوان است وهر قدر که از نقطه لاتعین پائین آییم به عالم مادیت وبالاخر در نهایت نزولی قطر الف وب بمرتبه انسان میرسیم، که درجه آخرین وجامع تنزلات اسمائی و کثر ات کو نیه و عالم اصغر و مظهر کامل صفات و اسماست وحضرت جامی تمام این مطالب نغز و لطیف را در ین ر باعی گنجانیده :

در کون و مکان نیست عیان جز یک نور ظاهر شده آن نوربا نو اع ظهور
حق نورو تنوع ظهورش « عالم » توحید همین است، دگروهم وغرور
(شرح رباعیات)

د ردایرهٔ تجلی ر حما نی که مظاهر دیگر اسماء حسنی هم ظهور میکند در قوس عروجی ب، الف،

(c) ketabton.com: The Digital Library

سیر عروجی و صعودي انسان واپس بمبداء کل آغاز میگرددواین همه‌مظاهر اسماءرحیم وغیره‌اند که بعثت انبیا و وجود رهنمایان وصدیقان در همین قوس رجوعی یا عروجی سیرالی اللهو بزبان قرآن«هدي»است.

فاما یاتینکم منی هدی فمن تبع هدای فلا خوف علیهم ولاهم یحزنون (البقرة،۳۸) ظاهرا سیر عقل انسانی و تفاعل ماده تا نقطه ب قطر دایرة الوجود میرسد وسوجود در مذاهب فلاسفه‌و مدارج علوم مادی‌سیرتلونی وتکاملی خودرا درمراتب تنزلات تامنزلت مادی انسان دارد و تمام فعالیت های عقلی که تاکنون انسان‌رابه‌شگافتن ذره‌و تسخیرفضاموفق گردانیده‌ودر آینده‌هم‌ممکن است اسرار نامکشوف دیگری رادر کائنات کشف کندتاهمین نقطه‌نشو وارتقاي‌انسانی در قوس نزولی تا آخر قوس الف به نقطه ب ،میرسدومظاهر اسماءوصفات الهی در تجلی رحمانی میدرخشد.

همیشه فیض‌وفضل‌حق تعالی　　بود ازشان خود اند ر تجلی

درین تنزلات دوری مراتبی می‌آید که بقول پیر هرات ـ طوریکه گفتیم ـ آتش و دود است و موجود ازمواقف ثلاثه گذشتنی وبمر تبه انسانی‌ارتقا کرد نیست.شمس‌الدین محمد کرمانی گو ید:

ذات‌تو بسی صفات دارد　　اول صفت نبات دارد
چون قوت و زور تاب گیرد　　آنگه صفت د و آب گیرد
درنده وتیز چنگ با شد　　مولع بجفا و جنگ با شد
چون بر گذردزجنس‌شیطان　　انگاه‌شود زجمع انسان

(مصباح الا رواح ،۱۲)

این مراتب تنزلات و فراق‌از مبدأ فیاض راحضرت مولانابلخی قبل‌ازین در مثنوی خود بزبان رمزی فراق نی‌از نیستان و نفیر درد آلود انسان در عشق و صالی مجد د با ری تعالی

کز نیستان تا مرا ببریده اند　　از نفیرم مرد وزن نا لیده اند

بیان داشته که انصاري آنرا میان آتش و دود قرارمیدهد ولی فر ق تفکرو جهان بینی صوفیان در باره ارتقاءو تکامل انسانی‌باعلماءو اهل‌سائینس‌درینست که‌سیر تکامل موجودات ازنظر سائینس تانقطه اخیر قوس نزولی الف‌و ب‌بوده وهم‌پرواز عقل وماده‌تااینجاست،ولی‌عارف برهمین سیرونقطه ب توقف ندارد ودر قوس صعودی ب تاالف به‌سیر رجوعی بهمان منبع فیاض تجلی‌رحمانی‌بالاسیرود

(c) ketabton.com: The Digital Library

که این قوس عروجی را تجلی رحیمی نامند و منتهی به نقطه احدیت وذات بحت میگردد که سالک درین وقت:

ربانی نور ذات باشد بر تر ز همه صفات باشد

از کون و حدوث بر تر آید وز نور قدم منور آید

(مصباح ۱۲)

در ینجا ست که در منتهای قوس عروجی وتجلی رحیمی سالکی بقول پیر هرات بود او تعالی در می یابد وفانی فی الله میگردد و به نبود خود خشنود می شود و میگوید :

درهرچه بنگرم تو پدیدار بوده یی ای نا نموده رخ تو چه بسیار بوده یی

و عارف بلخی هم در مثنوی با صراحت عارفانه این مرتبه عالی را چنین بر شمرده است:

حمله دیگر بمیرم از بشر تا برآرم از ملائک بال و پر

آنچه اندر وهم ناید آن شوم بار دیگر از ملک قربان شوم

(مثنوی مولوي)

منازل و عاقبت آن

صوفیان عارف را در عدد منازل سلوك برقوس رحیمی موازی ب تاالف اقوال مختلف است که عارف هرات درین مورد از کمك تحقیق و دقت کار گرفته و برقوس رحیمی موازی نیم دایرة الوجود که شهراه عروجی عارف سالك است در اول ده مقام یا منازل رابنام :

(۱) بدایات (۲) ابواب (۳) معاملات (۴) اخلاق (۵) اصول (۶) اودیه (۷) احوال (۸) ولایات (۹) حقایق (۱۰) نهایات ـ مقدر داشته و درهر مرتبه یازده مرحله را برعایت سیر عروجی سالك تعین کرده وآنرا در دو کتاب خود صد میدان (دری) ومنازل السائرین عربی، شرح و ترتیب ابتکاری داده است که درهر منزل از مشکوة قرآن استشاره میکند و از آیتی نام همان منزل را استخراج نماید وگوید :

«بنده را درجه بدرجه می گذارند و بقبول وقرب حق تعالی مشرف میشود یا خود منزل منزل قطع میکند تا منزل آخرین، که آن منزل مقام قربست ومقام معلوم ومامنا الا له مقام معلوم (صدمیدان، ۳)»

درباره وجود هزار مقام در صوفیان متقدم وبیشر وان پیر هرات عنعنه بی وجود داشت که در آخر منتهی به وصول الی الله و مقام اعلای کمابدأکم تعودون (الاعراف ۲۹) می شد، وابن سیر هم دوری بود از جنید معنی این آیت پرسیدند، جواب داد که: (آغاز کار انسان به انجام آن می ماند، آنکه گفت: نهایت هر کار رجوع است بابدائت کار و راه حق حلقه ییست ازو درآید، باز اوگردد.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

شیخ الاسلام انصاری گفت: چون نیك ماند آخر این کار با ول این کار... بو بکر کتانی گفته که میان بنده وحق هزار مقام است . . هم بآن شود که دراول بود. اینست سر کما بدأ تعودون (کشف ۳ ر ۶۰۹)

در بیان منازل عروجی سلوك ابتکار پیرهرات اینست که درترتیب صدمیدان که بقول ذوالنون مشتمل برالف عام و بگفته جنید هزار قصر است و صنعی را مرعی داشته که یکی از دیگری زاید واگر سالك بیکی قدم نهد همین منزل اورا به مرتبت بالاتری رهنمائی میکند و درخلانمی ماند که راه گم کند واین مصداق فریقاً هدی بعداز بدوعودت ودر آیت فوقست که از بدایات آغاز و بر نهایات ختم میگردد که نهایت نهایات همان توحید مطلق ذات بحت است و بو یزید بسطامی گفته بود : اوقفنی الحق سبحانه بین یدیه، الف موقف فی کل موقف عرض علی المملکة فقلت لا ارید ها ، فقال لی فی آخر الموقف : یا بایزید ؟ ما تریـ ؟ فقلت ارید ان لا ارید. قال انت عبدی حقاً. گفتم: آن خواهم که نخواهم. (کشف ۸ ر ۴۲۴)

عارفان محقق گویند : که درنقطه احدیت مطلق وجاییکه تجلی رحمانی از آن نبعان دارد تجلی نیست ومراد رحمتی وسعت کل شیء اینست که تجلی رحمانی برمظاهر کونیه غیر ذات الله حاویست وهمچنین تجلی رحیمی که شهراه عروج سالکست نهایتی دارد که همان نقطه الف راس قطر دایرة الوجود است که درمدارج مقرره پیرهرات نهایت نهایات باشد وبقول خود این پیر طریقت عوارض و عاقبت این راه چنین است :

«پیر طریقت گفت: در دود رسان، غم وشادي ، فتروغنا این همه صفات سالکان است درمنازل راه، اما مرد که بمقصد رسید اورا نه مقامست ونه منزل، نه وقت وحال، نه جان ونه دل» (کشف ۹ ر ۱۲۸)

پس نتیجه این سخنان چنین است: که عرفان اسلامی در مراتب تکامل موجودات درقوس نزولی تجلی رحمانی دایرة الوجود تانقطه نزولی (ب) وطی مراتب ثلاثه موالید تقریباً باسا ینس هم آهنگی دارد وانسان مظهر کامل صفات جلالی وجمالی واسماء وعلم واسرار کونی خداییست که اینك تا کنون به تجزیه ذره وتسخیر فضا هم موفق آمده وبحکم همین عرفان ترقیات لاتعدولا تحصای دیگری هم در اسرار کونیه تجلی رحمانی درعالم سائنس که جزوي ازین تجلی است پیش روی دارد . ولی چون تجلی رحمانی دوریست وموقف نیست پس انسان ازنقطه پایین قطر دایرة الوجود (ب) درقوس صعودی رحیمی ترقی کردنی وبالا رفتنی وباسبداء اعلی (الف) وصل شد نیست که این عالم حال وکشف وشهود وعشق است . وماوراء قیل وقال عقلیت محض باشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر سالکی درمنازل عشره پیرهرات ازبدایات به‌نهایات درصد مرحله (هزار قصر) برسد(۱) دران هنگام نه‌منزل ،نه‌وقت،نه‌حال،نه‌جان ونه‌دل ماندواین همان نقطه وحدت‌لاتعین و اطلاق محض لاهوت است که عارف غز نوی گفت :

مکن درجسم وجان منزل که این دونست‌وآن‌وا لا

قدم زین هردو بیرون نه، نه‌اینجا باش‌ونه‌آنجا (سنا ئی)

چه‌خوش است که پایان این‌سیر عارفانه بدایت تانهایت رابرخطوط تجلی‌رحمانی و رحیمی از خود پیر هرات بازبان رمزی او بشنو یم :

«الهی؟ یافته میجویم بادیده میگویم که دارم،
چه جویم، که‌می بینم،چه‌گویم ،(درآغاز تجلی رحمانی وفراق ازمبداء اعلی)
شیفته این جست وجو یم ،
گرفتار این گفت وگویم ،
عالم قال و :
هر کس کودور ماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش

مولوی

الهی! بهای عزت توجای اشارت نگذاشت (در لاتعین)
قدم وحدانیت تر ا اضا فت بر داشت (در عوالم جبروت وملکوت)
تا گم کر د رهی هرچه در دست داشت (در عا لم موالیدثلاثه)
ونا چیز شدهرچه می پنداشت (در عالم نا سوت)
الهی ! زان تو میفزود وزان رهی میکاست (در سیر صعودی قوس رحیمی)
تا آخر همان ماند که اول بود راست (درنهایت نهایات ووصول مشرق انوار)
(کشف ۳ر ۷۳۴)

(بقیه در ص ۷۶)

(۱) شیخ الاسلام درصدمیدان ومنازل در هرمیدان ده مرتبه دیگر راتعیین کرده که جمله هزار قصرشود. صدسال قبل این هزار قصررا شاه عبداللطیف محی‌الدین قادری درجلد اول جواهر السلوک ترتیب کرده است (طبع مدارس هند، ۱۲۸۳ ق)

(c) ketabton.com: The Digital Library

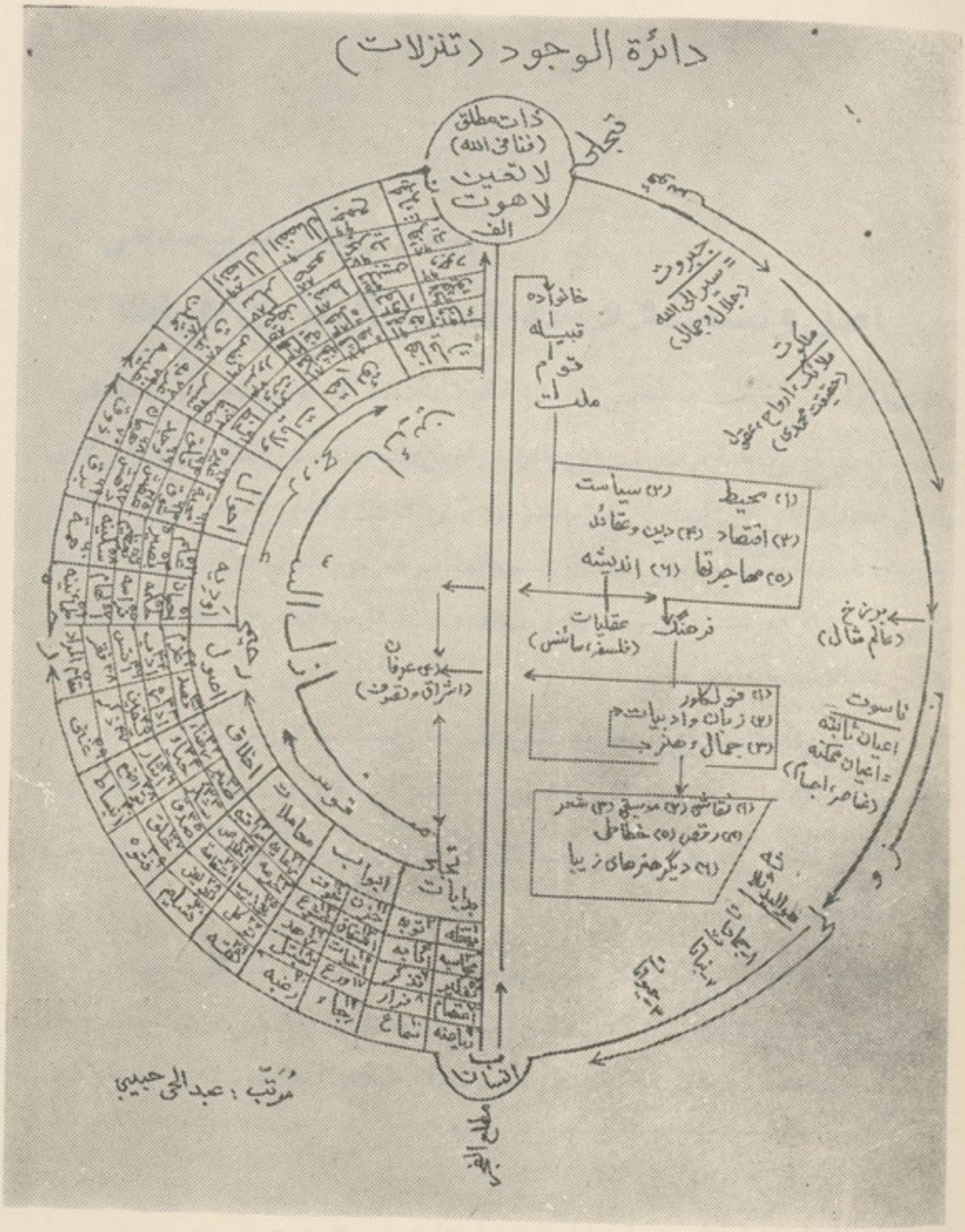

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهنیار جلال الدین صدیقی

اصل ونسب و وجه تسمیه آل کرت هرات

اصل ونسب آل کرت به‌شخصي بنام ابی بکر کرت‌میرسد که‌خودمردی‌مقتدر ومتنفذی‌بوده است .صاحب تاریخ نامهٔ هرات نسب‌این‌خانواده راچنین‌بیان‌نموده‌است :«ملك مغفور شمس الحق والدین محمد بن ابی بکر کرت. . . پسرملك‌مرحوم رکن الدولة و الدین است وملك رکن‌الدین ازفرزندان خداوند ومخدوم الوالی المغفور السعیدالحاکم المرحوم السدید عزالحق‌و الدین عمر مرغنی طاب ثراه وعزالدین عمرمرغنی وزیر ممالك ونایب کل‌سلطان مرحوم مغفور غیاث الحق والدین انارالله برهانه بود » (۱)

صاحب روضات‌الجنات‌فی اوصاف مدینةهرات‌نیز همین‌نسب مذکور در بالا رابه عبارت زیرچنین بیان داشته‌است : « ملك شمس الدین پسر ملك‌رکن الدین است‌و ملك‌رکن الدین پسر ملك‌تاج‌الدین عثمان مرغنی‌وتاج الدین عثمان برادر عز الدین مرغنی که‌وزیر بااستقلال‌صاحب اختیار سلطان‌غیاث‌الدین غوری بود . »(۲)

حافظ آبرو در بارهٔ نسب این‌ملوك چنین مینویسد : «ملك کرت که جدملك شمس‌الدین‌است پسرسنجر بود وایشان درعدادلشکر کشی وقامه کشایی وسپهسالاری (سلاطین‌غوری) بودند »(۳)

مولف روضة الصفاملك‌شمس‌الدین کرت را چنین‌معرفی میکند: «ملك‌شمس‌الدین ابی‌بکر کرت

---

۱ - تاریخ نامه هرات . ص ۱۴۱ .

۲- روضات الجنات‌فی اوصاف مدینة هرات .زمچی اسفزاری ج ۱ ص۴۰۳ .

۳ - تاریخ وجغرافیای‌حافظ ابرو ،محفوظ درکتابخانهٔ بنیادفرهنگ ایران‌ج ۲ص ۸۱۱

(c) ketabton.com: The Digital Library

دخترزادهٔ ملك رکن‌الدین است‌واو ازفرزندان عزالحق‌واندین مرغنی‌است. وعزالدین عمر مرغنی وزیر ونایب سلطان‌غیاث‌الدین محمد بن‌سام بود . . . در بعضی‌ازتواریخ مسطور است که‌نسب ملوك کرت منتهی به‌سلطان سنجر بن ملکشاه میشود. در تاریخ وصاف‌مذکور است که در آن هنگام که‌میان اباقا خان و برکاخان منازعت ومحاربت دست‌داد ،ملك‌شمس‌الدین کرت از صف‌اباقاخان‌بیرون تاخته ودرمیدان آمده گفت منم نوردیدهٔ سنجروالی‌دارالملك اسکندر.» (۱)

درتحریرتاریخ وصاف که‌اصولا متن تاریخ وصاف‌را به‌دری عامتر وسهلتر درآورده است به اشاره به‌آل کرت هرات مطلب راچنین‌عنوان کرده است:«پدرش کرت(مقصودپدرملك شمس‌الدین مهین‌است) درعهدسلاطین غور درتمال امیر اسفهسالاران بود . از بخت بهره‌مند واز حشمت برخوردار ، باسلطان‌شهاب‌الدین که‌درمقابل‌سلطان‌محمدخوارزمشاه سرفرود نمی آورد نسبت‌وقرابت داشت » (۲)

درحبیب‌السیر ذکر شده است که‌بروایت بعضی ازمورخان نسب آن ملوك نافذفرمان به سلطان سنجر بن‌ملکشاه سلجوقی میپیوندد‌ومویداین‌مقال درآنکه مثنوی‌ربیعی‌پسرقاضی نوشنجی درمدح ملك فخرالدین گفته که‌دو بیت آن اینست :

قاعدهٔ دودهٔ سنجر تویی — واسطهٔ ملك سکندر تویی
دودهٔ سنجر زتو خواهد نوید — ملك‌سکندر بتودارد امید

ومولانا صدرالشریعه دروصف ملك معزالدین حسین کرت گوید که: شهرت ابوالفتح سلطان‌سلاطین کلهم به‌نام فخرآل کرت بن سنجر وملك شمس‌الدین محمد که‌نخستین ملوك کرت است دخترزاده‌ملك رکن‌الدین‌بود. نسب ملك رکن‌الدین بعزالدین مرغنی میپیوست و عزالدین عمر از بنی اعمام سلطان غیاث‌الدین محمد سام است . . . در آنوقت که‌عزالدین عمر بر حکومت دارالسلطنه هرات رقم اختصاص کشید کوتوالی قلعه خیسار رابه‌برادر خویش تاج‌الدین‌عثمان مرغنی ارزانی داشت وچون تاج الدین عثمان فوت‌شد،حکومت خیسار و بعضی از بلاد غور به پسر او ملك رکن الدین مرغنی تعلق گرفت‌وملك رکن الدین که جد مادری‌ملك شمس الدین

---

(۱) روضة‌الصفا ،ج۴ ص ۶۰۰ - ۶۶۱ .

(۲) تحریرتاریخ وصاف . چاپ‌بنیاد فرهنگ ایران ص ۴۷ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرت است چون آثار اقبال درناصیهٔ حال آن نبیرهٔ دولتمند مشاهده نمود ، همگی همت بر تربیت او مقصور گردانید »(۱)

صاحب تاریخ گزیده در بارهٔ آل کرت هرات تفصیلات مزید نداده است ، فقط در ختم مبحث پادشاهان غوری از آل کرت چنین یادنموده است : مملکت غوریان خوارزمشاه را صافی گشت و دولت غوریان سپری شد واز متعلقان ایشان کرت بر ملك هری مستولی شد وتا غایت حکومت هری درتخمه اوست. » (۲)

درجامع التواریخ رشیدی چنین آمده است که: « ملك شمس الدین کرت ازملوك غور بود که بوقت وصول هلاکوخان درماوراءالنهر ببندگی رسید وسیورغامیشی یافته بملکی هرات وسبزوار وغور وغرجه منصوب گشت. » (۳)

در تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی چنین نوشته شده است: « اما ملوك کرت مردم دلاور و بامروت بوده اند واصل ایشان ترکست وسرورنام شخصی ازخطا بجبال غور افتاد و بعهد الپتگین خروج کرده وملوك کرت خودرا بدومنسوب میکنند و ایشان بعد ازملوك غور اند ، که سلطنت از خاندان سبکتگین بدیشان منتقل شد، وسلطنت بلخ و هرات واکثرهندوستان و غزنین و کابل سالها بدیشان متعلق بود ودر هرات و غور و مضافات آن دیارآل کرت چندگاه ملوك بوده اند ».(۴)

مرحوم فکری سلجوقی که ازمورخان معروف معاصر هرات بودند عقیده داشتند که آل کرت هروی الاصل بودند که ازکوهپایه های غور به دیار هرات رسیدند. (۵)

بعضی ازنویسندگان ازانجمله مرحوم عباس اقبال آشتیانی، آل کرت راطبقه یی از حکام محلی خراسان دانسته اند که ازنیمهٔ اول قرن هفتم هجری تااواخر قرن هشتم در خراسان سلطنت داشتند واکثر اوقات پایتخت آنان شهر تاریخی هرات بوده است . (۶)

---

۱ - حبیب السیر . ج ۳ . جزء ۲ ، ص ۳۶۷ - ۳۶۸ .

۲ - تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی ص ۴۰۸

۳ - جامع التواریخ رشیدي به کوشش دکتر بهمن کریمی . ص ۷۷۰ .

۴ - تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی به تحقیق وتصحیح محمد عباسی ص ۳۰۰ .

۵- خیابان، فکري سلجوقی، ص ۳۶ چاپ کابل، افغانستان .

۶ - تاریخ مغول، عباس اقبال اشتیانی ص ۳۳۶ — ۳۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

واما پوهاند حبیبی مورخ معاصر افغانستان درباره ملوك کرت هرات نیز مطالبی نگاشته و درین زمینه تحقیقاتی نموده است وی معتقد است که درهرات اکنون بنام کورت قریه ای در حکومت گذره نزدیك شهر هرات موجود است که ممکن است کورتیان از آنجا بودند . ویا بنام ایشان تا کنون باقی مانده باشد . (۱)

واما در بارهٔ تلفظ کلمه کرت مباحث وگفتگو هایی میان مورخان بعمل آمده است. عده یی را عقیده براینست که کرت باضم کاف وسکون را صحیح است وعده یی هم به فتح «ك» و سکون را معتقد میباشند .

از آنجمله، علی اصغر حکمت مینویسد : «نام این طایفه همه جا کرت بفتح اول ذکر شده ولی در تاریخ هرات تالیف معین الدین اسفزاری کرا را کرت بضم قید گردیده که ظاهراً اقرب بصواب است . (۲)

اما دکتر برر اون راعقیده براینست که کرت بافتح اول صحیح تراست تاباضم اول .

ولی عباس اقبال درتاریخ مغول درباره معنی وتلفظ صحیح کلمه کرت مینویسد که این کلمه را هم بفتح کاف ضبط کرده اند هم بضم آن وبفتح مشهور تراست. وازین قطعه که وجیه الدین نسفی در تاریخ فوت شمس الدین محمد گفته جماعتی مضموم بودن کاف کرت را ترجیح داده اند وآن قطعه این است :

بسال ششصدو هفتاد وشش مه شعبان

فضا زمصحف دوران چو بنگریست به فال

بنام صفدر ایرانیان محمد کرت

بر آمد آیت والشمس کورت(۳) درحال (۴)

بار تولد مورخ ونویسنده شهیر اتحاد شوروی عقیده دارد که کرت به ضم کاف وسکون

---

۱ ـ طبقات الصوفیه، تصحیح، تعلیق و تحشیه عبدالحی حبیبی، ص ۶۴۶ ـ ۶۴۷

۲ ـ از سعدی تاجامی (ادوارد برون) ترجمه وحواشی علی اصغر حکمت زیر نویس ص ۲۹ ۰۲

۳ـ این آیهٔ اول است ازسوره (التکویر) قرآن کریم ۱۸ـ۱ یعنی وقتی که آفتاب درهم پیچیده شد وچون نام وی شمس الدین بوده است. انتخاب این آیه درین قطعه متضمن ایهامی لطیف است، از سعدی تاجامی برون ص ۱۳۱ . (۴) تاریخ مغول عباس اقبال آشتیانی ص ۳۶۷ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

را صحیح است چنانچه در جائیکه از رکن الدین کرت در ترکستان نامه، یاد میکند، مینویسد که مغولان دژ سمرقند را تسخیر کردند، اسامی امیر شوندگان در یرلیغی از طرف. چنگیز خان خطاب به رکن الدین کرت نیای دودمان معروف امیران هرات صادر شده بود. نقل گفته اوست: ودر زیر نویس این صفحه با اشاره به اظهارات شفاهی مینورسکی صحت کلمه کرت باضم کاف وسکون را تأیید شده است. (۱)

در مجله آریانا منتشر شدهٔ انجمن تاریخ کابل ــ افغانستان، در مقاله‌یی که به قلم غرجستانی چاپ شده است در باره معنی و تلفظ کلمه کرت نوشته شده است: «یکی از شارحان کتاب مطول علامه تفتازانی بااین گفتهٔ خود کرت بفتح الکاف وسکون الراء والتاء الفوقانیه لقب دال علی التعظیم فی عرفهم موضوع را تا حدی روشن ساخته است وهمین قدر که این کلمه درعرف دودمان کرت برتعظیم دلالت داشته مارا کافی است. (۲)

آل کرت هرات

ساحه آل کرت هرات مناطق وسیعی را در بر میگرفت. چنانکه این مناطق درتاریخ نامه هرات تالیف سیفی هروی قید و ثبت شده است، عبارت است از جام، باخرز کوسویه، جزه، فوشنج، از آب، تولك، غور، فیروز کوه، غرجستان، مرغاب، فاریاب، مرجق، تا آب اسوی، اسفزار، وفراه وسجستان وتکینا بادو کابل وتیراه، بستستان تاشط سندوحد هند. (۳)

ظاهراً این مناطق که در بالا بیان شد مناطق بود و باش آل کرت هرات را تشکیل میداده است ودر روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات نیزاین مناطق چنین ثبت شده است: باره هرات با لواحق وموافق از:

«جام، وباخرز، وکوسویه، وجزه، (مخفف شهر سجستان است) وفوشنج واز آب وتولك، وغور، خیسار، فیروز کوه، غرجستان، مرغاب مروجاق، فاریاب تاآب جیحون، اسفزار، فراه، سجستان، تکینا بادو کابل وتیراه تا شط سند وحد هند. (۴)

---

۱ ــ ترکستان نامه بارتولد، ترجمه کریم کشاورز، چاپ بنیاد فرهنگ ج ۲ ص ۸۲۲.

۲ــ مجله آریانا، چاپ کابل سال شانزدهم، شماره ۴، اول ثور سال ۱۳۳۷ ص ۴۱

۳ــ تاریخ نامه هرات ــ سیفی ــ ص ۱۶۹ــ۱۷۰.

۴ــ روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات. ص ۴۱۱.

(c) ketabton.com: The Digital Library

چنانکه میدانیم ملوك کرت هرات مقارن است بانفوذ واقتدار ایلخانان یا ایلخانیان که موسس ان هلاکو فرزند تولوی بود که‌از جوانترین فرزندان چنگیزخان به‌شمار میآمد. هلاکو یکی از برادران قوبیلای قاآن بن تولوی برای بار دوم به‌فتح ممالك اسلامی برخاست وسلسله ایلخانیان‌را درافغانستان وایران بنیادنهادودر واقع هلاکوبود که حدود متصرفات خود را گسترش داد ودرحدود وثغور خارج ازمغولستان استقرار یافت وایلخانیان تا مدت زیادی توانستند در سرزمین های‌دیگران‌حکمرانی کنند،ایلخانیان از سال ۶۵۴ ه. ق‌تا سال ۷۳۶ ه.ق. دراین‌منطقه وسایر نقاط مجاورآن حکمرانی داشتند ودرین زمان بود که حکمرانان محلی وملوك غیر درمناطق تحت تسلط شان قدرت یافتند ومدت زمامداري مناطق شان رابعهده داشتند .ملوك کرت هرات نیز از همین قبیل بوده اند که‌درزمان ایلخانیان بقدرت‌رسیدند وتاظهور تیمورلنگ قدرت داشتند ودرواقع سلطنت‌مینمودندو حدود و ثغور سلطنت شان چنانکه در بالابیان‌شدمعین‌و مشخص گردیده بود .اما بعضی ،اوقات‌ایلخانیان‌وشهزادگان‌وبزرگان‌گورگانی‌دست تعرض وتجاوز بخاك کرتان درازمینمودند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

تحقیق مقایسی درداستانهای رستم وزال وگوراوغلی

-۲-

بخش اول

زال وگو راو غلی

پوهندوی عبدالقیوم قویم

۱-تولد زال وگور اوغلی وپرورش آنها توسط سیمرغ ومادیان: *

از زال پهلوان آریاناي باستانی درمتون اوستا یی ذکری نرفته ،درآثار پهلوي دستان نامیده شده ودر بندهشن نام او بارستم یکجا آمده است .(۱)

درمتون کهن زبان دری او را زال زر خوانده اند .بقول کریستانسن ونولد که زال وزر، هردو بمعنی پیرو دوشکل ازیك کلمه میباشد(۲)نظربه روایت شاهنامه او را ازجهتی زال می گفتند که

*داستان رستم وزال دراین جا تنها باروایتی از داستان گوراوغلی که درولسوالی چاه آب ولایت تخار گفته میشود، مقایسه شده است.میدانیم که از این داستان درمناطق مختلف افغانستان ونیز در چند کشور دیگر،روایات واشکال مختلفی موجود است .نشان دادن تفاوتهای همه روایات واشکال گوناگون داستان گور اوغلی درین مقاله ممکن نمیباشد ، بنا بران جز در بعضی از موارد از ذکرتفاوت روایات مختلف این داستان صرف نظر شده است .

۱-بندهشن(نسخه ایرانی)،چاپ بنیاد فرهنگ ایران فصل ۳۵

۲- کریستانسن ، کیا نیان ،ترجمهٔ ذبیح الله صفا ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۱۳۳ ، نولدکه،حماسه ملی ایران ،ترجمهٔ بزرگ علوی ،چاپ دوم

(c) ketabton.com: The Digital Library

هنگام تولد موی‌سرورویش سپید بود ودستان ازآنجهة که پدر با اودستان وحیله کرد وا ورا به کوه البرز افگند :

...بفرمود پس تا ش برد اشتند — ازآن بوم و برد و ربگذ اشتند
یکی کوه بد نا مش البرز کوه — بخورشیدنزد یك ود و راز گروه
بد ان جای سیمرغ را لا نه بود — که آن خانه‌از خلق بیگانه‌بود
نها د ند بـر کـوه و گشتند با ز — برآمد برین‌روزگارد را ز (۱)

زال پسر سام نریمان سپهدار آریانا بود . سام‌در روزگارمنو چهردر زابل حکمروایی داشت سالها آرزوی داشتن‌فرزند را در دل‌می‌پرورانید، بالا خره‌انتظارش بسر رسید وصاحب فرزند ی‌شد. چون کودك موی سپید داشت ،سام به‌علت سپیدی‌موی‌سر ،اورا زال‌نامید (۲) . ازا ینکه او در کود کی پیرمی‌نمود بنظر سام ناخوش آیند آمد ودستور داد کود ك نوزاد را بر دامن البرز کوه بیفگنند.زال مدتی درآنجا ببود ،گاهی می گریست وزما نی سرا نگشت خو یش را می مکید(۳)

درین کوه سیمرغ آشیان‌داشت . چون‌بچه های‌آن گرسنه شده بو دند، سیمرغ به پرو ازآمد، کود کی شیرخواره را در حال خروشیدن‌بدید.این کود ك زال بود . گهو اره اش خا راود ایه اش خاك .جامه ازتن وشیرپاك از لبان آو دوربود .درگردش خاك تیره‌بود وبرسر ش خورشید بحال تابش .سیمرغ از هوافرود آمدوزال را ازروي سنگ گرم،برداشت.اورا با خو د برد تا طعمهٔ بچه هایش شو د .به سیمرغ صدایی‌آمد که ای مرغ فرخنده پاك ، این کو د ك شیر خوار رانگه دار .از اوبهلوانان وراد مردانی مانند شیر ژیان بوجود بیایند .زال‌در آشیان سیمر غ ماند وبا بچه های‌آن انس گرفت .سیمرغ اورادر کنار بچه های‌خود بپرورد . زال‌بزرگ شد ونشانش در جها ن پراگنده گشت ،ازآن پورنیك پی‌به سام‌نیز آگاهی رسید . سالهابعد سام‌خوابی دید واز زنده بودن فرزنددرعالم رؤیا اطمینان حاصل کرد .بابر بزرگان‌وبخردان‌به‌البرز کوه ر فت، سیمرغ زال رانزد سام آورد ویکی ازپرهای‌خود رابه او داد تاهنگام ضرورت آنرا به آتش اندازد واورا برای کمك بخواهد .سام‌ازد یدن‌زال ویرزوبالای مردانه او شادمان‌شد و یزدان‌را سپاس‌گفت.از فرزند پوزش خواست‌وپیمان کرد که‌درتمام عمر بر خلا ف خشنود ی او کاري نکند (۴)

۱- فردوسی ،شاهنامه ،بکوشش‌محمددبیر سیاقی ،تهران ۳۵-۱۳۴،ج۱ ص ۱۱۹
۲- ایضاً ص ۱۲۵ ۳- ایضاً ص ۱۱۹
۴- سیدمخدوم رهین، جنبه های غنایی در ادبیات ما،مجله‌ادب شمارهٔ چارم سال ۱۳۵۲ ص۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

باید متذکرشد که سیمرغ در داستان زال ورستم و خانواده او مرغ پاسدار است (۱) اوست که زال را در شیر خوارگی می‌پرورد ورستم که بعلت کلانیش از شکم مادر بیرون نمی‌آید بدستور آن مرغ از طریق پاره کردن شکم مادرش ،بدنیا آورده میشود . سیمرغ شبیه به همان مرغی است که در یشت ۱۴ (بهرام یشت ، بند های ۳۵و۳۶) فرخ بال Varenjina ومرغ مرغان خوانده میشودوا زجانب اهورا مزدا به زردشت توصیه می گردد که پری از او را برتن خود بمالد ونیز به‌وی گفته میشود که کسی که استخوانها یا پر های این مرغ نیرومند را با خود داشته باشد ، هرگز ازپای در نمی آید . زال سیمرغ راشاه مرغان می‌خواند که از جانب «دادگر» آفریده شده است تا یاور رماندگان باشد وبه‌اندازه یی عظیم است که چون پدیدار میشود مانندابری نمود می کند که بارانش مرواریدا ست (۲) پورداو دبحواله مینوی خرد می نویسد که این مرغ بر درخت شگفت و یسبو بیش (Wispobish) که در میان دریای فراخکرت است ،آشیان دارد وآن درختی است که بذرهمه نهال ها دراوست. (۳) پنداشته شده است که خاصیت درمانگری سیمرغ ازهمین رابطه آن بادرخت ضد گزند گرفته شده واین درخت درآریانای بعدازاسلام طوبی خوانده‌است .شیخ اشراق،سهروردی،برآنست که سیمرغ برسرطوبی آشیان دارد(۴)

اما پیدایش گوراوغلی وپرورش اوتوسط مادیان باآنکه باپیدایش زال و تربیت او توسط سیمرغ اختلافی دارد ،لیکن دربعضی از موارد ،نشانه هایی در داستان گوراوغلی موجود میباشد که باداستان زال بی شباهت نیست .از آنجمله چوشیدن انگشتان درهردو داستان واطلاع سام پدر زال واحمدخان مامای گوراوغلی از زنده بوداینها را میتوان یاد آور شد و موارد دیگری نیزهست که بعد آبیان می کنیم .

در داستانهای پهلوانی ملل مختلف ، قهرمانانی راسی شناسیم که به اهتمام حیوانا تی پرورش یافته وبزرگ شده اند . نمونه این پیش آمد درآریانای باستانی

۱-رجوع شود به مروج الذهب ج ۲ ص ص ۵۷۶-۵۷۷ ،داستان داستانها ، تالیف محمد علی اسلامی ندوشن از انتشارات انجمن آثارملی ،تهران ۱۳۵۱ ص ص ۱۹۲-۱۹۳

۲- محمدعلی اسلامی ندوشن ،اسفندیاروراز روییتنی او،مجله دانشکدهٔ ادبیات تهران سال ۱۹ شمارهٔ ۳-۴ ص ۵۲ ،نکلسن ،دایرة المعارف اسلامی مادهٔ سیمرغ .

۳-پورداود ،یشتها ،چاپ دوم ۱۳۴۷ ج اول پاورقی ص ۵۷۷

۴-سهروردی، رسالهٔ عقل سرخ ص ۲۳۲ بحوالهٔ ندوش(اسفندیاروراز روییتنی او)ص ۵۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

زیاد است. آیلیان مؤرخ یونانی روایت کرده است که هخامنش جد خاندان پارسی را شاهینی تربیت کرد. (۱) هرودوت مؤرخ یونانی سرگذشت کوروش را از قول پارسیان ثبت نموده و درین روایت یاد آور شده است که جد مادری کوروش پس از زادن، کوروش را به وزیر خود سپرد تا او را نابود سازد، اما وزیر بجای اینکه نوزاد را از میان ببرد او را به چوپانان دادو وی در میان چوپانان بزرگ شد وسپس انتقام خود را از آستوآگس جد مادری خود بگرفت. سرگذشت کوروش با سرگذشت کیسخرو در توران، شباهت دارد. کیسخرو نیز در میان چوپانان بزرگ شد و بالاخره انتقام خون پدر را از جد مادریش افراسیاب بگرفت. (۲) موسی خوانی مورخ ارمنی در بارهٔ اردشیر ساسانی روایتی را بیان می کند که ارد شیر توسط حیوانی پرورش یافته است. (۳)

هر چند پرورش این قهرمانان آنسانکه ذکر شد درست هم نباشد و از دایرهٔ تخیل بدور نرود، با آنهم این پندار وتخیل چه در مورد اردشیر و چه در مورد گور اوغلی نتیجهٔ داستان زال وتربیت یافتن او توسط سیمرغ تواندبود. تنهادر چگونگی هستی گرفتن این داستانها ذوقهای راویان وداستان پردازان، بتأسی از ظواهر کلتور ومدنیت هر قوم فرق می دارد. بحیث مثال در مورد داستان زال و سیمرغ و گور اوغلی ومادیان میتوان متذکر شد که چون سیمرغ در آریانای باستانی مرغ فرخنده و مددگار است و جایگاهش در مکان عالی میباشد، بنابران برای تربیت زال پهلوان عالی مقام و مشهور آریانا ونیز برای کمك دودمان او چنین مرغی انتخاب شده است. همین قسم در نواحی که داستان گور اوغلی بوجود آمده (ظاهراً دو طرف آمو دریا)، اسپ حیوان با ارزش بشمار میرفته است و اقوام وپیوستگان گور اوغلی مردمان گله دار بوده اند، بدان سبب برای پرورش او، مادیان گزیده شده است. همین ملاحظات را میتوان در تمام داستانهای عامیانه و اساطیری جهان به نحوی دریافت.

در امر آبستن شدن مادر زال وگور اوغلی فرقهایی نمایان است. میدانیم که زال پسر سام است و سام پسر را به سبب سپید بودن موی و روی او به البرز کوه بیفگند. لیکن در روایات شفاهی مادر گور اوغلی معلوم نیست. مادر او، در حالیکه باکره بود، حامله شد (۴) چون احمد خان مامای

۱ـ ذبیح الله صفا، حماسه سرایی در ایران ص ۳۹

۲ـ نولد که حماسه ملی ایران ص ۱۷

۳ـ ایضاً ص ۱۷

۴ـ این روایت همانند است به زاده شدن «نجمای خاکی»

(c) ketabton.com: The Digital Library

گور اوغلی که شخص متنفذی بود، از حامله شدن خواهرش مطلع شد، دستور داد که خواهر وی را زنده بگور کنند. در اینجا باید متذکر شد که علت به کوه افکندن زال وسبب زنده بگور کردن مادر گور اوغلی، گریز از خجلت بود. زیرا سام از سپید بودن موی و روی فرزند احساس خجالت می کرد و احمدخان از عاقبت کار آبستن خواهرش. بنابران یکی از وجوه مشترك در هردو داستان همین موضوع کسر شان دو شخص معروف میباشد. برای اینکه به چگونگی پیدایش گو راوغلی خوبتر پی ببریم، به بیان مطالب ذیل می پردازیم :

گویند احمد خان خواهری داشت. خواهر او در حالیکه باکره بود حامله شد. بعد از چندی این خبر وا شایع شد و بگوش پیر و جوان رسید. احمد خان نیز از حادثه واقف شد. برای دفع بدنامی و حفظ آبروی خانوادهٔ خویش دستور داد که خواهرش را زنده بگور کنند. دستور او به موقع عمل گذارده شد. پس از چند ماه موضوع آهسته آهسته از خاطرها فراموش گردید.

از خواهر احمد خان در گوری بدنیا آمد کودك با مکیدن انگشت روز می گذارانید.

احمد خان مالك رمه وگله بود. روزی یکی از گله بانان خبر عجیبی به وی آورد و تذکر داد که یك مادیان هر روز از گله جدا میشود و بسوی قبرستان می رود، بعد از ساعتی به گله باز میگردد گله بان گفت که برای معلوم نمودن علت این امر به دنبال مادیان رفته دیدم کودکی از قبری بیرون می آید و از پستان مادیان شیر می خورد و قتیکه سیر می گردد واپس به داخل قبر می رود. احمد خان برای دستگیری کودك چندتن را موظف می سازد لیکن آنان به این کار موفق نمی شوند. بالاخره خود احمد خان برای انجام این کار روانهٔ قبرستان می شود. بعد از تلاش زیاد موفق به دستگیری کودك می گردد. سپس ملتفت میشود که قبریکه کودك در آن زندگی می کند متعلق به خواهرخودش میباشد. بنابران می فهمد که این کودك خواهر زادهٔ اوست. وی را به قصر خود می آورد و در تربیتش همت می گمارد. نامش را گور اوغلی می گذارد. گور اوغلی روز بروز قد می کشد وتنومند میشود وشهرت جوانی و قوت او در قلمرو احمد خان پخش می گردد.

در بارهٔ پیدا شدن وپرورش یافتن گور اوغلی در نواحی مختلف افغانستان که گوراو غلی گویی رواج دارد روایات بکلی همسان نیست. همین قسم راجع به اوس خان پسرخواندهٔ اونیزروایات متفاوت میباشد. تفاوت در واقع ناشی از ذوق خاص راویان، وضع محیط های مختلفش بوجود آمده است وبعضی ماخذیکه در کشور های دیگر راجع به کارنامه های گور اوغلی فراهم شده از نام پدر وی تذکری بعمل آمده است. چنانکه صمد بهرنگی نویسندهٔ کتاب « کوراوغلوو کچل حمزهٔ »

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسم پدر او را « علی کیشی» ونام اصلی گور اوغلی را «روشن» می نویسد و یاد آور میشود که علی کیشی پدر روشن، مهتر خان بزرگی به اسم حسن خان بود. تذکر صمد بهرنگی در بارهٔ گور اوغلی با روایات شفاهی کشور ما همسان نیست. موصوف در فراهم آوری اثر خود از روایتی استفاده کرده که در اختیار وی بوده است. وی میخواهد بر جنبهٔ افسانوی داستان گور اوغلی پردهٔ واقعیت بکشد و با تحلیل بخصوص نتیجه گیری نماید که این داستان واقعیت داشته است. در حالیکه در نتیجهٔ گیری این نویسنده مطالبی موجود میباشد که خود صبغهٔ افسانوی داستان گور اوغلی را تایید می کند. از آنجمله است اسپ گوراوغلی که از جوره شدن مادیانی بااسپ دریایی افسانوی بوجود می آید و این اسپ در تاریکی به قوهٔ جادو پرورده میشود که ما در جای دیگر پیرامون این موضوع بحث مفصلی خواهیم داشت .

۲ـ تحلیل کلمهٔ گورا وغلی ونظریات مختلف در مورد آن :

تا جاییکه از رویا ت شفاهی گور اوغلی افغانستان مستفاد می گردد ، این کلمه مرکب از دوجزء ،گور(gor ـقبر) و اوغلی (Oghly ـ پسر) میباشد و بطور کلی معنای بچهٔ گور یا گورزای را افاده می کند. جزء اول کلمه دری وجزء دوم ترکی است. این نام با روایات شفاهی گور اوغلی افغانستان، مطابق میباشد. زیرا نظر به این روایات گور اوغلی درگور زاده شده است. در بعضی از مناطق ماوراً النهر نیز این نام به همین شکل تلفظ میشود .

به استاد کتاب« کور اوغلو و کچل حمزه»،گور اوغلی را در آذربایجان بشکل کور اوغلو تلفظ می نمایند و آنرا «پسر مرد کور»معنی می کنند، زیرا پدر گور اوغلی توسط حسن خان کور ساخته شده بود. مؤلف این چنین می نویسد:«...نهال قیام بوسیلهٔ مهتری سالخورده علی کیشی نام کاشته میشود که پسری دارد موسوم به روشن(کو ر اوغلوی سالهای بعد)وخود،مهترخان بزرگی است به نام حسن خان. وی بر سر اتفاق جزئی(۱) که آنرا توهینی سخت نسبت به خود تلقی می کند،دستور میدهد چشمان علی کیشی را در آورند » اینکه کدام یکی از این دوشکل (گورا اوغلی یا کور اوغلو)صحت دارد،نمیتوان اظهار نظر قطعی کرد،زیرا در محیط های مختلف راجع به وجه تسمیه گور اوغلی و داستانهای او آرای ناهمگون وجود دارد. من که درین مقاله کلمهٔ گور اوغلی را بکار میبرم،بتاسی از روایات شفاهی کشور ما

---

۱ ــ صمد بهرنگی، کور اوغلو و کچل حمزه ص ۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقرون به صحت است واین نام باسحتوای داستان موافقت دارد.

۳- اعمال قهرمانی زال وگوراوغلی :

قبلا یاد آور شدیم که سام نیرم ،زال را ازنزد سیمرغ وازالبرز کوه با خود به‌زابل آورد . در این وقت زال جوان نیرومند وقوی هیکل شده بود. زال به کسب هنر ودانش پرداخت‌و بزودی به کمال رسید . روزی با یاران وپهلوانان از زابل برای تفریح و تماشا به سوی کابل روانه شد. در کابل مردی موسوم به‌مهراب حکمروایی‌داشت بعد از رسیدن زال‌به کابل‌مهراب به دیدن او آمد . زال را ازمهراب خوش آمد و با بزرگان زابل به توصیف او پرداخت . مهراب دختری داشت بنام رودابه زال در بارهٔ زیبایی او سخنها شنید و نادیده دل به او داد . سیندخت زن مهراب زنی بود خردمند . ازمهراب راجع به زال پرسشهایی نمود ووی در پاسخ از زال به نیکویی یاد کرد . رودابه دختر مهراب کابلی ، چون‌اززبان پدردربارهٔ پورسام حرفهای خوبی شنید ،دانست که زال‌جوان پهلوان وزیبا ودارای شخصیت نیکو است، نادیده دل درگرو عشق او داد .ندیمه های رودابه وسیلهٔ ملاقات اوو زال را آماده ساختند. زال درشب موعود بپای قصر رودابه آمد .رودابه ازفراز قصر گیسوان‌درازخود را تاپای قصر فروهشت وبه‌زال گفت که به کمک گیسوان‌وی‌فراز، آیدازین کار رودابه زال را شگفت آمد سپس به وسیله کمند فرا ز قصر شد زال و رودابه همان شب با هم بودند . پیمان کردند که در ادامهٔ عشق بکوشند ونیز عهد بستند که تازنده یند باهم باشند . زال از عشق خود به پدر نامه نوشت. سام ازین پیش آمد به تشویش افتاد می اندیشید که منوچهر فرمانروای آریانا باوصلت زال ورودابه که ازتخمهٔ ضحاک است ، موافق نخواهد بود . سام اختر شناسان را خواند تا در عاقبت این وصلت‌غور کنند .آنهاپس از نگریستن درفرجام‌ازدواج زال ورودابه، به‌سام خبردادند که عاقبت آنان نیکوست وازآنها پسری بدنیا خواهد آمد که بدسگالان را از روی زمین نابود خواهد ساخت . سام ازاین خبر خوشحال شد وقاصد زال را با نامه یی مبنی بر موافقت‌خویش در بارهٔ ازدواج رودابه وپسرش واپس فرستاد وخودش نزد منوچهر شد. زال نامهٔ پدر را به رودابه رسانید .ازاین حال سیندخت مادر رودابه آگاه شد وموضوع رابه مهراب اطلاع داد . مهراب خشمگین شد . می خواست‌دختر را نابود سازد ،اما سیندخت اورا مانع شد .مهراب فکر می کرد که منوچهر به سبب مخالفتهای که بین او وخاندان مهراب

(c) ketabton.com: The Digital Library

است به این ازدواج موافقت نخواهد داشت .چون منوچهر از این راز آگاه شد، سام را با سپاه بزرگ بجنگ مهراب فرستاد . زال نگذاشت که عزم پدرش جامهٔ عمل بپوشد . زال گفت اگر اژدهای دژم بیاید که گیتی را به دم خود بسوزاند وچون بخواهد کابلستان را نابود کند، باید نخست سر مرا از تن جدا کند .سام نامه یی به منوچهر نوشت واین نامه را زال شخصاً به منوچهر برد .منوچهر بالاخره به ازدواج آنها راضی شد .مراسم ازدواج رودابه‌وزال در کابل باشکوه خاصی برگزار گردید .پس از مدتی رودابه باردار شد وکودکی بدنیا آورد.

این کودک همان رستم جهان‌پهلوان است(۱) زال وبزرگترین پهلوان دودمان او یعنی رستم درطول‌دورهٔ پهلوانی مددگار فرمانروایان وبرای حراست وطن خویش‌در پیکار بود. بطور کلی زال از دورهٔ نوذر پسر منوچهر که هفت سال فرمانروایی کرد ودر این زمان سام پدراو از جهان درگذشت، مستقیماً در جنگها با او یاری می کرد.زال در جنگ افراسیاب که بعد از فوت منوچهر برنوذر حمله ور شده بود ، اشتراک کرد وبا مهراب کابلی یاری‌نمود . زمانیکه نوذر توسط افراسیاب بقتل رسید، پهلوانان و مردمان با دل پر از غم نزد زال آمدند وحال به او گفتند . زال از این وضع سخت آشفته شدو ازفرط غضب جامه برتن درید، گریست وبر خاک بنشست‌و گفت :

« زبان داد دستان که تار ستخیز — نبیند نیام سرا تیغ تیز
همان چرمه در زیر تخت منست — سنان دار نیزه درخت منست
رکیب است پای مرا جایگاه — یکی ترک تیره سرم را کلاه
براین کینه‌آرامش و خواب نیست — بمانند چشمم بجوی آب نیست . . .
سپه را همه زال آباد کرد — دل سرفراز ان بدان شاد کرد، (۲)

در دورهٔ فرمانروایی زوطهماسپ که پنج سال بود و همچنان درعهد گرشاسپ که نه سال حکمروایی کرد ، نیز زال بمثابهٔ بزرگترین قدرت در کار دفاع از کشوروپایداری در برابر دشمنان آریانا ،دلیرانه تلاش نمود، (۳)

۱- فردوسی ،شاهنامه ،بکوشش محمد دبیرسیاقی ،ص ص ۱۲۹-۱۹۶

۲- ایضاً ص ۲۴۴

۳- ایضاً ص‌ص ۲۶۵-۲۷۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

خلاصه زال از عهد منوچهر تادوران داراب زندگی میکرد ، اما از این پهلوان تاشرح دورهٔ بهمن سخن رفته است . او همواره یکی از بزرگترین پهلوانان بودوهمهٔ پهلوانان دراوبدیدهٔ اعتبار می نگرستند(۱)

گوراوغلی همانند زال سرگذشت شگفتی انگیز پهلوانی دارد .با آنهم دراین موردبا زال کاملا برابری نمیتواند کرد .در داستان این دو پهلوان نکات مشابه موجود است . نخست اینکه پرورش هر دو پهلوان توسط دو موجود غیر انسان صورت گرفته است . دیگر اینکه سام پدر زال وگوراوغلی آرزوی داشتن فرزند را در دل می پرور انیدند، سام صاحب فرزند میشود ، اما گوراوغلی تا آخر عمر از داشتن فرزند محروم می ماند . برای اینکه شخصی از ملک ومنال او حراست کند ،اوس خان پسر کریم قصاب از اهالی داغستان را به فرزندی بر می گزیند .قرار روایت شفاهی ،گوراوغلی هم پهلوان وهم حکمروای ناحیتی بود ،چنانکه زال نیز علاوه برزور مندی وپهلوانی ،ساتراپ ناحیتی بود .در داستانهای بهم پیوسته گوراوغلی و اوس خان نامهای افسانوی، از قبیل،دیو، پری ، کوه قاف وماننداآن ،موجود میباشد . همچنانکه در داستان زال ورستم نامهای خیالی چون سیمرغ ، دیو اژدها ونظایر آن وجود دارد .یکی ازوجوه شباهت این دو پهلوان اینست که هم زال وهم گوراوغلی به آیین زمان خود سخت پابند بوده است . .گوراوغلی مسلمان وزال پای بندو معتقد به کیش آریانای باستانی بود . از اینجا میتوان بدین نتیجه رسید که اگرذوق راویان وقصه پردازان دورهٔ اسلامی در قصه گوراوغلی تصرفی نداشته باشد، این داستان ، از ایجاد های عصر بعد از اسلام آسیای مرکزی است . نا گفته نباید گذاشت که استمداد از نیروهای مورد نظر درمواقع لازم در هر داستان وجوددارد. بدین معنی که زال همیشه از سیمرغ کمک می طلبد وگوراوغلی ازچهار شخص روحانی و بخصوص از حضرت خضر حیات .

برای اینکه از سرگذاشت پهلوانی وکارنامهٔ گوراوغلی اندکی وقوف پیدا کنیم ،خلاصه یی از روایت شفاهی داستان اورا که درولسوالی چاه آب ولایت تخار گفته میشود ، می آوریم: گویند احمد خان، مامای گوراوغلی بر سر حادثه یی بروی برآشفت .او را از خانه اش بیرون کرد . گوراوغلی نظربه تقصیری که داشت، در برابر دستور مامای خود از در اطاعت پیش آمد .

۱- ذبیح الله صفا، حماسه سرایی در ایران ص ۵۶۱

(c) ketabton.com: The Digital Library

لیکن از وی تقاضا کرد که احمد خان همان مادیانی را که از شیر آن در کودکی تغذیه شده بود، برایش ببخشد. احمد خان این خواهش گور اوغلی را پذیرفت. گور اوغلی سر به صحرا نهاد، در دره ها وبیابانها می گشت. مادیان او که با اسپ ایل قره جوره شده بود، کره یی بدنیا آورد. رنگ آن کره، سیاه مایل به سرخ (تقریباً شبیه به رخش رستم) بود وبسیار تنومند بنظر می رسید. در مدت چند سال اسپی شد که چون رخش رستم گور اوغلی وپسر خوانده اش اوس خان را در نبردها و مشکلات یاری می کرد. نام این اسپ قیر بود(۱) روزی گور اوغلی غرق در خیالات بود، نمیدانست چه کند. زندگی او مملو از خاطرات تلخ وازین زندگی سخت ناخشنود. در همین اثنا حضرت خضر حیات در برابر وی نمودار گشت. او را تسلی ووعدهٔ کمک داد وبرایش گفت که در تمام مشکلات و خطرها با او یاری خواهد کرد. گوراوغلی ازین پیش آمد قوت روحی یافت و تصمیم گرفت که با ایل قره مصاف دهد و جبران تقصیر گذشته را بنماید. ازین عزم خود به مامایش اطلاع

۱- نویسندهٔ کتاب کوراوغلو و کچل حمزه، دربارهٔ اسپ گور اوغلی مطالبی را که مبتنی بر روایت آذربایجانی است بدین شرح ثبت کرده است «علی کیشی پدر روشن (گور اوغلوی سالهای بعد) مهتر حسن خان بود و برسر اتفاقی چشمان علی کیشی را درآورد. و علی کیشی با دو کره اسپ که آنها را از جفت کردن مادیانی با اسپان افسانه یی دریایی بدست آورده بود، همراه پسرش از قلمروخان می گریزد و پس از عبور از سرزمینهای بسیار دور سر انجام در چنلی بیل (کمرهٔ مه آلود) که کوهستانی است سنگلاخ و صعب العبور با راههای پیچا پیچ مسکن می گزینند. روشن کره اسپها را به دستور جاد ومانند پدر خویش، در تاریکی پرورش می دهد. (رجوع شود به کتاب مذکور ص ۸) یکی از کره ها قیرآت ودیگرش دورآت نامیده می شود. چنانکه کوراوغلو گوید: «به هر دیاری که سفر کردم، دیوان را به تنگ آوردم، اسپم قیرآت در آغوش کوهستان به جولان درآمد» (ایضاً ص ۱۲) از کتاب کوراوغلو و کچل حمزه برمی آید که قیرآت نسبت به دورآت قوی و مشهورتر بوده است. در داستان شفاهی گور اوغلی افغانستان تنها یک اسپ به وی نسبت داده میشود که همان «قیر» است. این اسپ بعد از پیر شدن گور اوغلی به پسر خوانده اش اوس خان تعلق می گیرد. بنا بر ان در داستانهای بهم پیوسته گوراوغلی واوس خان قیر بیشتر با نام اوس خان ارتباط می دارد، چنانکه رخش با نام رستم توام است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

داد. در واقع نخستین مرحله پهلوانی وجنگ آوری گور اوغلی از همینجا آغاز می یابد. وی درین مقابله پیروز میشود. بعد از این آهسته آهسته شهرت گوراوغلی رو به فزونی میرود. تا آنجا که بزرگترین پهلوان خوانده میشود ونیز طبل فرمانروایی می کوبد. در جنگهای زیاد شرکت می کند و بر دشمنان پیروز می گردد به کوه قاف می رود و آنجا را تسخیر می نماید. از نسل پریان آنجا زنی بنام اغه جنس انتخاب می کند. بعد از آن به سراغ کریم قصاب به داغستان میرود واوس خان پسراورا ازنزدش به پسرخواندگی می گیرد. در میان یاران گوراوغلی، نام اشخاصی برده میشود که از جایهای مختلف بوده اند، ازقبیل شادمان ازخراسان، حسن خان از کلات وساقی بلبل ازکشمیر. مطابق روایت شفاهی گور اوغلی افغانستان حسن خان چنان زورمند بوده که درخت را با قوت از ریشه می کنده است ودر واقع مرزبان گور اوغلی بوده است، ساقی بلبل آواز خوش داشت.

بروی هم گوراوغلی پهلوانی بودنام آور و یک حکمروائی متنفذ محلی. همانطوریکه زال هم پهلوان بود و هم فرمانروای ناحیتی و همین وضع را در اوس خان و رستم دستان که ساتراپ ناحیه سیستان بود می توان یافت. مدت زندگی گوراوغلی معلوم نیست. از خلال داستانهای اوواوس خان برمی آید، مدت نسبتاً زیادی زیسته است. لیکن نه تا آن حدی که زال حیات بسر برده بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ای طالب ، هشیار باش، مست باش و مخروش، گرم باش و مجوش، شکسته باش و خاموش ، که سبوی درست را بدست بر ندو شکسته را بدوش. «پیر هرات»

پیری از هرات

میر نجیب الله روز به مایل

یادی از شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری هروی

می‌بینم که زندگی پیر هرات ـ که ما در این گفتار بر سر آنیم ـ از گوشه ای شباهت به زندگی گاندی فقید دارد .

شیخ هروی از نوادر روزگار خود و از عرفای عدیم‌النظیر و صاحب‌ولایت و صلت بود که در شریعت و طریقت روش وسیرهٔ خاص داشت، کمتر کسی‌چون او در قلمر و ادبیات‌دری داد سخن و داد دانایی داده است .

پیر هروی پدرش ابی منصور بود، کنیت خودش ابو اسمعیل بود، وی سلسلهٔ نسب خود را به‌ابو المنصور مت‌الانصاری از صحابه رسول اکرم «ص» میرساند . (۱)

خودش گفته است « که پدر من ابومنصور در بلخ باشریف حمزه عقیلی می‌بوده است ، وقتی زنی به‌شریف گفته‌است که ابومنصور را بگوی که مرا بزنی کند، پدرمن گفته است که من هرگز زن

---

(۱) نفحات الانس ص ۳۳۱ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمی خواهم وآن رارد کرده‌است.شریف گفته‌است که آخرزن خواهی وترا پسری آید اما چه پسری، چون بهرات آمده است زن خواسته ومن بزمین آمده‌ام » . (۱)

وی در روزجمعه دوم شعبان سنه ۳۹۶ زاده شده است ودرنفحات آمده است «که شیخ هرات گفته : «من ربیعی ام ودر وقت بهار زاده‌ام و بهار راسخت دوست دارم » (۲)

بو منصور پدر پیرهرات نیز به زهد و ورع گرایش تام و تمامی داشت ودر بلخ شاگردی پارسای حنبلی بنام ابوالمظفر جبای بن احمد کرده بود ، بطوریکه آنچه بومنصور رازاستادش فرا گرفته بود درهرات برای شیخ هروی که کودکی مستعد بود بازگوی کرد ، از اینرو توان گفت که :اولین استاد پیرهروی پدرش بود که اثر نیکی بر اوداشته است . کودك بود که سایه پدر ازسرش کم شد وتربیت او را یحیی بن عمار شیبانی واعظ وابو اسمعیل احمد بن محمد بن حمزه معروف به شیخ عمو عهده دار شدند .

در چهار سالگی اورا بدبیرستان گذاشتندوجامی از زبان او نقل کرده‌است که« اول مرادر دبیرستان زنی کردند گفتند زبان دارد، چون چهار ساله شدم مرادر دبیرستان مالینی کردند ، چون نه ساله شدم املائی نوشتم ازقاضی ابومنصور و ازجا روزی » (۳)

شیخ هروی ازکودکی شور وذوق معرفت جویی داشت وازجودت ذهنی عجیبی برخوردار بود، درآغاز به حفظ قرآن مجید همت گماشت و بعدازآن به حدیث رغبت فراوان نشان داد . وهمین گرایش وافراوبه کلام ربانی موجب آمد تا تفسیری راتقریر کند که درنوع خود کمتر عدیل و نظیری داشته باشد، خاصه ازلحاظ عرفانی وادبی ـ که ما درآینده ازآن یادخواهیم کرد .

نیز به حفظ اشعار و کلمات قصار تمایلی خاص داشت بطوریکه گفته‌است «من صدهزاربیت» بتازی از شعرای عرب. . . یاد دارم) . (۴)

بیرون از یحیی بن عمار، طاقی سجستانی وبشری سجزی، استادی که افکار وسیرتش بیشتر از

---

(۱) نفحات ص ۳۳۱

(۲) همان اثر ص ۳۳۲

(۳) همان ص ۳۳۲

(۴) همان ص ۳۳۴

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیگران بر شیخ هروی موثر افتاد، ابو منصور رازدی (متوفی ۴۱۰ ه) بود که شیخ هروی علم حدیث ازوی فراگرفت.

در سال (۴۱۷)(۱) به نیشاپور رفت و در خانقاه شیخ عمواز علم و دانش آن خطه بهرها برد.

در (۴۲۳) سفری بسوی خانه خدا کرد و بقصد حج، اما به سبب ناایمنی و ناقراری راها بازگشت. یک سال بعد باز قصد حج کرد و به علتی که ذکر رفت موفق بزیارت آن خانه نشد و در راه برگشت با بوالحسن خرقانی عارف بلند پایه وفزون مایه روزگار خود ملاقات کرد و این دیدار هرچند گذرا بود ولیکن تأثیر آن برشیخ هرات خوش بوده است. چنانکه جامی ازقول پیر هری چنین نقل می کند: «عزیمت حج الاسلام کردم تاری برفتم وقافله رادر آن سال بار نبرد، در بازگشتن به صحبت خرقانی رسیدم. مرا بدید گفت در آی من رماش که تو از دریا آمدی جز الله تعالی نداند که این چه بود که وی گفت از غیب. ویرا از کرامت وی آن تمام بود که مرا گفت: از دریا آمدی، ازعلم وی آنکه گفت واینکه میخورد ومی خسپد چیزی دیگر است. چون این سخن شنیدم خرقانی من بودم. وی مرا تعظیم که میداشت کسی رانمیداشت (۲) نیزازقول شیخ هروی گفته اند: «عبداله (شیخ هرات) مردی بود بیابانی، میرفت بطلب آب زندگانی، تا خود آگاه رسید بابوالحسن خرقانی، چندان کشید آب زندگانی که نه عبداله ماند و نه خرقانی». (۳)

بنابرین مایه سفرهایش در حکم دستمایه بوده که براعتبار و هم بر تجربات شیخ چیزهایی افزود وصبغه بارزی در زندگی او بدرخشش در آورد. چند انکه خودش در مورد خرقانی گوید اگر من خرقانی را ندیدمی حقیقت ندانستمی (۴)

بعد از این پیر هروی در هرات به اوستادی وارشاد دست یازید و در مجالس وعظ وتذکیر باسخنان موزون وعمیقش چنان بردل و جان مریدان وشاگردان اثر کرده بود که غالب مردم هرات در حلقهٔ درسش برغبت تام وتمام حاضر می شدند.

اما این پیر مفسر ومتفکر را آرام نگذاشتند، در روزگار وی تدنی اخلاق شدت وقوت گرفته

---

(۱) طبقات الحنابله ذیل شیخ الاسلام

(۲) نفحات به نقل از زندگانی خواجه عبداله تالیف سرژ بور کوی ص ۵۹

(۳) ریاض العارفین هدایت ص ۵۰-۸

(۴) همان کتاب

(c) ketabton.com: The Digital Library

بود و همین امر باعث میشد تا هر فکوری و کتاب خوانی بی انصافانه ،آزار واذیت به‌بینند. روی همین اصل دشمنان پیر هروی آهنگ آزردنش کردند واو در اواخر عهد مسعود غزنوی متهم شد به اعتقاد به تجسیم وبا آنکه او رابت پرست خواندند ،ولیکن مجازاتی ندید وهشدار شنید.

باروی کار آمدن سلاجقه با آنکه فضای معنوی تغیری نکرد ،نظام الملک سعی کرد تاآن عده ای که به علت اشعری بودن از دیار تبعید شده بودند ، بازگشت آنها میسر شود،از اینرو لعن اشاعره ـ که در منابر ومجالس صورت می گرفت ـ قدغن شدوکسانی‌مانند ابو القاسم‌قشیری وامام الحرمین دوباره به نیشاپور بازگشتند . در همین موقع نظام الملک مدارس معروف به نظامیه را بمیان آورد که مذهب شافعی‌بر اصول اشاعره تدریس می شد و این امر سبب شد تا مخالفین پیر هری قوت‌گیرند وبر رغم‌او سخن برانند وتهمت هایی‌بوی نسبت دهندبدو را زصواب در همین اوان‌بود که مخالفان علیه او شوریدند وغوغای‌مخالفان موجب‌تبعید شیخ‌از هرات شد ولی بعد از چند ماهی‌در (۴۳۶)بهرات برگشت‌وبه تدریس پرداخت .

مخالفان شیخ راوانمی گذاشتنداز ینرو در (۴۳۸) سروصدا هایی‌براه انداختند و این دفعه یکسال بندي شد (۴۳۹) .

باردیگر در هرات به‌تدریس‌وتفسیر قرآن مشغول شد . دربین‌سالهای (۴۴۵-۴۵۵) به‌تحریک عمیدالملک کندری لعن روافض واشاعره به منابرمجاز شمرده‌شد،وشیخ در گوشه فقر خود درجامع هرات‌وخانقاه شیخ عمو به‌مجلس گویی می‌پرداخت ،امایکسال‌بعدیعنی درسال ۴۴۶عمیدالملک کندری قدرت‌ونفوذ خود را از دست‌دادو مجالفان‌شیخ باز ،بارها بروی‌تاختندوقرارش‌نگذاشتند تااینکه به ابرام وبا فشاری اشاعره بابندو قیدازهرات‌به بلخ رانده شد (۴۵۸) . بازدر (۴۶۲) او را بت‌پرست خواندند وآلپ‌ارسلان را برانگیختند تامجازاتش کندوازنفوذش‌در اذهان‌عامه بکاهد،با تجسمی که آلپ ارسلان در اینمورد کرد ، شیخ را بی‌گناه خواندند و بسیار حرمتش کردند : شرح آن حکایت جالب است اما چون موجب اطاله کلام‌است نقل‌آن مقدور نیست .

بعد ازاین پیرهروی‌چند سالی زندگی تقریباً آرام و بی سروصدایی داشت ودرهمین موقع بود که مجلس می گرفت وآثار خود را تقریرمی کرد ومریدان آنرا تحریرمی کردند .

دراین دوران همگان او را معزز می داشتند وحرمت‌می کردند،هم‌درهمین اوان‌ارزقی هروی

(c) ketabton.com: The Digital Library

(۱)،شاعر بنام قرن پنج و شش شیخ هروی راطی قصیده یی مدح کرد .

شیخ دراواخر عمر کورشد وحتی درهمین روزگار ودرحالت نا بینائی هم او رارها نکردندو در(۴۸۰) بعلتی تبعیدش کردند .

درهرحال بعداز ۸۱سال زندگی-در همان سالی که ناصر خسرو درگذشت- در زادگاه و پرورشگاه خود ودرمیان مریدان وهواخواهان این سرای خاکی راپدرود گفت (۴۸۱).

وبااین وداع عالم اسلام ومردم هرات رابداغ رفتن خود گرفتار کرد. جایگاه رفیع او هم درعرفان وهم در ادب دری خالی ماند .

آثار پیر هرات: یکی ازپراثرترین عرفای دری نویس وتازی سرا شیخ هراتست. البته بروش وسیرهٔ تقریر. (۲) درمورد انتساب آثاری که به نام پیرهروی می باشد باید همان احتیاطی را بکنیم که در مورد اشعار منسوب به سنائی کرده شده ویاتردیدوشکی راکه در مورد پاره ای رباعیات عمر خیام کرده اندو یاآن احتیاطی راکه در زمینه انتساب «یوسف وزلیخا» به فردوسی درنظر داشته شده است ، زیراعده ای از جاعلین آنها را بنام دیگری کرده وعقاید زهرآلودشان را درعرصهٔ فرهنگ دری عرضه کردندتاسنگی را بجای لولوی گرانبها یی بفروش برسانند .

هرچند عده ای از محققان انتقادی بر اختلافات لفظی وصوری نسخ مختلف آثار شیخ هری می-گیرند ولیکن نباید فراموش کرد که آن قسمت از آثاری که توسط مریدان تحریر شده لاجرم چنین تفاوتها یی را دارا است ،اما منظور نگارندهٔ این سطور همانا مضمون ومحتوای آنست که نباید آنرا نادیده گرفت .

اماآثاریکه از پیرهروی است ویاظاهراً بوی منسوبست بدینقرار می باشد: طبقات الصوفیه سلمی

---

(۱) نگاه کنید به دیوان ارزقی هروی چاپ عبدالرسولی صفحه(۶) . کاتب این قصیده را بنام طغان شاه سلجوقی ثبت کرده است،مطلعش اینست :

درقناعت وتوفیق دین ومذهب راست ✿ بروزگار تواي فخر روزگار کراست .

(۲) غالب آثار پیر هری امالی بوده است. امالی درلغت جمع املاسی باشد که درمجالس وحلقه های درس و مواعظ وخطابات بیان می شد وتوسط مریدان وشاگردان ممتاز پیرهری باثبت تاریخ دقیق آن به تحریر می آمده است ،علاوه برپیر هرات سیدمرتضی وصدوق وشیخ طوس نیز کتب امالی گونه ای داشته اند. ومعارف بهاولد وفیه مافیه مولوی ازهمین طریق فراهم آمده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

صدمیدان ،ذم علم کلام واهله،زاد العارفین ،رساله سوال دل از جان ،علل المقامات، کنزالسالکین ،الهی نامه، الاربعین فی الصفات، پردهٔ حجاب و حقیقت ایمان، انوار الحقین ، قلندر نامه ،نصیحت نامه، محبت نامه،گنج نامه،مناجات،منازل السایرین،و اردات ،انیس المریدین وشمس المجالس(۱) و تفسیر معروف به کشف الاسرار میبدی . (۲)

کشف الاسرار وعدة الابرار .از عمدهٔ آثار خواجه عبدالله هروی تفسیری بوده است که تقریر اوبوده وابی الفضل رشید الدین احمد بن ابی‌سعد بن احمد بن مهریزد المیبدی آنرا اساس تفسیر عرفانی وادبی خود قرار داده است .ودراین باب درمقدمه کتاب خود چنین می گوید (۳) ، و من کتاب شیخ الاسلام ابو اسمعیل عبدالله بن محمد انصاری را درتفسیر قرآن خوانده ودیده‌ام ...»

ژرفای این تفسیر دیرینه دری ،دقت نظر ومایهٔ وافر پیر هرات را می رساند ، وسخنی بگزاف نگفته اند که خواجه عبدالله در تقریر آن به یکصد و هفت تفسیر رجوع کرده است (۴)

کتاب بی کران وژرف اساسی معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری هروی هم ترجمه است هم تفسیر است،و هم تاویل و مشتمل بر سه نوبت .

نوبت اول خاص ترجمه است و نوبت دوم در تفسیر و نوبت سوم در توجیه و تاویل، که نکات جالب عرفانی درنوبت سوم آن جای گرفته وبحق ازخصوصیتهای عدیم النظیر این کتاب هم‌می باشد که توام است با اشعار وسخنان نغز وپر مغز پیر هرات ودیگران .

شایندگی این کتاب از جهات گوناگو نیست که اگر در مورد آن تحقیق بعمل آید به اندازه خود آن کتاب باید کتابی نوشت،اما ناگفته نباید گذاشت کی هرگاه کسی خواستار باشد تادر موردلهجه هروی تحقیقی بکند وآنرا بشناساند، ماخذو مصدر مهم او باید طبقات و همین کتاب ارزنده باشد.

---

۱ انیس المریدن و... توجیه وتصنیف عرفانی یوسف وزلیخاست که مشحون از پندو اندرز می‌باشد ودرباره آن نگاه کنید به مقدمهٔ کشف الاسرار میبذی .

(۲)در مورد اسامی کتب فوق نگاه کنید به: ریاض العارفین ص ۵۰، ریحانة الادب ج۱ - ۴۱۶،تاریخ ادبیات صفا ج ۲ ر ۹۱۲،براون ص ۴۰۶،هرمان اته ۱۵۰،شفق ۲۱۹، نیز رجوع شود به مجله ادب شماره سوم سال دهم ص ۹۱ .

(۳) نگاه کنید به کشف الاسرار میبدی ص ۱

(۴) طبقات المفسرین سیوطی .

(c) ketabton.com: The Digital Library

چه مطالب زیادی را توان از این دو کتاب بدست آورد.

کتاب الاربعین . . . شیخ مشتمل از پاره ای از احادیث نبویست که بوسیله او توجه گردیده است .نیز کتاب ذم علم کلام،مجموعه روایات واحادیث می باشد وبر رغم اهل کلام تأویل شده است .

از معروفترین آثار پیر هری در تصوف کتاب منازل السائرین است که خود اوبه عربی تألیف کرده ونشان دهندهٔ منازل صد گانه است که سالک آنرا باید طی کند .

براین کتاب کسانی از جمله عفیف الدین تلمسانی وعبدالرزاق کاشانی وجمال الدین یحیی بن داود بن سلیمان الفارسی وشمس الدین محمد تستری ومحمدبن الحسن القادری وچندتن دیگر شروحی نوشته اند که بعضاً در آن شروح از مشرب مؤلف بیراهه رفته وبدور مانده اند.

نیز رساله دري صد میدان مقدمات کار پیر هری است در ترتیب منازل السایرین ،که شیخ آنرا نزدیک بیست وهفت سال قبل از منازل السایرین تالیف کرده بود.

از جمله امالی او کتاب مشهورطبقات الصوفیه سلمی است که ترجمه‌وتهذیب آنرا شیخ در مجالس‌وعظ و درحلقه درس به مریدان بازمی گفته وخود نیز ترجمه ها یی از احوال مشایخ را بدان افزوده است .

همین کتاب دستمایهٔ جامی در ترتیب نفحات است (۱) البته عطار نیز در تدوین و تألیف تذکرة الاولیاشاید طبقات الصوفیه سلمی را(خاصه ترجمهٔ هروی آن) نظر داشته .

مقام پیر هرات در ادبیات دری:

غناوثروت ادب‌صوفیانه در زبان دري برکسی‌پوشیده نیست .نظم ونثر صوفیه پراست از اخلاق، فلسفه ومذمت‌دنیا .(۲)

با نظر داشت اینکه تصوف ما منشأ و مبدأ اسلامی دارد ،با آنکه تصوف دیر تر از بغداد در کشور ما نضج گرفت‌باآنهم‌زودتر وارد‌ادبیات دری شدوآنرا در طی‌هزار و اند سالی بکمال رسانید از اینرو توان گفت : که ادبیات‌عرفانی و صوفیانهٔ دری درمیان زبانهای زندهٔ جهان‌فردو یگانه

---

(۱) نگاه کنید به چهارمقاله صفحه ۴۵ ،نیز مقایسه شود مقدمهٔ مستدرک و ممتعی که عبدالحی حبیبی بر چاپ طبقات نوشته است.

(۲) ارزش میراث‌صوفیه از زرین کوب ص ۱۲۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

است ،البته با توجه به آن عده آثاری که دری زبا نان به عربی تألیف وتدوین کرده‌اند .

نکتهٔ مهمتر آنست که ادب صوفیانه انسانی ترین ودرست ترین مکتب تربیتی انسانی می باشد که مشحونست از دقایق اخلاقی و معارف الهی ونکات فلسفی ومنطقی توأم باذوق وحال، شور وجذبه، میل واراده.

باری اگر در مورد ادب صوفیه بنویسیم وتحقیق کنیم همانا «مثنوی هفتاد من کاغذ شود».

اما شیخ علامهٔ هری بیرون از مقام عرفانی والای که احراز کرده، در ادبیات دری دارای روش ویژه یی بوده ، که بحق نظیر وعدیلش را کمتر می توان یافت. وآثارش در فصاحت و بلاغت نمونه ونشانه است .

باآنکه شیخ هری بیشتر به تازی شعر سروده است اما محتوای شعر دری را بیکباره دگرگون کرد، ودر اشعار خود بیشتر به صبغه عرفان ومعارف ، پند واندرز ،توجه کرد، وهمین امر باعث شد تا راه برای یگانه میراث اواخر عهد غزنوی یعنی سنائی باز گردد. (۱)

پیر هرات چون اغلب صوفیهٔ دیگر بیرون از مجلس گوئی توجه زیادی به شعروشاعری، عشق و مجالس سماع داشته ورباعیات زیادی سروده است وهمین امر موجب آمده تا بر او ن در تاریخ ادبی خود اسم او رادر کنار سه رباعی سرای معروف یعنی خیام ، بابا طاهر و بو سعیدابوالخیر ذکر کند، (۲)

در رباعیات او اندیشه وفکر باعشق وشور وحال توأم شده واز اینرو در آن هم احساس است و هم عقل، هم میل است وهم اراده، و محتوای بیشتر اشعارش همانند محتوای تقریرات او ست ومملوست از عشق نسبت به «او» ،پندو اندرز ومذمت نفس وهوا خواهی. به این دو رباعی توجه کنید .

عیب است بزرگ بر کشیدن خودرا و ز جمله خلق بر گزیدن خود را
از مردمک دیده بباید آموخت دیدن همه کس را وندیدن خود را

***

یا.

دی آمدم و ناید از من کاری امروز ز من گرم نشد بازاری
فردا بروم بیخبر از اسراری ناآمده به بودی ازین بسیاری (۳)

همین شور وحال وطبع شاعرانهٔ شیخ هرات باعث شد تا نثرش نیز آهنگین بیار آید ـ شاید مریدان مطلب را از اینراه خوبتر می گرفتند. نثر او را شعر هجائی نامیده اند .(۴)

---

(۱) تاریخ ادبیات هرمان اته ترجمهٔ شفق زاده ص ۱۵۰-۹

(۲) از فردوسی تا سعدی ص ۴۰۷

(۳) نقل از ریاض العارفین، روضهٔ اول ص ۵۱ (۴) گنجینه سخن ج ۱ -۳۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

البته آثار این گونه شعر را که قبل از اسلام وجود داشته در اشعار ودو بیتی ها وامثال عامیانه می توان یافت ،ولی سخنان موزون شیخ هری رایحهٔ دیگری را میرساند .

هرگاه خواننده وقف‌ها وکوتاهی ودرازی هجاها وصوت های کوتاه ودراز را در حین خواندن سخنان پیر هری رعایت کند ،خواه نخواه از آن همان التذاذ را نصیب می برد که از زمزمه کردن شعر برده است .

بطور مثال : عقل گفت من : رقیب انسانم نقیب احسانم

گشایندهٔ درفهمم زدایندهٔ زنگ وهمم

پابستهٔ تکلیفاتم شایستهٔ تشریفاتم

گلزار خردمندانم افزار هنرمندانم (۱)

این قافیه پروری پیر هری در نثر مصنوع وتکلف نیست . وهمین روش را بعداً شاگرد شیخ با استفاده از کلام خود او در زمینهٔ تالیف تغیر معروف خود ـ که از آن اضطراراً باختصار یاد کردیم ـ بکار بسته وسلای آنرا بکمال رسانید .

مزایای نثر ژرف آسای پیر هرات بسیار است ،علاوه برقوت و کیفیت تهذیب وتربیت و عرفان و معارف وتأویل وتفسیر آیات واحادیث رسانیده است تا از دیدگاه های ذیل نیز مورد مطالعه وبررسی دقیق محققان قرار بگیرد :

اولا : صراحت و قطعیت معانی و اژه های سره ودیرینهٔ دری می باشد ـ که اکنون پاره ای از آنها فوت شده است زیرا به کار بردن آنها در امالی پیر هرات محقق ومحرز است. روشن است که شعرای دری گوی اغلب بعلت خیال پروریهای که داشته اند وگاه ناگاه ضروریات وقیود شعری آنها راپا بند داشته وموجب شده است تاگاهی کلمات به معنی صریح و قطعی خود بکار نروند ویکی از دلایلی که باعث پیدایش چند معنایی کلمات در زبان دری شده است ، همین امر است ، بنابرین آثار پیر هرات از تحریر گرفته تا به تقریر ،همه دارای این مزیت هست که واژه ها خیلی دقیق و صریح بکار رفته است ، خاصه طبقات وتفسیر میبدی از این حیث سخت جالب توجه است .

ثانیا : میدانیم که اجداد ما بزبان خود بیشتر وفادار بودند ،از اینرو سعی بلیغ می کردند تا از استعمال لغات نامأنوس و بعید از ذهن احتراز واجتناب کنند ،خاصه صوفیه که در حلقه تدریس خود بیشتر باعوام سروکار داشتند .

---

۲۲ رسالهٔ کنز السالکین به نقل از گنجینهٔ سخن ج ۱ ص ۲۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

دراین راه همت بیشتر گماشتند . مگرنه اینست که غزالی با آنکه عربی دان خارق العاده بود ، از استعمال کلمات ومفردات عربی خود داری می کرد. باعالمی که استحضا ر داریم که احیاء علوم الدین او ـ که آن رابزبان عربی تالیف کرده بود ـ تا اکنون در کشورهای عربی نمو نه ایست وتدریس می شود خاصه ازجهت ادبی و د ستو ری آن زبا ن .

شیخ هر وی نیز نظیر غزا لی حتی از تمثیل جستن به امثال وحکم عر بی احترا ز می کرد با آنکه صدها هزار شعر عربی از برداشت و اشعار زیادی به تا زی سر ود .

باری این و فاد اری موجب شد تا شیخ هری درتمام آ ثارش از پیو ند دادن دو لغت یا لغتی باپیوندی ویاپسوندی تر کیبات طرفه وبدیع دری را بسازد. پس آثار منثو ر او باید از لحاظ لغت سازی نیز مورد بر رسی قر ار بگیرد.

ثالثاً: میدانیم که تامدت مدیدی زبان د ری صورت متحدالشکلی نداشت یعنی بیشتر نو یسند گا ن وشعراء به لهجه محلی و خطه یی خود ویاقریب به آن می نوشتند ومی سرودند . از ین دوره کتب ومتون زیادی در دسترس است که ازلحاظ ـ لهجه شناسی زبان دری سخت مغتنم می باشد .خصوصاً آثار پیر هری از این نظر شایان توجه بیشتری است شیخ هرات تما م محتو یات فکری خود ر ا بزبان ساده وشیوای آنزمان نزدیك به فهم مریدان بیان می کرده است وصبغه لهجه هروی در ا کثر آثار او خصوصاً در طبقات الصوفیه سلمی روشن ونمایان است. بناء آ آثار پیر هرات را باید ازجهت فوق موردمطالعه دقیق قرار دهیم ومنزلت رفیع آنهارادرعرضه ز بان شناسی ولهجه شناسی معین کنیم

رابعاً :میدانیم که تا اکنون موفق نشده ایم تادستور تاریخی کاملی برای ز بان د ری تر تیب دهیم ونشروسطالعه دقیق متون دیرینه د ری این نیاز را پا کرفع می کند .

آثارشیخ هروی به علت اینکه در قرون او لیه هجری به سلك نو شته آمده است بنا برین درتر تیب دستور تاریخی کامل زبان دری بدانها نیاز وافر احسا س می شود .

باتوجه به سطور فوق خواننده جایگاه شیخ هری رادر عر صه ا دبیـا ت د ری می یا بد

پاره ای از اندیشه های شیخ: شناخت طرز تلقی شیخ از طریقت وشر یعت کاری نیست که به یك یا چندگفتار بسنده کرد .چرا که بدون تر دید توا ن گفت : اگر در ین ز مینه تحقیقی بعمل بیاید باید به اندازه آثارشیخ هم آ ثا ری نو شت خا صه که با ید عصر شیخ هر ی را که معروف به «عصر تفتیش عقاید» شده است — دقیقاً مطالعه کرد واز اخلال آن اغرا ض کسا نی

(c) ketabton.com: The Digital Library

چون نظام الملك را نسبت به شیخ بیرون آورد وسیره مخالفان پیر هرات را باید روشن ساخت وبطور کلی فرهنگ سیاسی وسیاست دینی آنزمان را باید کاوید و بعد از آن بر عقاید و رفتار شیخ چیزهایی نوشت. هر چند قبل ازین عده‌ای اورا در طریقت خشك ودرشریعت متعصب خوانده اند ولکن از آنها باید پرسید که آیا می‌شود به حکایت افسانه‌آمیز چهار مقاله اعتماد کرد؟ البته تردیدی نیست که شیخ بررغم اهل بدعت سخنانی گفته وعقایدی داشته وکتاب «ذم علم الکلام» را بنابه اسرار وابرام مریدان تالیف کرده است اما بازهم مکرر یادمی کنم که باید به مطالعه وبررسی دوران او رفت وبعد از آن سیره شیخ خواه‌مخواه روشن خواهدشد.

نگارنده این سطور بنابه خوی که دارد، نمیخواهد تا گفتاری را صرف درساحه خشك تحقیق بگذارد بنابرین ازسوی دیگر درین مختصر معرفی همه آثار فکری و زوایای زندگی این عارف ربانی ناممکن می نماید اما ما در پی آنیم تاگوشه ای وشمه‌ای از افکار اورا ازلا بلای پاره ای از آثارش که آینه افکار می‌باشد بیرون کرده وعرضه کنیم. باشد که دروقت فارغ تری وباخاطر جمع تری تحقیق مفصلتری دراندیشه های ژرف وعمیق اوبعمل آید. ان شاء الله تعالی.

در روزگار شیخ مجرب هرات تدنی اخلاق سخت شدت وقوت گرفته بود، بطوریکه فراموش شده بود که اخلاقیون، آن کسانی بوده‌اند که بوسیله «عمل» (۱) نابسامانی و ریخت و پاشهای جامعه را از میان می‌بردندوهدف را همچون هدف توجیه می کردند و برای رسیدن به آرمانها خود، اخلاق راپایمال ومضمحل نمی کردند وآنراچیزی (غیراز آن که بود) نمی‌نمودند. در چنین عصری که صفحات تاریخ آنرا نیك می رساند، شیخ هرات یك راه را برای تحصیل آرزوهای اخلاقی وانسانی می دانست وآن دین، مسلك وطریقت بود.

پیر هرات به شریعت پاك گرایش داشت، گویی که ازخمیره شریعت سرشته شده بود، لیکن آنهمه در میان سخنان نغز او بسیاری است سخنانی که می‌نماید او مرد خدا را نه تنها در مسجد می پالید بلکه درهمه جا، حتی ازخرابات نیز سراغ اورا می گرفت.

به این چند کلمه ای که از سخنان ابراهیم ادهم نقل می کند توجه کنید:

«... قوت خویش پاك دار وآنچه خوری از حلال خور، بر تو نیست که همه شب قیام کنی

---

(۱) هرچیزی که موجب حول وتطور جامعه‌ای بشود عمل است وهم هر سخنی که چنین برخورداری داشته باشد، عمل است رك: نقد حکمت عامیانه از: سیمون دوبوار

(c) ketabton.com: The Digital Library

همه ایام روزه داری، خواهی شب بیدار دار، خواهی نی (۱) .

وبدین طریق لازمه شناخت حلال از حرام، صدق از کذب وصواب از ناصواب بنزدیك پیر هرات آن بود که انسان را حق را بشناسد وآنرا بطلبد .

* * *

پیرهرات سعی می‌داشت تا حب دنیا ومال را در دل مریدان سرد سازد، زیر اطمع به زندگی مادی سالك را از سعادت معنوی دور می کند وتحصیل و«تربیب درون» را ناممکن و محال می سازد، بنابرین سالك باید متفکرانه تر بسنجد وبه حطام دنیوی تمایلی نداشته باشد تا «درنگ ساخته سازنده را از دستش نرباید» . . ازین خاطر شیخ ما املی را در دل پیروان بوسیله سخنان مجذوبش کوتاه می گردانید و هر روز را روز پسین عمر شان می شمارد وهر شب را شب واپسین عمر آنها ...(۲)

بر روی همین گونه عقیده وسابقه بود که در بسیاری از مجالس وعظ خود مریدان را بدین سخنان پر معنی توجه میداد : «درجوانی هواها را از نفس بیرون نکرد، در پیری نفس هواها را در دل او جمع کرد، که اگر دست دهد مراد نفس وهوا هلاك می شود واگر دست ندهد به نقد در عذاب او می برد واو در طلب آن هوا ذلیل وخوار می بود، که قدر جوانی بند انست، رضای الله فرو نهاد رضای هوا برداشت اکنون اسیر هوا ودر دست» .(۳) .

گفتار وجستار پیرهرات درمورد پشت پازدن به حطام دنیوی در این مختصر انجام نمی پذیرد، ازهموست در باب قناعت: «چون دیدی که سیری را روی نیست از قناعت فراتر مرو، که قناعت را به بادد هی وبه مقصود نرسی . خاك نومیدی به روی حرص باز زن تا برآسایی، تا مال دنیا در چشم تو خاك نشود، اندرون تو از حرص پاك نشود وتا مال در چشم تو باز نشو از زخم ما ودل تو انگار نشو و نفس تو بکلی از وگریزان و بیزار نشو وفقر اورا پناهگاه و حصار نشو» .(۴)

اینچنین سخنان روح بخش وآرام بخش درآثار پیرهرات کم نیست، و توان بکرات و مرات ازآنها یافت .

---

(۱) رسایل خواجه عبدالله انصاری باهتمام محمد شیروانی ص ۷/۳۵

(۲) رسایل ص ۲/۳۸

(۳) رسایل ص ۱۳/۳۸

(۴) رسایل ص ۹/۹۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

«ای درویش تو دنیارا دوست میداری یا دشمن ، اگر دشمن میداری ، بده تا نماند ، و اگر دوست میداری بده تا بماند . که دنیا همچون ماراست که بدم می کشد و بدم می کشد».(۱)

*****

تحصیل طریق عرفان وتصوف طرزی است که باسیر و سلوك و بینایی مطلق وروشنا یی دل ودرون حاصل میگردد ودرنتیجه معارف حقهٔ الهی بر ذهن سالك نقش می بندد و بقول حافظ :

زفلك تاملکوتش حجاب بر گیرند

هرآنکه خدمت جام جهان نما بکند

باتوجه به این نکته تصوف درنزد پیرهرات تصفیه شدن انسان است از خود. اواز عارفانی بود که ازنا آگاهی عده ای که بظاهر خود راصوفی مشرب معرفی می کردند ودرحقیقت صوفی نمابودند ، سخت خشمگین می شد ودریغ یاد میکرد و بشدت برآنهامیتاخت: «خانه و نامی ، دانه و دامی شمعی وقندیلی ، زرقی و زنبیلی بعضی صوف پوشیده وگرو هی موی تراشیده». همگان میدانند که طریقت صوفیه ژرفای و یژه یی داشت ، روش ، کنش ، وگویش آنهادرحقیقت گنجینه ایست پر مایه و دستمایه ایست شاینده ، امااین طریقت نیزگاهی بدست مفتخواران وهیچ مدانها افتاد ، بطوریکه هرچه خواستند کردند وشوربختی عجیبی وارد این طریقت کردند واینجابود که برخی کتبی ورسایلی بررغم رفتار آنها نشر می کردند وحق است که بوسعیدا بوالخیر اینسته را خود کامه ها وسبك سرها می نامد ومورد طعن و لعن قرار می دهد و بوسیله سخنان طنز گونهٔ خودبر آنهامی تاخت وشریعت وطریقت را چنین می نمود :

ازدوست پیام آمد کاراسته کن کار — این است شریعت

مهردل پیش آر وفضول از ره برادر — اینراست طریقت(۲)

و بهمین ترتیب پیر هرات نیز تصوف رابطریق فوق خلاصه می کرد . اوگاهی تصوف رادوری و احتراز ازنفس میدانست ، بنظراوهردرویشی که از نفس وانرهد ، درویش نماست نه درویش سالکی که نفس پروراني را سرد ودبحساب نمی آورد ، و بخاطر «او» علیه آن نمی ایستاد سالك نبود و

(۱) رسایل ص ۹۵/۵

(۲) اسرار التوحید ۲۲۷ - ۲۲۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

صوفی بودنش به‌نزد پیرهرات محل تردید بود ، هرچند مخالفت با هوی و هوس ، کندن کوهی است به‌سوبی ، که کار هر سالکی نیست ، اما این کار صعب ناشدنی هم نیست و از آن رهید ، زیرا که نفس هما نند پرده ای است که جلو دیدگان مریدان گسترده می گردد و مانع تمیز حقیقت وحقیقت‌جویی می‌شود . باتوجه به‌این مساله چون طریق مخالفت فرق می کند ، سالکان چون درختی‌اند که :

« بهم نمانند وسیوه و بارآن نیزبهم نمانند ، هردرختی راباری وهرنباتی‌را بری است . . . وهر فرعی سزاوار اصل خویش »

ولیکن صوفی در نزد پیر هرات عزت ومنزلت خاصی داشت واو قدر آنراچنین بیان میداشت « هر چند درشکل حقیرو کوچك است ولی چون بانام حق پیوسته ، قدروجمال یافته و شأن و کمال گرفته ! تابدانی که هر کس باحق پیوست از پستی وحقارت رست و هر کس دل د رغیر مابست در نهاد خود شکست » . (۱)

****

طریقت وشریعت در نزد پیر طریقت مانوعی تربیت بود ، او در حقیقت قطبی بود که مریدان را به‌اعمال نیکو ورعایت حال دیگران ترغیب وتشویق می کرد ، چون دریافته بود که مولد ناپاکی وناپاکی مریدان ازتوجه نکردن آنهاست بدین مسایل . واگر اعمال نیکو درتاروپود آنها ریشه ندواند ، سالك «فرمانفرمای ولایت وصلت » ، نتواند شد . باتوجه به‌این گونه مسایل با زجویی ازاحوال همسایه ونیکورفتاری درحق آنهاراعادت مریدان میساخت وتوجه آنهارابدان معطوف میکرد « دیوا، کسا ، که خودسرای ساخت ، که نباید که در حقوق همسایه تقصیر افتد ، که با کوه رودو در کرف سنگی ماری گیرد ، که نباید که همسایه از و بیازارد و او به وعید این خبر گرفتار آید » (۲)

شیخ مادوستی وهمنوعی رادستمایه یی می‌داند که شوینده صحایف تلخ و ناستودهٔ دشمنی و ازهم گریزی می باشد واین از در بایست سالك راه حق بشمار است . اما پیرما بوضوح تمام بین همنشین نیك و بد و بین دوست پاك وناپاك فرق میگذارد . او لی رادهقانی می‌داند که هسته‌ای

---

(۱) کشف الاسرار میبدی ازسخنان شیخ الاسلام اشاره به سورهٔ رعد جز وسیزدهم .

(۲) کشف الاسرار میبدی ازسخنان شیخ الاسلام واشاره به آیه یی در سورهٔ قصص جزهٔ بیستم .

(۳) رسایل ص ۴۹ / ۱۱

(c) ketabton.com: The Digital Library

را درخت پر بر می گرداندودومی راهیزم کشی می‌شمارد که خاکستر میکند : « صحبت بازو دار یعنی که آتش بانام و کلام و پیام اودار ، اگرنتوانی با کسی اودار که صحبت را اثر یست . صحبت نیکان کاری بس عظیم است ، مس در کمیا افتاد زرگشت . . . » . (۱)

مکارم اخلاق انسانی دقیقه ایست که تحصیل آن نه تنها بر مریدان بلکه بر همگان لازمی است زیرا تحصیل این دقیقه نه تنها آرام بخش روح ووجدان انسان است بلکه در تحول جامعه هم موثر می باشد، ارزندگی این نکته بحدیست که فلاسفهٔ قدیم «فضایل اخلاقی را لازمهٔ عقل ودانش و معرفت بلکه باآن یکی می دانستند ومی گفتند شخصی دانا خودبخود نیکوکار است وشرو بدی ناشی از جهل ونادانی نیست واز اینرو باید پیوسته به پرورش قوای ذهنی خودتوجه داشته باشد تا قادر به تمیزحق از باطل وخیرازشر گردد » (۲)

شیخ هری نیز به این اصل خیلی گرایش داشت و مریدان راهمواره به ارزش های اخلاقی توجه میداد وسینهٔ آنان را مالامال ازمکارم اخلاقی وفضایل انسانی می کرد ، در این قلمرو در بسیاری ازنشست های خود سخن رانده که شنید نیست وخواندنی ، «سالکان این راه و مقربان این درگاه اصل نهاد خود رابه اخلاق نیکو پرورش دهند چنانکه اخلاق را به افعال نیکوپرورش دهند، شریعت را سلطان افعال دار ،طریقت راسلطان اخلاق دار ، تامکارم اخلاق را به طریقت مردان به اتمام رسانی و اخلاق اسلام و ایمان را به پرزش شریعت برنظام داری، تابرخوردار راه جوانمردان گردی وازگرداب مستی نفس برآیی، ذوق نیستی نهاد بیابی دیدهٔ دل درمقلب القلوب بگشایی تابینی آنچه به عقل عاجزاد راک آن می آیی ازجلال وجمال وبزرگواری» (۳)

پیر هرات ازآنسوی افکار وروحیات مریدان مستحضر بود، و به جزئیات احوال آنان توجه داشت .از این خاطردرکنار شریعت وطریقت به زندگی روزانه وعملی مریدان سعی تمام میداشت وپند هایی در زمینه زناشویی وجفت برگزیدن به آنان می داد : «به نیکو داشت زنان نیز گوش دار

---

(۱) رسایل ۱۰۳ / ۴

(۲) علم الاخلاق ص ۶۹

(۳) رسایل ص ۵۲ ر ۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

زن مصحله پرده تست از آتش دوزخ وعیب اورامی بین که از پهلوی تست. خودرا منکوه(۱) از و ان طلب که شرع طلبیده، تار نجور نگردی . . .)(۲)

پیر هوشیار در تأدیب خود بسیار بسیار دلسوز و مشفق بود و همین دلسوزی و شفقت او بود که عامهٔ مردم هرات مطیع وفرما نبردار او شدند. بر روی همین علایق اوتمام زو ایای زندگی سالک را اعم ازتربیت درونی ورفتار بیرونی را به مریدان می فهماند، پیوسته گوشز دمی کرد که از شنفتن سخنان نار وا بگر یزند وهرسخنی را که می شنوند، به دقت گوش فراد هند، اگر رایحهٔ خرد سندانه در آن احساس شد آنرا بپذیر ند وگر نه ردش کنند. به این عبارت کوتاه و دقیق نظر کنید:

«سخن باید که در و به افتا د تو باشدنه خوش آمدتو، به سخن باید که در تو ترس نهدنه دلیری، امیدنهد، نه نومیدی، همت نهدنه دونی، یقین نهدنه شک، دنیاو اهل آن را در توحقیر کند نه بزرگ و روی تو از دنیا بگرداند به آخرت آرد، دل ترا ازحقد وحسد پاک کند و به شریعت وا آرد، نه در مذهب گری وحجاج وپیکارت اندازد وبه بهانهٔ ترسانیدن ترا نومید کند. چون حدو دسخن را از کتاب وسنت نشناسد به هوای خویش به سحر بیان ترا در تهلکه اندازد». (۳)

پاره ای از سخنان شیخ محقق می سازد که او رفق و مدا ارا لازمه طریقت وخلق وخوی سالک راه حقیقت می دانسته ودر اینمورد بسیار تکیه کرده وهرجا که خواسته، ذهن مر یدا ن را به آن مصروف گردانیده، بطوریکه بنظراو «مو من چون درختی بود میوه دار وپر بار، سنگ می خوردومیوه می اندا ز د، د شنام سید هند وی ثنا میگو ید، قفا ش میز نند وی دعای خیر می گوید، به چوب و تا زیا نه ا ش می زنند وی نعمت صحت و عاقبتشان برسعادت می خواهد، سمات وی می خواهند واوحیات ایشان می خواهد، بادشمن چنین زند گانی کند، بنگر که بادوست خودچون کند» (۴)

وبد ین طریق پیر طریقت نه تنهامریدان را در زهدور زیدن وریاضت های که سالک را نرم وملایم می کرد ـ تشویق وترغیب می کرد بل شفقت ومهر بانی را نیز در نز دایشان عبادتی

---

(۱) منکوه: یعنی نکوهش مکن

(۲) رسا یل ۱۲۳ - ۱۴

(۳) رسایل ۱۸۸ ر ۸

(۴) رسا یل ص ۱۲۳ ر ۱۱

(c) ketabton.com: The Digital Library

وریاضتی مخلصانه توجیه می کرد ودر پای روش سالک می نمود (۱) بنابرین برای اینکه مریدان در ریاضت های سنگین کسانی نگردند که از زندگی روی برتافتن رانیکو پندارند، آمیزش وشفقت نسبت به خلق را، آرامش روحی ودرونی نشان می نهد تامرید به استر ضای خود در بسر بردن آن ساعی و کوشا باشد. (۲)

روایات مکرری در آثار پیر هرات آمده که نمایانگر توجه اونسبت بزندگی عملی وروزانه مریدان وتربیت درونی آنهاست. درسر تاسر آثار او یکنوع صبغه رفق ومردمی می درخشد که سازنده فلسفه زندگی می باشد. خودش نیز باهمه ارج ومنزلتی که بین مریدان داشت باآنها از در همراهی پیش آمد می کرد، چنان که گویی اودر مریدان و مریدان در او فانی شده بودند. باوجودیکه شیخ ما عظم والایی را نصیب برده بود باآنهم در مورد خود کمتر سخن گفته واگراز روایاتی که جامی و رشید الدین میبدی ودیگران از ونقل کرده اند بگذریم درگفتار وجستار خودش شاید کمتر به سختی روبرو شویم که حاکی از رعونت اوباشد، از اینرو اغلب سر دلبران را در حکایت دیگران باز گویی میکرد و از ینرو خوبتر موجب استر ضای مریدان واقع می شد.

درخلال گفته های پیر هری حکایات متنوع وگوناگونی وجود دارد که نموداری از نظر داشت او نسبت به اخلاق است، وسخن او در مورد اخلاق ومسائل تربیت نه دریک راه مثبت آن روان است بلکه گاهی درخلال گفتار او به حکایاتی که بدور از اخلاق است نیز بر می خوریم وگاهی الفاظی و تمثیل هایی بکار رفته است که ناشایست می نماید، امانباید نادیده گرفت که روزگار شیخ، روزگاری نبوده است که انحطاط فکری وناسردمی درآن وجودنداشته باشد، وصف آن روزگار هرچند به نزد یک ما لایدرک ولا یوصف، مانده اما پیر هروی پوست تمام مسایل را شکافته ولب آن را شرح کرده وحقیقتی را که استنتاجش متضمن فواید زیادی است برای مریدان استادانه بگفت آورده تا ایشان از برخورداری آن واقعیات و نتیجه گیری شایست آن محروم نمانند.

درجا جای گفتار شیخ هرات سخنانی وجود دارد که مشحونست از طنز وجلوه دادن اخلاق

---

(۱) رسایل ص ۴۲ ر ۱۶

(۲) رسایل ۴۳ ر ۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

نکوهیده و مردم ستیهنده. اما غرض شیخ هری از ینگونه طرفه‌گوییها همانا تحصیل روش اصلاح طلبانه مریدان است که شیخ در سخنان راز ناک عرفانی آنها را بیان داشته است.

با این مقدمات سیمای شیخ هری تا حدی از پرده غموض وابهام بیرون شد و بویژه طرز تلقی او از تصوف وطریقت. پس تصوف در نزد او از «من»، رهیدن، از رعونت جستن با زرگانی را ازدوستی باز شناختن، با رفق و مرد می زندگی کردن، درست کد بانویی کردن، خویشتن را ازلجنزاریی اخلاقی وسفاهت کشیدن، از بی‌باکی وناپاکی دوری گزیدن وصواب را از ناصواب تمیزدادن.. بوده است. اما پایان بخشیدن این بحث بدون مساله جبرو اختیار از نظر پیر هرات درست نخواهد بود.

مسالهٔ جبرو اختیار امروزی یا دیروزی نیست. مساله‌ایست که از روزگاری که انسان از قلعهٔ تخیل برقلعه اندیشه وتفکر دست یافت فکرش بدور آن جبرو اختیار طواف کردن آغاز کردو تابه امروز همواره ذهن مفسرین، متکلمین، فلاسفه، عرفاوحتی ادیبان و شاعران متفکر را بخود معطوف داشته، وبین هفتادوسه ملت مسایلی دراین قلمرو یابر بنیاد آن مطرح شده ونظریات مختلفی عرضه گردیده است. وهنوز که هنوز است وبشر خاکی دانشش بیشتر از دیروز شده، نتوانسته است گوشه‌یی از این مساله راز ناک را بشکافد. باری بحث وفحص دراین زمینه در حوصلهٔ این گفتار نیست، اما آنچه را که موجب می‌آید روشنگر دید پیر هرات نسبت به مسالهٔ مورد بحث می‌شود نباید نادیده گذاشت:

از متفکرین و فلاسفه گذشته ارسطو در این زمینه بررسی شایان توجه یی در کتاب «اخلاق نیکوماکوس» کرده است. (۱) پس از ارسطو «سوفوکل» درام نویس مشهور در نمایشنامه های خود این مسالهٔ را انعکاس داده است. (۲) اما از قدیم ترین منابعی که مسالهٔ مورد نظر درآن مفصلا مورد بحث قرار گرفته نامهٔ حسن بصری به عبدالملک مروان پنجمین خلیفه اموی است:

عبدالملک در نامه ای از حسن بصری خواسته بود تا شرح دهد که چگونه معتقد به قدر است؟ و حسن بصری مسالهٔ کفر وایمان را بمیان می آورد. و در اینمورد به تفصیل تمام سخن را ومطلب را بسط وگسترش می دهد که اگر کفر به قضاو قدر خداوند بود، او باید از کافر خرسند باشد،

---

(۱) نگاه کنید به جبر و اختیار محمد تقی جعفری ص ۵

(۲) نگاه کنید به نمایشنامه اثر سوفوکل ترجمه محمد سعیدی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

زیرا خداوند را قضایی نیست که خود بدان راضی شود. (۱)

اما باید متوجه بود که مساله مورد نظر برای ستمگران آنزمان پشتوانهٔ مستحکمی بوده است برای دستبرد مقاصد جابرانهٔ شان.

لیکن اساس آرأ و عقاید متفکرین اسلامی در سه عقیدهٔ ذیل خلاصه می شود:

۱- جبر، ۲- تفویض ۳- الامر بین الامرین.

بیشتر دانشمندان وشاعران اندیشه مند به امر بین الامرین توجه کرده اند، زیرا آنها راه اعتدال را از دو سوی افراط وتفریط ترجیح داده اند: که ازآن جمله یکی عارف مورد نظر ما یعنی پیر هرات است.

ناصر خسرو شاعر و متکلم و مبلغ معروف این مسأله را چنین پرورانده:

اگر کار بود ست و رفته قلم — چرا خورد باید به بیهوده غم
اگر نایداز تونه نیك و نه بد — روا نیست برتو نه مدح ونه ذم
عقوبت محال است اگر بت پرست — بفرمان ایزد پرستد صنم
کتاب و پیمبر چه بایست اگر — نشد حکم کرده نه بیش ونه کم (۲)

و مولوی بلخی این مسأله را چنین توجیه می کند:

سال بیگه گشت وقت کشت نه — جز سیه رویی وفعل زشت نه
گیرم در بیخ درخت تن فتاد — بایدش بر کند و در آتش نهاد
همین همین آن راه و بیگاه شد — آفتاب عمر سوی چاه شد
همین مگو فردا که فردا ها گذشت — تا بکی نگذرد ایام کشت (۳)

وبدینطریق انسان را در زندگی عملیش مختار می بیند همین بینش را پیر هرات نیز در مورد جبر و اختیار داشته است، بطوریکه هرگاه از عظم، وجلال کبریایی یاد می کند انسان راهمچون خسی در میان بحری می بیند و غیر «او» هیچ مؤثری را نمی پذیرد. (۴)

---

(۱) نگاه کنید به مقاله مستدرك وسمتعی که آقای مهدی محقق در مجله دانشکده ادبیات تهران (سال ۱۹ ص ۲۵) عرضه کرده.

(۲) دیوان ناصر خسرو قبادیانی بلخی ص ۲۶۲

(۳) مثنوی مولوی چاپ نیکلسون، دفتر دوم، ابیات شمار ۱۲۶۲۵

(۴) نگاه کنید به سوره ۶۴، تغابن، تفسیر کشف الاسرار میبذی

(c) ketabton.com: The Digital Library

وچون از مسایل زندگی همچون حیا، شرم، ثواب وعقاب، کفروا یمان، نیز درست ونادرست واعمال شایست وناشایست یادمی کنند در این مراحل ازمقام جبروت احترازمی کندوشرط موفقیت رافعالیت ودست به کارشدن می داند: «اگر همه پیغمبران، ولیان، صفیان، عارفان وحقق دوستان، همگی به هم آیند، آن کیست که طاقت آنرا دارد که به حق خداوندقیام کند؟... امر متناهی است اما حق او متنا هی نیست زیرابقاً امر به بقاء تکلیف است وتکلیف در دنیا است که سرای تکلیف است، اما بقاً حق به بقاً ذات است.

و ذ ا ت حق متنا هی نیست پس بقای حق متنا هی نیست. واجب ا مر برخیزد و تغیر کند و لی و ا جب حق تغییر پذ یر نیست، (۱) و ا ین معنی خود د لیل بر اختیار و حریت آدمی است در محیط زیست وعمل کرد او با توجه به این دقایق و اندیشه های والای پیر هرات، او عارفی است که بیشتر از این باید به تقریرا تش تعمق کرد. خدایش بیامرزاد !.

---

(۱) کشف الاسرار، سوره ۴ ۶ جز و بیست وهشتم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ل. ن کیسیلووا ترجمه: دکتور اسدالله حبیب

ماخذ مطالعه لغات زبان دری و نظری بر لغتنامه های افغانی

مسایل مربوط به لغات زبان دری چه در افغانستان وچه درخارج ازآن تاهمین اواخر مورد بررسی خاصی قرارنگرفته است. نشریه های قدیمی دربارهٔ این زبان که آنهم به تعداد کم ، اساسا توسط مولفان خارجی تهیه شده است، توصیف خصوصیات صوت شناسی و دستوری رادر درجه یك قرار داده به مسایل لغوی کمتر پرداخته است. حالانکه وضع لغات دری چنان انگیزنده بوده که نخستین بار دانشمند ان را وادا شت تا به خود ویژگی این زبان اعتراف کنند . تلفظ نامانوس و معانی عده یی کلمات که نظر به زبان فارسی غیر معمول مینمود توجه اولین محققان را جلب کرد ، چنانکه نیلوت محقق انگلیسی در سال ۱۹۱۴ مطالبی دراین باره نوشت و کلمات متداول زبان دری چون ((تکلیف)) بمعنای نا راحتی و ((رخصت)) بمعنای تعطیل و غیره را مثال گونه آورد [۱۲۸] .

در آثار قدیم دربارهٔ لغت، نوشته هایی بصورت قطعات جداگانه و نا منظم هست. برخورد مرسوم شرقشناسان بزبان دری یعنی برخورد ازموقف زبان فارسی ((معیاری)) Standard Persian درمطالعهٔ زبان دری نیز متجلی شده است .

دانشمند ان بجای آنکه به توصیف و معرفی منظم لغات این زبان بپردازند خصوصیات جداگانهٔ لغوی راکه در زبان فارسی به نظرشان نرسیده است جمع وثبت کرده اند که «نکاتی در باره لغات ازسلسلهٔ مقالات معروف لویجی بونل ادیب ومستشرق ایتالیایی که چندان دقیق نگارش نیافته وامروزه کهنه محسوب میشود» ازآنجمله می باشد[۱۱۳] ولغتنامه، هشتصدوپنجاه کلمه یی بوگدانوف راکه

(c) ketabton.com: The Digital Library

چون ضمیمه یی به اثر ارزشمند او ((یاد داشتهایی در بارهٔ فارسی کابلی)) به چاپ رسیده تا امروز اهمیت خود را نباخته است، نیز میتوان از آن قبیل بحساب آورد[۱۱۲] .

دراتحاد شوروي مطالعه لغات زبان دری در سالهای ۳۰ آغاز یافت. درآن زمان در حلقه های تعلیمی وتربیتی مسکو، تاشکند ودیگر مراکز شرقشناسی ما سوال تفاوت میان اصطلاحات متداول در افغانستان و ایران وضرورت تدوین کتب درسی مخصوص برای محصلان افغان مطرح شد. درسال ۱۹۳۱ فرهنگ مختصر اصطلاحات مولفهٔ بیالکوفسکی از چاپ برآمد[۴۱] . فرهنگ مذکور شامل بیساری مصطلحات سیاسی معمول درافغانستان بود (مولف اصطلاحات « کابلی » یا « دری » را بکار نمیبرد بلکه همه جا از کلمهٔ (افغانی) « زبان دری افغانستان » را در نظر میدارد) بیالکوفسکی درمقدمه تاکید میکند که ((بخش بزرگ اصطلاحات اجتماعی و سیاسی که در ایران معمول است از اصطلاحاتیکه در افغانستان پذیرفته شده است فرق زیادی دارد)) ودر فرهنگ مذکور این فرقها با کلماتیکه نمونه وار آمده است به روشنی واضح میگردد و امکان مقایسه کلمات این وآن زبان به سادگی برای خواننده میسر میشود. فرهنگ بیالکوفسکی باوصف آنکه هنوز چون نخستین فرهنگ مصطلحات زبان دری ارزش خودرا نگاهداشته است دیگر کهنه پنداشته میشود .

درکشور ما نخستین لغتنامه بزرگ زبان دری را، م. گ. اسلانوف دانشمند افغانستان شناسی که زبانهای افغانستان را میداند، تدوین کرده است، کلمه های لغتنامه اسلانوف در افغانستان جمع آوری شده قابل اعتماد بوده در فرهنگ دری به روسی. ب. و. میللر جای داده شده است[۶۴] . شمار این کلمات به دوهزار میرسد ومشتمل است برلغات مختلف اجتماعی و سیاسی، دفتری، جنگی وکلمات معمول در زندگی عادی واز این رو فرهنگ مذکور تاسالهای درازی برای مقاصد درسی وکارهای عملی ارزشمند محسوب می شد . تعداد اندك کلمه ها فرهنگ اسلانوف بعضی خصوصیات ساختمان کلمات زبان دری و خصوصیات پذیرش لغات از زبانهای دیگر رابه این زبان نشان میدهد و بنابران چون ماخذی برای مطالعه لغات زبان موصوف طرف استفاده قرار گرفته است .

معلمان، مترجمان و متخصصانیکه در افغانستان کار میکردند به شادی فرهنگ میللر را پذیرا شدند و اینکه آن فرهنگ بزودی کمیاب شد گواه این تقاضای زیاد است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

در برابر داخل کردن لغات یک زبان که موجودیت دولتی مستقلی دارد، در فرهنگ لغات زبانی دیگر که هرچند به آن نزدیک است در آن وقت اعتراضات زیادی شد و مللر در تجدید نظر بر فرهنگش از الحاق لغات دری صرف نظر کرد و چاپهای دوم و سوم فرهنگ او بدون این بخش الحاقی صورت گرفت ، اما چون ضرورت چاپ نوشته های تازه در باره لغات دری هرروز شدیدتر احساس می شد در کشور ما تجربهٔ یکجا کردن لغات زبانهای دري وفارسی رابار بار تکرار کردند [۵۶] وباید یاد آور شد که چنان کتب نعنت آمیخته ، همیشه داراي شماری نارسایی هاي فنی بود.

در کتاب لغت خ. گ. کورگلی که دران اصطلاحات زبان دري در میان انبوهی از اصطلاحات فارسی به ترتیب الفبا آمده است وتوسط اشاره در «افغانستان» مشخص می شود . کلمات تا حدی به شکل خاصی عرضه شده است.

این بود مراحل اساسی مطالعهٔ لغات زبان دري در کشور ما و خارج از آن. در زمان حاضر زبانشناسان تمام جهان برارزش مطالعهٔ زبان دری پافشاری زیادي میکنند. در کشور ما مستشرقین بیش از همه بزبان دری توجه میدارند . در شوروی ایرانشناسان و کسانیکه در زبان تاجکی تحقیق میکنند در استنتا جهای علمی و تعمیم های خود هر چه بیشتر مطالبی در بارهٔ زبان دري ولهجه های آن ذکر میکنند وبه پیمانهٔ گسترش مناسبات اقتصادی و فرهنگی با افغانستان ضرورت مطالعه زبان دری برای اهداف عملی آن افزایش می یابد. و اشخاص بیشتري به گردآوري کلمات دری گماشته میشوند که تا کنون مواد فراواني درین زمینه بدست آمده است ، بنابرآن در چنین اوضاعی سوال توصیف عمومی سیستم لغوی زبان دری و مساله تالیف فرهنگ درآن زبان بصورت مبرم مطرح می شود.

ده پانزده سال پیش نبودن کتب لغتی که بتواند ماخذ قرار گیرد کار مطالعهٔ لغات زبان دری را مشکل ساخته بود وتاهمین اواخر ما چنان کتاب لغتی که در خود افغانستان تالیف شده و لغات محلی دری را شامل باشد در اختیار نداشتیم .

در سال ۱۹۵۷ که «پشتو ټولنه» فرهنگ سه جلدی دو زبانه «افغان قاموس» راچاپ کرد وضع کمی دیگرگوني گرفت [۱۳۳]. چنانکه ازنام کتاب بر می آید و چنانکه مقدمهٔ آن نیز گواهی میدهد هدف اساسی از تالیف «افغان قاموس» کمک رساندن به افغانهایی بود که زبان پشتو می آموزند، از آنرو مولفین آنرا بخش تکمیلی «پښتو قاموس» فرهنگي که پیش ازان چاپ شده میپندارند [۱۳۹]. اما «افغان قاموس» باتوضیح کلمه های دری به همان زبان آغاز شده در ستون چپ هر صفحه معادل

(c) ketabton.com: The Digital Library

پښتوي کلمه هاي مذکور ذکریافته است .برای خودمولفان افغانی مهم همان بخش دوم فرهنگ است نه قسمت توضیحی نخسین .مولف «افغان‌قاموس» بابرگزیدن کلمات مهم دری‌برای ترجمه و توضیح آنها به همان زبان نخسنین لغتنامه و نخستین فرهنگ توضیحی لغات زبان دری را که در افغانستان جمع آوری شده‌و منعکس کننده شرایط خاص افغانستان میباشد،تدوین نموده است.

این فرهنگ تنها شکل افغانی زبان دری است .دراینجا دربارهٔ طرح عمومی «افغان‌قاموس» به‌تفصیل صحبت‌نخواهیم کرد .چه‌در اساسات‌شکل‌عمومی‌فرهنگ های‌قدیمی‌راباتمام‌خصوصیات آنها انعکاس میدهد ،مثلا تنظیم تمام کلمات مشتق به شکل ستونهای مستقل‌قاموسی(*)صورت نگرفته بلکه تحت یك کلمه «مصدري» آمده‌است .عبارات نیز ازروی کلمه اساسي ترتیب‌نشده بل که به ترتیب الفبائی ذکر گردیده است.لازم است که کمی دربارهٔ خصوصیات (افغان قاموس) وشکل توضیح کلمات در آن بحث کنیم .

مقایسهٔ «افغان‌قاموس» باقاموس های نو زبان دری که در ایران چاپ شده نشان دهنده فرق زیادی هم‌ازنظرلغات‌و هم‌ازنظرمعانی‌آنهامیباشد.بامقابله‌دقیق کلماتیکه درافغان‌قاموس*باحرف‌پ) آغازمی‌شودباهمان کلمات‌ازفرهنگ هاي‌توضیحی‌دری(**[۱۵۷و۱۶۳] چنینن نتیجه‌بدست‌مي‌آید):

۱-((افغانی قاموس)) پیش ازهمه چنان واژه‌ها یی را انتخاب میکند که از نظر زبان دری متروك شناخته می شودواز آنرو در قاموس های معاصر دری‌درج نمیشود ویابااشاره قدیمی‌و کهنه

(***)در افغان‌قاموس کلمه پرداخت به‌معنای اداکرد ،جلا، توجه کرد، آراست و فارغ شد آمده است. ودر فرهنگ نفیسی درقطار دیگر معانی‌جلا وآرایش وانجام‌و تکمیل ذیل این کلمه ذکرشده و کلمه «پرداختن» به‌معانی‌توجه‌نمودن ،آراستن وفارغ گشتن از علایق‌آمده است‌واما به معنای‌احترام نه(درقاموس)آمده ونه در«فرهنگ نفیسی »وبرای «پالیدن»معنای«صاف کردن را قاموس ذکر نمیکند و در «نفیسی» هم این معنی بعد از جستجو کردن‌آمده است‌و کلمه (پایان) با عین‌معانی در(نفیسی) هم‌ذکرشده است و پیشین هم به همین‌معنی‌در (نفیسی) دیده می شود وبنا برآن نمیتوان درقبول این‌حکم تردید نداشت.(ا.ح.)

ستون قاموسی یعنی کلمه و توضیح آن که در یك ستون کتاب لغت ذکرمی شود (ا، ج)

فرهنگ توضیحی یعنی فرهنگی که به یك زبان معنی‌و موارد استعمال کلمات را توسط آوردن مترادف‌ها و جملات وعبارات توضیح میکند به‌انگلیسی(Defining dictionary) نامیده می شود(ا، ح)

(c) ketabton.com: The Digital Library

مشخص می شود، مثلا زیرحرف ((پ)) کلمهٔ ((پردا خت)) به معنای(توجه)و (احترام)، (پا لید ن) به معنای(تفحص کردن) نه بمعنای پاك کردن وصا فکر دن که معمو لا فر هنگهای د ری ذ کر میکنند، پا یا ن به معنای قد یمی کلمه (ز یر ، قسمت ز یر ین) با (با یان تاجکی قابل مقایسه است) که در فرهنگ دهخدا نشانه قدیمی پیشروی آن گذا شته شده است، (پیشین) و(پیشینه) بمعنای نیم روز(مقایسه می شود با(پیشین) در تاجکی بمعنای نیم روز)وشماری دیگر کلمه ها.

۲) توجه به کلمات آسیای میانه، یعنی کلمات مستعمل د ر ا فغا نستان و تا جکستا ن و یا افغانستان وهند که درایران و د یگر جا ها بکار نمیرود، مثلا کلمات ((پخته)) (که در زبان تاجکی و دری مشتر ك است) ومشتقات آن چون ، پخته کا ر ، پخته کا ری، کلمه پشك در (تاجکی پیشك) که دهخدا آنرا محلی ومخصوص ماور اءالنهر میداند(!)، پیسه (در تاجکی هم پیسه گفته میشود) ود هخدا این کلمه را به نقل ا ز «غیاث اللغات» می آورد وپول فلزی معنی می کند ، پر زه بمعنای بخشی از چیزی (این کلمه ضمن تشریح کلمه دیگری درفرهنگ آمده است به ص ۲۸۶ رجوع شود .)

نامهای بعض اشیا واثاثیه منزل ازآن جمله است، مانند پا کی که برای تراشیدن موی بکا ر میرود (درفرهنگهای فارسی آنراچون کلمه مربوط منطقه خاصی ثبت میکنند مانند فرهنگ حسن عمید) (*) و پشه خا نه (د ر د ری پشه بند) (**) . بعضی رسو م و القاب مخصوص واصطلاحات قر ابت و خو یشا و ندی نیز از آن قبیل است، چون پایوازی، پاچه سفید (این کلمه در محا و رهٔ تاجك هانیز و جو ددا ر د ، پدرخیل ، پسر ایورو غیره .

وهمچنان کلمات تازه که از ریشهٔ فعل مثلا باآوردن((ان)) ساخته شده است مانند: پر سان بمعنای سوال(در دری این کلمه همیش به شکل قید آمده است).

۳) کلمات دخیل که از نظر ساختمان ومنبع خود مخصوص مناطق شرقی جهان د ری زبان وازآن جمله مخصوص افغا نستان وهند میباشد. بیشتر این کلمات به گواهی شکل فو نتیك شان در اصل پښتو یا انگلیسی بو ده که از طر یق هند و ار د ز بان دری شده و یا از اصل ر و سی میباشد .

---

* ـ در فرهنگ عمید اشاره ییکه د ا ل بر تعلق کلمهٔ ((پا کی)) به منطقه خا صی با شد دیدشد ـ (.ح.)

** ـ درفرهنگ نفیسی ((پشه بند)) «وپشه خانه» کنارهم آمده وتتق معنی شده است (ا.ح.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

وضع کلمات دخیل در زبان دری ازوضع همینگونه کلمات درزبان دری کاملامتفاوت است مثلا «پکه »(ازپکهه هندی)) که ازآن «پکه گوش» ساخته اندوهمچنان پتلون (ماخوذ ازپشتو) و یا Pantalloon انگلیسی مقایسه می شود ، پترول (انگلیسی) پایپ (انگلیسی) پلیت (از Plate انگلیسی)، پتنوس (ازپدنوس روسی) پاراخوت یاپاراخت یاباراخت (ازپاراخودروسی)، پاندول Pendule فرانسوی) وپیر پوسکه Pirpuska قند رادردهن گذاشته چای تلخ راخوردن (شکل تحریف شده از روسی) .

چنانکه دیده می‌شود بخش توضیحی «افغان قاموس » لغات منطقه یی خاص و مخصوصاً لغات آسیای میانه ،افغانستان وهند رامنعکس می‌سازد واین مطلب شگفتی آوری نیست،چه در تالیف آن اساساً ازفرهنگ‌ها یی مانند «فرهنگ نظام » (وغیاث اللغات) که درهندچاپ شده استفاده شده است .وزیاده‌بر ان مولف تعداد کلمات معمول در افغانستان معاصر رانیز در ان گنجانیده است که‌معرف‌وضع خاص‌این کشور میباشدودرآنجمله کلماتی هست که‌از زبان گفتاروحتی‌از محاورهٔ اوباش گرفته‌شده است،مثلا ذیل همان‌حرف «پاچه‌ورمالیدن» (فرارکردن) « پیرافشانی کردن » یعنی (درپیری‌حرکات‌جوانانه‌کردن) پیرپنبه ،پخلوک(پسوند ok که مخصوص زبان کوچه وبازارمیباشد) ونامهای‌حیوانات‌وگیاهها که‌درمیان مردم معمول‌است ، چون« پنج پایک» یا« پیش‌پا» و« پای‌گنجشکک » .بدینصورت « افغان‌قاموس» میتواندماخذی‌برای‌مطالعه‌لغات‌زبان دری باشد.

درمطالعه‌شکل گفتاری زبان‌دری‌وپیش ازهمه لهجه کابلی دانشمندان افغانستان طلایه داراند.نخستین اثر درمعرفی علمی لهجه کابلی توسط دکتورعبدالغفور روان‌فرهادی ،دانشمند افغانستان، که‌درحلقه های‌افغانستان‌شناسان‌وایران شناسان‌خوب می‌شناسندش تالیف شده است [۱۱۵] .این‌اثرکه شامل‌مسائله‌علمی ارتباط باهمی لهجه های ایران ،افغانستان وتاجکستان بوده‌توجه‌محققان‌زیادی‌رانسبت‌به‌لهجه کابلی در خود مهد آن لهجه برانگیخت ومشوقی برای فراهم‌آوردن کلمات ومطالعه آنهاگردید .جالب‌آن است که بحثهای دستوری دکتورفرهادی و مخصوصاًبخش‌ترکیب کلمات‌آنقدرلغت‌رادربرداشت که‌می توانست‌زیر بنایی‌برای‌تالیف‌فرهنگ کابلی باشد .

درسال ۱۹۶۱ درافغانستان فرهنگی بنام «لغات‌عامیانه فارسی‌افغانستان» چاپ شد. عبدالله افغانی نویس ـمولف‌آن که‌ازصف ادبای‌متقدم‌است ودر کابل شهرتی دارد ،چند سالی بعداز

(c) ketabton.com: The Digital Library

«افغان قاموس» درپی تالیف فرهنگ زبان گفتار ویاچنانکه از نام کتاب برمی آید درپی تالیف فرهنگ زبان عامیانه برآمد. این اثرچون نخستین وتا کنون یگانه فرهنگ لغات کابلی شایستهٔ بررسی مفصلتری میباشد.

در تقاریظ متعدد که توسط دانشمندان بزرگ افغانستان نوشته شده وضمیمه فرهنگ به چاپ رسیده است به‌حق در باره اهمیت این فرهنگ که کلمه های زبان گفتار که قبل برآن جمع وثبت نشده ودردسترس دانشمندان قرارنگرفته درآن نخستین بار فراهم آمده و بچاپ رسیده است، صحبت می‌شود. باتاسف نه‌در تقریظها ونه درمقدمه فرهنگ، در هیچ جایی نمی یابیم که مولف ازعبارت «لغات عامیانه» چه‌چیزی رادرنظر داردوعجیب آنست که از نویسندگان تقریظها هیچکدام به‌این نکته نپرداخته است، مثلا استاد خلیل الله خلیلی لغات فرهنگ را کلمه وعبارت زبان‌عوام میداندودا وی می‌نویسد که: دراینجا لغات وتعبیرات لهجه ملی دری افغانستان جمع شده‌است وبالاخرملك الشعراء بیتاب درتقریظ خود فرهنگ مذکور رافرهنگ تکلمی و عامیانه‌مینامد.

لغاتیکه دراین فرهنگ جمع‌آوری‌شده یکدست‌نیست (ازلغات‌بسیار معمول گرفته تا لغاتیکه میان گروههای‌محدودی‌ازمردم‌استعمال می‌شود) واین‌مطلب گواهی میدهد که مولف اشکال مختلف زبان گفتاروپیوستگی های باهمی آنرا در سیستم زبان‌دری تاحدلازم دقیق‌درک‌نکرده است.

برای‌تشخیص بهتر کلمات «لغات‌عامیانه» خوب‌است‌آنرابا«افغان‌قاموس» که درگذشته نظری تحلیلی بر آن انداختیم مقایسه کنیم. چنانکه معلوم می شود «لغات عامیانه» تنها با کلمه ها وعبارت عامیانه‌محدود نمی گردد وطوریکه از تعمق درآن برمی آید لغات ادبی بسیار معمول نیز در آن راه یافته است ـ لغاتیکه در «قاموس» نیز دیده می‌شود مثلا کلمه های کاملا کتابی، اصطلاحات رزمی، اجتماعی وسیاسی چون جدید خیال، پته طلب، پریست، پیش جنگ، پشك، جبه خانه وغیره!

چنان مینماید که‌مولف ازمنابع کتبی چون‌فرهنگهای قدیمی نوع هندي وآسیای میانه بهره برده است وگواه این گفته همانا تعداد زیاد کلمات ومصطلحات دفتری وتاریخی و جنگی کهنه و القاب وعناوین اهل‌دربار است که‌در فرهنگ مذکور دیده میشود، چون شاغلی ـ مهتمم امور دربار، عرض‌بیگی ـ کسیکه سوال وحاجات مردم رابه عرض پادشاه می‌رساند، رکاب باشی ـ رئیس یکدستهٔ محافظ مخصوص شاه، فوج‌دار، علاقه داره‌قلابیگی قلعه‌ـ دار، رسالهٔ ـ یک تولی سوار

(c) ketabton.com: The Digital Library

نظام ،سر سراوس-سر کشك پادشاه درقدیم وغیره در فرهنگهای«لغات عامیانه»و« افغان قاموس» موارد زیاد تطابق کلمات هست منتهی همه کلمات مشترك (مراد کلماتست که در زبان‌اد بی نگارشی نیز بکار میرود) در «لغات عامیانه»باشکل صوتی گفتاری‌آنها می آید (۱) که تلفظ دیگر وشکل نوشتهٔ دیگر آنها سبب‌شده است تا کلمه های‌مذکور درچنین فرهنگی وارد شوند. در «لغات عامیانه» تمام کلمات بارسم الخط عربی‌وبدون الفبای فونتیك ثبت‌شده است، اما نشانداد ن حرکت حروف وتذکرات کمکی مولف ریافت تلفظ کابلی را آسان می‌سازد . خصوصیات زبان گفتار کابلی به تمامی درفرهنگ تجسم یافته است(۲) که‌در رسم‌الخط آن پیوسته این‌مشخصات مشاهده می شود .

۱) تغییر صوت«ب»به«و»وتغییر صوت« â -آ» که همراه آن می آیدبه« a -ا»مانندا و- aw (ادبی آن «آب»،افتو- aftaw (ادبی آن«آفتاب»او رو - awraw (ادبی آن(آب‌رو»وغیره

۲) حذف کامل صوت (h) درتمام مواضع صوتی که‌گاهی تغییر واول مجاور را نیز همراه دارد، مانند: کوتا (ادبی آن «کوتاه» ارکاوه (ادبی آن «هرکاره»)، قار (ادبی آن«قهر»)فا تیا (ادبی آن «فاتحه») پیره (ادبی آن «پهره») .

۳) تبدیل «ر» به «ل» درشماری کلمات چون بلگ(ادبی -برگ) .

۴) حذف «ر»در کلماتی مانند «کد» (ادبی — کرد) .

---

۱ - ازاینرو یك د راین دو فرهنگ به ترتیب الفبا درجاهای مختلف می آید «البته د حصه کلماتیکه باعین حرف‌آغاز می‌شود، مثلا کلمه«یا» ذره‌قاموس» اول آمده است و کلمه«پای درلغات عامیانه » بعد از کلمهٔ « پانگ» درج شده است .

۲ - ما اصلا در اینجا شکل نوشتار زبان عامیانه کابلی را می‌یابیم.در افغانستان بطور استثنایی وبه‌حق می‌توان ازوجود شکل نگارشی زبان عامیانه سخن گفت زیرا به‌آن‌زبان کتاب نوشته شدهٔ است،نمایشنامه هست،مقاله هایی‌در روزنامه‌ها،جراید،مجله هاچاپ می‌شودوباچاپ لغات عامیانه دیگر می‌توان گفت که شکل نوشتار زبان عامیانه کابلی تاحدی‌قانونمندشده‌است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۵) موارد مختلف تبدیل تبدیل آ â به a ، مانند: بیگه (بیگاه) زچه (ادبی آن زاچه) *.

۶) حذف «عین» در کلماتیکه ریشه عربی دارند چون ماملة (ادبی ـ معاملة)، قلا (ادبی ـ قلعه).

۷) انواع مختلف کوتاه سازی کلمه ها که مخصوص زبان گفتار عامیانه کابل است، چون ایقه (ادبی ـ اینقدر).

«لغات عامیانه» در مورد توضیح کلمات نیز دارای خصوصیاتیست. کلماتیکه هم در زبان گفتار هست وهم در زبان ادبی تنها با آوردن معنا ییکه در زبان گفتار ویادر کدام لهجه معمول است توضیح می شود. معنای ادبی چنین کلمات درقوس درج می شود ویا اصلا از آن صرف نظر می گردد، مثلا برای کلمه «پار» این دو معنی آمده است:

۱ ـ آنطرف، چون «پار دریا» و ۲ ـ ناپدید وپنهان شدن، چون: «پار شدن» و معنای مستعمل ادبی آن یعنی «پارسال» در قوس درج شده است و پهلوی کلمه «پاکیزه» ماتنها معنای محاوره یی آنرا می یابیم: (نظیف وپاك) اما معنای ادبی آن ذکر نشده است [۱۶۲ ـ ۷۶ ـ ۶۸]. **

باید یاد آور شد که کلمات مشترك میان زبان ادبی و عامیانه در «فرهنگ لغات عامیانه» اندك است و بخش عمدهٔ کتاب رالغاتی تشکیل میدهد که مخصوص زبان گفتار کابلی بوده، در زبان ادبی یا هرگز بکار نمی رود و یا کم استعمال می شود. از ین نظر «لغات عامیانه» میتواند اصلا فرهنگ لهجه و زبان گفتار مردم بشمار آید.

در این مورد باید متذکر شد که لغزش درانتخاب نام فرهنگ وتلاشی که درمورد فراختر کردن مفهوم زبان گفتار کابلی تاحد زبان عمومی ملی در تقاریظ دیده میشود واضحاً منعکس کنندهٔ نظر شماری از دانشمندان افغانستان [۱۱۵ ـ ۶] و بیانگر اهمیت خاص کابل و برتری لسانی وفرهنگی آن است.

«لغات عامیانه» تعدادی کلمات وعبارات نادر از لهجه های دیگر نیز دارد. اینگونه عبارات و کلمات همه باتذکر محلی که در آن رواج دارد مشخص شده است. تعداد آنها هرچند آنقدر زیاد نیست، اما تقریباً از تمام مناطق مهمی که لهجه های زبان دری در آن رایج است فراهم آورده شده

(*) زچه چنانکه زاچه هم تلفظ ادبیست وهم عامیانه. (ا.ح.)

** ـ مولف فرهنگ «لغات عامیانه» پهلوی «پاکیزه» *در قوس معنای ادبی آنرا (نظیف وپاك) ذکر میکند وبعد معنای عامیانه آنرا «مقدار کافی» می نویسد (مترجم).

(c) ketabton.com: The Digital Library

است ، مانند : بدخشان ، پنجشیر ، چخانسور ، کاپیسا ، گردیز ، لغمان ، هزاره و هرات . لغاتیکه از لهجه های دیگر گرفته شده با نظر داشت آنکه تقریباً هیچ معلوماتی دربارهٔ لهجه شناسی تاجکی وافغانی دردست نیست برای شناختن آن لهجه می تواند کمك کند . کلمه های مذکور یا از نوع اسمای اثاثیهٔ منزل میباشد : مانند « غلتك » پنجشیر و یا اصطلاحاتیکه برای تشخیص قرابت بکار می رود ، چون « بی بی » هرات ، یا نامهای پدیده های طبیعی چون « چرخین » (۱) (توفان برف) هزاره ، و یا تعداد زیاد اسمای محلی پرندگان ، گیاهها وحیوانات است.

در « لغات عامیانه » کلمات زیادی به پیشه های شهری که در کابل رواج فوق العاده زیادی دارد مربوط میباشد . مولف فرهنگ ضروري پنداشته است تا در مقدمه نیز مخصوصاً متذکر شود که وی علاوه بر کلمات محاورهٔ عادی کلمات متداول میان پیشه وران رانیز در « لغات عامیانه » وارد کرده است . در بارهٔ اندازهٔ نسبتی این کلمات همینقدر می توان گفت که اصطلاحات تمام حرفه هایکه در یك شهر شرقی مروج میباشد درمیان آنها یافته می شود ، مانند اصطلاحات نجاری ، بنایی ، کلالی واصطلاحات انواع مختلف بافندگی ازشالبافان گرفته تا اصطلاحات مخصوص جولایان وکلمات مخصوص خیاطی ، پیزار دوزی ، حلبی سازی ، نانوایی ، کلچه پزی ، قصابی و غیره .

وهمچنان اصطلاحات ورزشي و شکار نیز درمیان سیستم اصطلاحات پیشه ها و پیشه وران وارد شده است که بخش زیاد آنرا اصطلاحات بودنه بازی تشکیل میدهد . مسابقه های خواندن بود نه چون جنگ این پرنده که ازسرگرمیهای مورد پسند افغانها میباشد دارای سیستم منظم اصطلاحات است. ازانواع بودنهٔ خواننده و جنگی گرفته تا خصوصیات آواز اشکال شکار و نگهداریش وعاداتش ، تمام این کلمه های مختلف تا جزئیات ، باتبصره وتوضیح مفصل ، داخل فرهنگ شده است. آوازهای پرندهٔ مذکور درحالات مختلف در « لغات عامیانه » آمده است ، مثلاً : « گان » صدای بودنه که از خطر فرار کرده است و « غچ » صدای بودنه که بدام افتاده است .

درفرهنگ مذکور لغات زبان اوباش ، قمار بازان ، یله گردان ، پهلوانان کوچه یی ، ومردمان مختلف بازاری به پیمانهٔ زیادی آمده است .

در پهلوی زبان اوباش تعداد زیادی کلمات بازاری وفحش وغیرمجاز نیزهست که مولف گویا برای بهترنشان دادن آب ورنگ وتندی وتیزی زبان گفتار مردم ازحد جایز پافراترنهاده تا آنجا

---

(۱) توفان شدید برف رادر هزارگی « چپقو » گویند . نه « چرخین　　(مدیر مسؤل)

(c) ketabton.com: The Digital Library

که یکی از تقریظ نویسان را نیز متهیج ساخته است [۱۶۲ «جیم»]

در «فرهنگ لغات عامیانه» کلمه هاییکه معرف زبان کودکان است فوق العاده جالب توجه میباشد. مولف براستی اعتنای زیادی به اطفال کرده وهمراه با کلماتیکه کودکان بکار میبرند شماری کلمات نوازشی را که بزرگان برای خوردان استعمال میکنند (مانند بره گك) وهمچنان نامهای بازیها و بازیچه های اطفال را تاحد امکان در کتاب خود فراهم آورده است. بسنده خواهد بود اگر یادآور شویم که در «لغات عامیانه» بیش از ده نام مار کاغذی می یابیم (!) شمار کلماتیکه زبان شکسته و ریختهٔ کودکان را می رساند مانند غن وغن ghanoghun و کلماتیکه اطفال بکار میبرند چون «قخ» و (تپ qekh) tai پنهان شده نگاه کردن ـ در فرهنگ مذکور به نظر میخورد. بخش قابل ملاحظه لغات کودکان جز و گفتار عمومی نیز می باشد که سهم فعال این کلمات در عملیه ایجاد کلمات جدید گواه آن است چون: «وا وا» بزبان اطفال چیز خوب که از آن (واوایی ـ لباس نو) ساخته شده است «کوکو» ـ بزبان اطفال پرنده که از آن (کوکوگك کلمه ـ نوازش برای پرنده) ساخته شده است و «لولو» بزبان اطفال خواب معنی میدهد که از آن لولو کردن بوجود آمده است و مانند آنها. *

از جهة موضوع ((لغات عامیانه)) فرهنگی است فوق العاده غنی، محقق، در آن کلمات اساسی کشاورزی را می یابد (چون انواع کارهای موسمی در مزارع، افزار برزیگری، انواع نباتات زراعتی با شکل تلفظ محلی آنها که قبلا در هیچ جایی ثبت نشده است) و درباره شکل زراعت، زندگی و رسوم و رواجهای مردم تصوری حاصل میکند که گاهی توضیحات مولف نیز در زمینه کمك بیشتر مینماید، مثلا اصطلاح (شارگشت) گردش در تمام شهر با موکب عروس که عازم خانهٔ داماد میباشد (و شیرینی خوری) وغیره از فرهنگ (لغات عامیانه) می توان در بارهٔ طبابت یونانی چنانکه در افغانستان رایج است معلومات بدست آورد.

اصطلاحات زیاد جغرافیایی که فرهنگ شامل آن است چون: نامهای مناطق بود وباش مردم با محل وقوع آنها وجاهای دیدنی وناحیه های معروف کابل و معابد و زیارتگاههای مشهور معلومات مفیدی بدست میدهد.

---

*ـ قابل یاد آوریست که علی الرغم تصور مولف این کلمه ها همه مخصوص محاورهٔ اطفال بوده وجزء گفتار عمومی نمیباشد (مترجم).

(c) ketabton.com: The Digital Library

باز میگر د یم به سا ختمان فرهنگ‌ومتذ کر می شویم که «لغات عا میانه» فرهنگیست توضیحی که‌در آن کلما ت گفتار عامیانه‌و لهجه‌به‌ز بان ادبی تو ضیح می شود (ستون قا موسی) معمو لا چنین تشکیل می شو د که: در آغا زکلمهٔ ا صلی می آ ید (که بعضی او قات با ا شاره ها یی در بارهٔ نظم فونتیك آنها همراه است) و پس‌در قوسین شکل ادبی کلمه‌و یا معادل ادبی آن آورده می‌شود وبعدتوضیح مفصل باذ کرحتمی‌آنکه درگفتار عا میانه بکدام معنای ا ستعاری بکار می رود داد ه می شودو در انجام جمله ها ییکه این کلمه‌را در بردار د نقل می شو د .

با ید یا د آور شد که تلفظ ادبی کلمه همیشه پیا پی آن نمی آید .در صو ر تیکه شکل فو نتیك کلمه کا ملا د یگرگون شده باشدودر اثرتغیر شدید تلفظ وحتی‌املای آن عوض شده با شد.مولف برای‌فهم‌آسانترآن تلفظادبی رامی‌آوردمثلا برای کلمه(سا ن) که اصل‌عربی میباشد معادل ادبی‌آن آور ده نشده است اما هرگا ه د ر پهلوی کلمهٔ (سر حد) که بمعنای منطقه اقلیم سردمیباشد تلفظ ادبی آن آورده نشود با سر حد Sar/had به معنا ی مر ز التباس می شو د ، د ر حا لیکه کلمه مذ کور با(سر دحد) اد بی مر بوط است.

در فر هنگ(لغا ت عا میانه) همه جا تلفظ کلما ت با اعرا ب تشخیص‌و به‌اصطلا ح واول های مجهول با خط زیر حرف(ٮ) نشا نی شده است و در صور تیکه کلمه یی‌با املای و احد دو تلفظ مختلف ودو معنای مختلف‌داشته‌باشد،بر ای‌دوری‌ازغلطی‌تلفظ آن‌نشان‌داد،می‌شودمثلا بگی bagi (با فتح حرف اول) وسیله حمل‌و نقل وبگی begi (با کسر حر ف اول صیغه‌امر ازفعل «گرفتن») و همچنان در مورد کلمه های شیر(با یای مجهو ل) حیوا ن که به یای معر و ف ما یع نو شیدنی میبا شدگاهی از بو دن یا نبودن اضافت سخن میرود مثلا کلمه(سرخط) بدون اضا فت، خطی که شا گر د ازروی آن خوش‌نو یسی را تمر ین میکند و بااضافت مرز وسر حد معنی میدهد.

تقر یظ نو یسان(لغات عا میانه)را فرهنگی میدا نند که بادر نظر دا شتن جدید ترین رو شهای علمی‌تا لیف شده است(بیتا ب) ،درواقع مولف‌از بعضی را ه‌و رسم قا مو س نویسی معاصر استفاده کرده است که‌این کتا ب لغت را از (افغان قا موس) ممتا زمی ساز د. یکی‌ازجهات قوی فرهنگ مذکو ر ا شاره ها ییست که برای مشخص کر د ن کلما تیکه از لهجه هاگر فته شده، لغات زبان او باش، زبان اطفال وکلما ت‌قد یمی بکا ر رفته است و البته قا بل یاد آوریست که‌هر دو نوع چه کلمه های وا قعا قد یمی‌و متر وك و چه کلمه ها یی که بتا زگی ا ز کا ربرد افتا د ه است

(c) ketabton.com: The Digital Library

در فرهنگ ((لغات عا میا نه)) با تلفظ ((قدیم)) مشخص شده است .

مولف علاوه بر اشاره هائیکه ذکر کردیم در بارهٔ خصوصیت استعمال کلمه ها نیز تذکراتی داده است، مثلا خصو صیات کلماتیکه زنان بکار می برند مانند صدا ها،مثل ها،دشنامها،دعا ها بددعا ها،طور مثال زیر عبارت((سیاهی و سفیدی)) میخوانیم: در محاورهٔ ز نان«جادو»معنی میدهد، تذ کر مشابه به آن در مورد عبارت «گوش شیطان کر!» که حین تـو صیف از حادثه یی،چیزی و ترس از زایل شدن آن خوبی گفته می شود،نیز بنظر میخورد. از روی ((لغات عامیانه)) می توان در بارهٔ خصو صیات زبان زنان در افغانستان به نتایجی رسید.اکثر کلما ت از نظر سبك عادي در گفتار ز نان کیفیت خاصی می یا بد مثلا کلمه فیسوك Fiçôk که در محاورهٔ زنان ـ مغرور و از خود راضی معنی میدهد .

داخل کردن چنان‌نمو نه های اشتقاقی کلمات که از آن می توان کلمه های‌فر او ان‌دیگری سا خت و از آنجمله کلمه های اشتقاقی و ندی که معنای اصطلا حی خاصی را می رساند مانند: اسم با پسوندیای مصدری و یا عبارات اضافت نسبتی که بایای نسبت می آید .

چون: پپاقی از کلمه پپاخ- کلاه پوست یعنی کسیکه پپاخ می پوشد قدمی به جلو حساب می شود.عبارتهای اسمی چون «سرو جان »و سروبر»در ستون قاموسی جـداگنجانیده‌می شود. و آن حقیقت تأیید میگردد که این واحد های لغوي، دیگر در شمار کلما ت می آیند.

جادادن‌بعضی وندهای‌اشتقاقی که‌مخصوص‌محاورهٔ کابل است‌چون کلمات‌مستقل در ستو نهای قاموس جدا از نظر ما کاملا درست‌وخاصه‌آنکه‌این کلمات‌با تو ضیحات‌لازم گر امری‌نیز همراه‌است.

همچنان مولف در ساختمان ستون قاموسی نیز تازگی آورده است واز شکل مروج د را کثر فرهنگ های توضیحی واز جمله «افغان‌قاموس» کنار رفته است ،به آن معنی که‌وندهای‌اشتقاقی را داخل فرهنگ نموده و کلمه های مرکب را در حیطهٔ کلمه اصلی جای داده است .

در((لغات عـامیانه)) کلمات مشتق‌قاعدةً به ترتیب الفبایی عمومی می آ یـد مثلا کلمه ((پکه گوش)) در فرهنگ مذکور ستون قاموسی مستقلی دارد،در حا لیکه در (افغان قاموس)) در حیطهٔ کلمهٔ ((پکه)) آمده است.

عبارت‌هایی که‌در فرهنگ«لغات عامیانه» آمده باوفرت‌خود اعجاب‌انگیز است .مولف‌باتلاش نمایاندن غنای زبان گفتار تنها ضرب‌المثل هاومصطلحات‌نه بلکه انواع عبارتهای مروج‌در زندگی

(c) ketabton.com: The Digital Library

روزمره و کلمه ها و عبارت های نداوتعجب وتحسین،درآمد افسانه و غیره را داخل فرهنگ ساخته است.مثلا برای تنها کلمهٔ «بلا» که در کابلی مانند بلا در تاجکی معانی متنوع دارد در ((لغات عامیانه)) شانزده مرکب فعلی و شش مرکب اسمی واضافی و چار عبارت اصطلاحی آمده است.برای مقایسه متذکر می شویم که در فرهنگ محاورهٔ فارسی ایران که جمال زاده تألیفش کرده (۱۴۱) برای کلمهٔ ((بلا)) هیچیك عبارتی نیامده و در فرهنگ توضیحی پنج جلدی معروف علی اکبر نفیسی (فرنود سار) تنها یك عبارت ((بلای سیاه)) آمده است .

ترتیب ثبت عبارتها که در((لغات عامیانه)) دیده می شود از روی عنعنه ایست که در بسیاری فرهنگ های چاپ افغانستان و ایران نیز بمشاهده میرسد و آن اینکه تمام عبارات بصورت میکانیکی به کلمه های مرکبی تقسیم می شود که با کلمهٔ اساسی آغاز می یابد (مثلا برای کلمهٔ ((بلا)) (بلا کردن یا بلای بد) و کلمه های مرکبی که در آن پیش از کلمهٔ اساسی کلمهٔ دیگری واکثر ادات می آید مانند: به بلادچار شدن وغیره زیر کلمه اساسی و در یك ستون قاموسی با آن می آید. (در چنین موارد مرکبات فعلی پیش از مرکبات اسمی جای داده می شود)،اما کلمات مرکب نوع اول پایینتر ترتیب الفبای عمومی ذکر می شود که در نتیجه از کلمهٔ اساسی خودجدا میماند و بین کلمات ریشه دیگر جای گزین می شود. و عبارت های مختلف که برای تهنیت وتعارف و سپاسگزاری بکار می رود،مانند: «خیر باشد!»،(خانه آباد !) عبارتهای آزاد،مانند : «بروتیر شو!» در ستونهای قاموسی جدا گنجانید می شود .

خصوصیت زبان گفتار مردم در فرهنگ مذکور باتمام احساس تجلی کرده است. کافیست صرف چند مثالی آورده شود،«جاله جاله ریختاندن» و «مشت باداز جنگ» «کاسه خالی» تمام این عبارت ها خواننده را به وسعت فوق العادهٔ کلمات از لحاظ معنی در لهجه و زبان گفتار معترف می سازد.

باوصف عیب ونقصی که فرهنگ « لغات عامیانه » دارد ازآنرو ارزشمند است که نخستین بار کلمات زیاد زبانی را که مطالعه اش تازه آغاز شده در حیطه مطالعهٔ علمی می کشاند. این فرهنگ از نظر عرض کلمات و اصول فرهنگ نویسی از عنعنه فرهنگ های قدیمی قدمی بجلو گذاشته و مرحله مهمی در فرهنگ نویسی افغانی شمرده می شود. نخستین فرهنگ گزارش دری نیز در افغانستان تالیف یافته است . روابط گستردهٔ بین المللی افغانستان وهمکاری مداوم اقتصادی و کلتوریش با عده یی کشورها ونیازمندی علمی مردم مملکت در کار و معاشرت باتعداد زیاد متخصصان خارجی از زمان

(c) ketabton.com: The Digital Library

درازی ضرورت تالیف فرهنگ گزارش از زبان دری وبه زبان دری رامبرم ساخته است. (۱) واین مطلب که داشتن فرهنگ های فارسی ودری که خواه درایران چاپ شده باشد وخواه در کشوری دیگر درشرایط افغانستان بدردخور نمی باشد نیزان نیازمندی را بیشتر بر جسته کرده است. چندسالی قبل به کمک امریکایی ها «فرهنگ مختصر انگلیسی-دری» [۱۲۹] در کابل چاپ شد. این فرهنگ فوق العاده مختصر و یادقیقتر این لغتنامه ، عمیقا جنبهٔ علمی دارد .

مولفان بمنظور آنکه فرهنگ خودرا برای کسان زیادی که انگلیسی میدانند قابل استفاده بسازند ورسم الخط اصلی زبان دری را گذاشته کلمه هارا باحروف لاتین نوشته اند و در الفبای لاتین درازی و اول هاجز در مواردی نادرنشان داده نشده است که خوداز ارزش عملی ومفیدبودن لغتنامه می کاهد.

در ترکیب ها و عبارتها حدود کلمه نا درست تعین نه شده است (bahar surat بجای ba har surat یا badaz an بجای bad az ân) ، عین کلمات به چندین شکل صوتی می آید ،مثلا در صفحه ۴ میخوانیم pere—shain و در صفحه ۱۸ pere—sha ni ودر صفحه ۳۳ preshani . و خصوصیات خود فهرست لغات انگلیسی نشان میدهد که مولفان کدام روش مقرره یی نداشته اند. معانی مختلف کلمات انگلیسی ومعانی مجازی آنها چنانکه معمول است در هلالین می آید ، مثلا :

dear (expensive) = gimat, dear (loved = aziz

وکلمه ها عبارتهای انگلیسی یا به دری ترجمه می شود یا مطابق آنها در انگلیسی جستجو می شود. قسمت ترجمه به سبب آنکه کلمات دری معاصر افغانستان را منعکس می سازد ، زیادجالب توجه است.

اینک مثالهای ازترجمه کلمه های انگلیسی به دری:

bench = darazchawki
boss = sarkarda
bookcase = almari-e ketab
industrious = kari
Craftsman = khalifa
adult = kalansal
hobby = kar - e Zauqi
to earn (money) - kamai kardan

(۱) شماری قدمهای عملی در این سمت سفارت اتحاد شوروی در کابل بر داشته است. چاپ رسالهٔ مختصر مکالمهٔ دری، چاپ لست هایی از کلمه هاواصطلاحات ضروری ، برگزاری جلسه های مترجمین بحث و تحلیل طرق ترجمه از زبان دری و به زبان دری قسمتی از این فعالیتها میباشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

« در فرهنگ مختصر انگلیسی دری» معنای گرامری کلمه های انگلیسی دقیق نیست ،مثلا کلمه ها ی minor و minority هـر د و خو ر د سا ل تر جمه شد ه ا ست که د و سی خو رد سا لی سی بایست ترجمه‌سی شد. گاه ترجمه اکثر از ذکر کلمه های معمول بدون دلیل احترا ز شد ه است ، چنـا نـچه theatre انگلیسی صحنهٔ تمثیل ترجمه شده در حالیکه تیاتر خودبیشتر معمو ل است و taxi انگلیسی،موتر کرایی ترجمه شده حال آنکه مردم بیشتر تکسی سی گو یند ودر سوار دی ترجمه بسیار ابتدائیست‌مانند :خو ابیدن‌بد = night mare و یا زن که پهلو ان است = heroin فـر هنـگ س . ز کـر یا چو ن کتا ب لغت بسیا ر عملی و بسیا ر ابتد ایی درحلقه ها ی وسیع ایرانشناسان وافغانستان شناسان نا شناخته ما نده است وبا و صف آ ن چا پ فرهنگ مذ کور مرحلهٔ تازه یی در مطالعهٔ لغات زبان دری شمرده می شود .

علا وه برفرهنگ ها از تحقیقات عبدالحی حـبیبی محقق وادیب معروف افغانستان، در با رهٔ زبا ن هرات قرون وسطی چون منبع ارزشمندی برای مطالعهٔ ز بان دری استفاده شده می تواند.

متن کامل انتقاد ی طبقات الصوفیه ـ اثر تصوفی معرو ف که دانشمندمذ کور چاپ کرده‌است نه تنها با توضیحات مفید همراه است بلکه لغت‌نامهٔ مفصل و تبصر های دستوری نیز باخوددارد[۱۴۲] بعض کا ر های عملی مولفان اتحاد شوروی وخارجی در بارهٔ ز بانهای تاجکی و فا رسی ولهجه‌های آ نها برای لغت شناسی ز بان دری بصورت غیر مستقیم حایزاهمیت‌است .در آثار مذ کور ا کثر مواد لغوی مهمی به صورت چند شکل نگارش کلمه‌ویا لست کلمات جاداده‌شده‌است[۷۹،۸۴،۱۶۵]. آثاریکه مخصوصاً در لغت شناسی فارسی وتاجیکی نوشته شده‌است آنقدر ز یادنیست. یکی از آ ن جمله کارجالب ا . ز . روز نفیلد در بارهٔ روابط زبان فارسی وتاجکیست که نخستین مطالعهٔ مقا یسی لغا ت زبان تاجکی با کلمه ها ی زبان فارسی معاصر است [۵۸].در این کار مختصر و گزا رش گونه سوالهای اساسی مطالعهٔ مقایسی دو زبان مذ کور طرح شده است . الف: فرق هستهٔ اساسی کلمه های تاجیکی وفارسی در حالیکه بسیار باهم شبیه اند.ب: کا ر برد کلمات کهنه‌در زبان تا جکی (نظر به‌ز بان‌فارسی) که‌بیشتر پلهٔ‌میر اث دری کلاسیك در آن می چربد. ج)قانونمندی شد ت اختلا ف کلمه ها ی هر دو زبان در آینده بر اساس اختلاف‌منابع اخذ کلمه های بیگانه. پیشرفتهای جدیدیکه بعداز برقراری حکومت‌شوروی در تاجکستان نصیب زبان تاجکی‌شده‌است. کما بیش همز مان باچاپ اثر روز نفلید در آثار جامعهٔ زبانشنا سان پاریس‌مقالهٔ بزرگ‌ژ یابر لازا ر

(c) ketabton.com: The Digital Library

ایران شناس فرانسوی تحت عنوان ((خصوصیات زبان تاجکی)) که بر اساس مقایسه استوار بود ـ چاپ شد . [۱۲۴]

ژیلبر لازار گویا با این مقالهٔ خود زبان تاجکی را برای دانشمندان غرب نخستین بار معرفی کرد ودرواقع نخستین کسی بود که علمای غرب را باپیشرفتهای محققان شوروی در زمینهٔ مطالعهٔ زبان تاجکی آشنا ساخت . سزاواریاد آوریست که لازار پیش از همه در غرب به مقایسهٔ زبان تاجکی وفارسی واین هر دو با زبان دری تلاش ورزیده است .

ژ .لازار درمقالهٔ خود خصوصیات گرامری و لغوی زبان تاجکی را (به اساس تحقیقات دانشمندان شوروی) شرح نموده وآنها را نه تنها بازبان فارسی که با خصوصیات زبان دری تا آنجائیکه برایش معلوم است مقایسه میکند ودر عین حال بصورت کل در سوا ردی نتیجه گیری و تعمیم های مهمی که هر چند مقدماتیست، انجام میدهد .

از کتاب مقاله هایی در لغتشناسی زبان دری

لوحهٔ دل

سر لوحهٔ غمخانهٔ دل چهره زرد است
سیمای بغم خفته نما یشگرد رد است

این قلب که آتشکدهٔ عشق بتی بود
در سینهٔ من مرده چو خاکستر سرد است

حبیب الرحمن هاله

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهاند میر امان الدین

تفکر، یاد آوری وتخیل

قسمت دوم

اما بخاطر آوردن تنها مربوط باین نیست که خاطرات یا تجارب در ذهن یا حافظه نگهد اشته شده بلکه برشته ها یا زنجیر های ارتباطی هم متکی است. یك چیز چیز د یگر را بخا طر می آورد وهرگاه عملیه یاد آوری را ادامه دهیم بشگفت خواهیم شد که چه تجارب گذشته وسا بقه را ه خود را بساحه شعورپیدا کرده وبیاد می آیند .تخنیك یاروش تحلیل رو حی برتد اعی یا ار تبا ط تجارب وحادثات بنا یافته است.مو قعیکه بیمار به تحلیل روحی معروض می گردد وتشو یق میشود که بگذاردافکار بدون انتقاد بخاطره خطور کند وهر خاطره بتعقیب یك خاطر ، دیگر باساس تداعی یا ارتباط باهمی که بوسیله آن هردوخاطره در ذ هن بهم بسته شده اند ـ بذهن میاید. معنی تد اعی البته همین است که یك خاطره دیگر را که بان ار تباط یاالحاقی دارد بذهن دعوت میکند و تداعی باساس قوانین صورت میگیردوآن قوانین عبارت انداز قرابت یامجاورت ومماثلت یا مشابهت. قا نون قرابت یامجاورت این معنی راسی دهد که هرگاه دوحادثه یاد وتجربه تقر یباًمقارن همد یگر ویا در یکجا واقع شده باشد یکی بخاطر آمد ـ آن دیگر رابذهن دعوت و حاضر میسا زد . هرگا ه رفقا با همدیگر شامگاهانی یکجا میشوند تمام شام ر ا بیادآور دن خاطره های یك میله ر ا که با همدیگردر پغما ن بان شرکت کرده بودند بصرف میرسانند. برای شان بسیار آسان است که وقایع و سرگذشت آن روز را یا دآرند وعلت آن هم همین است که قانو ن مقا رنت اعمال نفوذ می کند . درذ هن بعضی کسان قانون مقارنت به بسیار شد ت عمل میکند وبا ندازهٔ که شا ید اسباب ناخوشی بعضی کسا ن د یگر راکه مجبور اند بپرگوئی نفر مذ کور در باره میله آن روزگوش دهند. زمانیکه درباره یك حادثه یا تجربه که برایشان گذشته سخن شروع میکنند ویك حادثه یی حادثه د یگر که بصورت واضح با هم مقا رن

(c) ketabton.com: The Digital Library

بوده‌اند ذکر شده میرود ،شنوندگان دق‌می آ رند.

هرگاه دوحادثه یادوتجربه‌د رزمان واحدیاد رآن‌و احداز لحاظ مشابهت‌با همد یگر —بیادآورده‌میشود قانون‌مشابهت اعمال نفوذ می کند.من‌بناغلی احمد رادر یك‌جلسه‌عمو می می بینم دیدن‌اوجلسه دیگری‌را بیادم‌می‌آرد که‌چندماه‌قبل‌درآن‌شرکت‌جسته‌بودم‌نه‌از رهگذراینکه درآن‌جلسه احمدهم شرکت داشت بلکه از این خاطر که‌وی‌بانفری که‌درجلسه‌گذشته سخن ر انی کرد ه‌بود شباهتی دارد .درفصل پنجم شخصی راذکر کردم که‌بمن‌گفت‌ازتونفرت‌دارم اماعلت‌آن‌ر اگفته‌نتوانست دراثرتحلیل‌وتجربه‌معلوم شد که قانون مشابهت‌در ین کیفیت‌ذیدخل‌بو دوبصو رت‌غیر شعوری‌مرا باکدام او درزاده خود که خوشش‌نمیامدارتباط داد .پس‌باساس قانون‌مشابهت تجاربی که با هم شباهت دارند یکی دیگری‌رابذهن دعوت کرده و بیاد میارد .

یك قانون دیگرهم باید ذکر گرددوآن‌عبارت‌است‌ازقانون «تسلسل، دلچسپی وعلاقه» پیغله راضیه یك نفررئیس‌رابیادم‌می‌آرد که‌وی‌بحیث سکرتر او کار میکرد .چون من هیچوقت هردو را باهمدیگر یکجاندیده ام بنا برآن اگررئیس بیادم‌می آید قانون‌مقارنت نه ازلحاظ مکانی‌ونه‌ازلحاظ زمانی در آن ذیدخل است‌وهمچنان قانو ن مشابهت هم تطبیق‌نمیشودز یرا هرد و باهمدیگر از هیچ‌لحاظ شباهت‌ندارند. یگانه چیزی که‌بیادم است‌همین است که بنا غلی احمد و قتی بمن گفته بود که‌راضیه بحیث سکرتر فلان‌رئیس کارمیکند.ازلحاظ همین قانون‌تسلسل علا قه است که من می‌توانم یك‌تجربه مشخص را بهتر بیادآورده بتو انم.ز مانیکه کتب مربوط بآن رامیخوانم وحتی دیگرموضوعاتی که‌بان‌رابطه‌قر یب‌داشته‌باشد. برای‌مثال‌غریزه انسانی‌را از نظر گذر اندیم هر قدر بیشتر کتب د رمو ضو ع غر ایز مطالعه کنیم‌موضوع راخوبتر بیاد آورده‌میتوانیم‌واز ین هم‌بهترا گر روان شناسی‌حیوانی‌راکه‌بتمایلات حشری‌بسیارنزدیکی‌دارد درین‌موضوع مطا لعه بنما ئیم .

بطور خلاصه :—بیاد آوردن‌یا حافظ تولید مجدد‌تجار ب‌ادراکی سابقه‌است‌ازطر یق تصوریا تخیل ذهنی که‌ازلحا ظ نوعیت‌از شخصی‌بشخصی فرق‌دارد. در بعضی جنبه‌بصری‌حاکمیت دارد ود رعده جنبهٔ سمعی قوی تراست . اما بیاد آوردن ممکن‌است‌صرف‌از این‌رهگذر که‌تجارب‌سابقه در خارج ساحه شعوری ذخیره شده نگهداشته شده است. بیادآوردن‌چیزی(حوادث) تازه و اضح وسکررآسان تراست‌نسبت بچیز های کهنه تاریك‌وخیره‌ونادر الوقوع .بیاد آوردن‌بر قوانین‌تداعی هم‌اتکا دارد که عبا رت اندازسه قانو ن :

(c) ketabton.com: The Digital Library

(۱) مقارنت. (۲) مشابهت و (۳) تسلسل دلچسپی . دلیل اینکه چرا بعضی تجارب سابقه را یادآورده نمی‌توانیم این است که هنگام وقوع تجارب مذکور نتوانستند بایکدرجه کافی وضاحت برذهن ما انطباع بگذارند ویابنابر کدام فعالیت غیرشعوری ذهن که انطباع آن تجربه یاحادثه را رد کرد وازبازگشت مستقیم آن به سویه شعوری جلوگیری بعمل آورد .

حال بیائید تخیل را که اساساً ازیاد آوری ازلحاظ اینکه آزادی بیشتر دارد متفاوت است تحت مداقه قرار دهیم. وظیفه یادآوری است که تصاویر یرا که باتجارب سابقه مماثل اند مجدد تولید کند. اما اول الذکر یعنی تخیل می‌تواند ازین تصاویر یك تصویر ذهنی تشکیل داده وآن را با آینده ربط دهد . مثلا زمانیکه باعمار یك عمارت یا منزلی که آن را هیچ ندیده ایم بفکر می‌افتیم . این عملیه بر سه قسم است :

(۱) تفریق وانفصال کدام منزلی را که دیده ام شاید خوشم آمده است . اما موقعیت آن خوشم نمی‌آید تخیلم مراقدرت می بخشد که این تعمیر را درخارج شهر محاط بیك باغ قشنگ وزیبا تصور بنمایم .

(۲) ترکیب یا اضافه کردن منزلی که خوشم میآید شاید فاقد پاره تسهیلات باشد وتخیلم این تسهیلات را برای آن می تراشد.

(۳) تعاوض : در منزل تخیل اطاق های خواب منزل دوم رابیك اطاق بزرگ تفریحی برای اطفال عوض میکنم .

بدینترتیب از سه عملیه تعمیری تخیل نام برده شد . حال بیائید فکر کنیم که چه مقاصدی زآن متصور است . ویابرای چه هدف هایی بکار برده شده می‌تواند. پنج هدف یامطلب راتشخیص اداده می‌توانیم : تقلیدی، ابتکاری، عملی، بدیعی و آیدیالستیك. هرگاه بگفتن یك قصه که از زبان کسی دیگر شنیده ام مبادرت می‌ورزم شاید گفتار اورا لااقل از لحاظ نگهداشتن ساختمان عمومی قصه تقلید نمایم. اگرچه امکان دارد در بعضی جاها تخیل خودم یگان تفصیل مزید علاوه کند. هرگاه مطلب ابتکار باشد امکان دارد آنچه را شنیده ام یاخوانده ام عیناً تولید ننمایم بلکه برای اینکه ازآن حظ برده شود چیزها بی بآن علاوه میکنم که زاده دماغ خودم باشد. حال اگر تخیل من برای کدام مطلب مختص عملی باشد بایستی بآنچه واقعی وحقیقت باشد اهمیت قایل شوم. مهندس تعمیر وقتی نقشه یك شفاخانه جدید را طرح میکند بایستی هم بجنبه عملی و هم بجنبه تفریحی

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن وقعی قایل شود وباید فکر کند که چه امکانات وجود دارد و کدام جنبه ها تعمیر را خوشنما وجالب میسازد. البته می تواند جنبه عملی را کنار گذاشته وچیزی بوجود آرد که جنبهٔ بدیعی داشته وآنقدر ها تابع چیزهای واقعی نباشد. این کیفیت برا کثر هنرمندان صدق می کند. در ین جا دربکار بردن قدرت تخیل خود آزاد تراست. اگرچه نتیجه تخیل اوبصورت وا قعی بیانگر حیات یازندگی نباشد . ازطرف دیگر کار یا محصول تخیل یك نویسنده شاید از زندگی طوری که ما با ن آشنا هستیم بعید اما ماورای قدرت بشری نباشد. یك نفر عالم اجتماعی که آید یالست باشد سعی میکند تخیل خود را برای ایجاد یك دنیای جدید بکار ببرد. البته امکان دارد که تخیل اواز لحاظ عدم توجه بواقعیت های حیاتی کا ملا خیالی باشد ودر حالیکه امکان دارد دلچسپی وعلاقه بعضی ها راجلب کندویا اینکه ایشان را شیفته خود سازد اما بسیا رامکان دا رد که منظورشان واقع نگردد. زمانیکه تخیل از احاطه واقعیت وامکانات بکلی خارج میگردد بیك کیفیت بالکل خیا لی و تصوری منتهی میشود و این قسم تخیلات بیشتر در زمان طفولیت و بچه گی پیش از ده سالگی صدق میکنند . اطفال تخیل ابتکاری خود را برای اعمار سرزمین پریان بکاربرده وخیال میکنند که خودشان درچنان سر زمینی باپر یان زندگی دارند تااینکه مجدداً برایشان صد امیشود که بدنیای واقعی آمده وغذای اصلی خود رابخور ندولباس اصلی خودر اپیو شندوبااشخاص وچیزهای واقعی بسربرند. ازین روتخیل اید یااستکی ازیکطرف باعلمیت واز جا نب دیگر باخیال و تصور مزج میگر دد .

بنابران تخیل یك عملیه ضروری ولازمی تمام حیات روحی است زیراتنها بهمین وسیله میتوانیم از زمان حاضر بزمان آینده سفر کنیم. بوسیله آن می تو انیم بصورت خیره ببینیم که در خیال یا پیش روی ماچه امکا ناتی موجود است. وبدون آن آنچه را پیشرفت وترقی می نامیم بدست آورده نخواهیم توانست وهکذا تصور یاتخیل ادراکی که بتعقیب آن می آید تحقق نخو اهد یافت ز یراذهن ما در گذشته ریشه داشته و بوسیله زمان حاضر احاطه گردیده وازان دوخود راجداساخته نخواهدتوانست.

تفکر مفهومی: - پیشتر گفته شد که تا اندا زه که به مد رکه هاتصا و برو مفاهیم عکس العمل نشان مد هیم تفکرنوعی از کر دار است واین درحقیقت همین معنی رامیدهد که تفکر یك عملیه ذهنی است ومتکی بسه سویه می باشد: (۱) متضمن د رك (ادراکی) است (۲) متضمن خیال (یاتخیلی است) (۳) متضمن مفهوم است. درسو یه اول بتجارب واقعی آنی ویا همان لحظه

(c) ketabton.com: The Digital Library

مربوط است، یعنی بتجارب سمعی، بصری، ذایقه‌وی، لمسی و شمی. مرحلهٔ یاسویه دوم آزاد تراست طوری که دیدیم تخیل برای ابتکار وساختن تصاویر ذهنی ازتصویر های مختلف دیگر بکارمی‌رود تفکر بساحه مفهومی آزاد تر است وبه‌مدرکه هاوتصاویر ارتباط‌نگرفته بلکه برمفاهیم و ارتباط‌انها و معنی آن ها اتکا دارد. مفهوم عبارت از یک خیال عمومی است که از راه عملیه تجرید ذهنی از یک عده اشیا ئیکه حایز پار ه عناصر باشد ـ بان میرسیم برای مثال یك عده افراد انسانی را با هم مقایسه کرده واوصاف مشترك آن هاراتجربه نموده وبیك مفهوم عمومی توصل می یابیم وآن لفظ «انسان» است ، از مفهوم های دیگری ازقبیل زن، خانه، کاروغیره متذکر شده می توانیم وبعد دقیق شده می توانیم که چطور تمام آن هابا همدیگر ارتباط دارند. زن ومرد از طریق حیات خانوادگی، امکان دارد معنی ها و مفاهیم تغییر یابد برای مثال لفظ مرد بکسی صدق میکرد که موی کوتاه داشته پطلون و کلاه می پوشند. لیکن درین روزها مردان موهای خود را دراز می گذارند وزنان پطلون می پوشند که باین حساب آن مفهوم سابقه ازلفظ مرد خارج شده است. پس باید درجستجوی کدام عنصر مشترك دیگر شویم که از روی آن مرد را از زن فرق بنمائیم. مراجعه باختلافات فیزیکی بین زن ومرد امکان دارد موضوع را حل کند وبا ین سوال جواب تهیه کند که «مفهوم مرد چه معنی دارد»

دو نوع مفهوم وجود دارد: یکی مفهوم روحیاتی و دیگر مفهوم منطقی. ملر Miller در اثر خود بنام «روانشناسی تفکر» چنین میگوید: مفهوم روانی یاروحیاتی رامیتوان مفهومی تلقی کرد که در دادوستد تجارت ومعاملات روزمره بدون تعمق وتفکر بوجود آمده است وعناصر معنی بالنتیجه بصورت کامل وبطور صریح بشعور آورده نشده، زنان ومردانیکه هیچوقت نمازشان راقضا نکرده اندوروزه شان را هیچوقت نخورده اند و با طرافشان نیز اشخاصی مثل خودشان وجود دارند. شاید اصطلاح «غریزه مذهبی» را استعمال کنند. اما این مفهوم مفهومی است که بدون تعمق وبدون فهم روشن وواقعی سعی غریزه بوجود آمده. مفهوم منطقی محصول تفکر یاتعمق است یا طوری که ملر میگوید «مفهوم منطقی راسیتوان تعریف کرد که آن مفهومی است که در اثر تفکر وتعمق تعمیری بمیان آمده است. و مفهومی است که در آن بالنتیجه عناصر معینی بصورت کامل واضح وروشن درشعور آمده ودرذهن تنظیم وتشکل یافته» پس کسیکه بصورت

(c) ketabton.com: The Digital Library

دقیق فکر میکنند و می داند که مفهوم « غریزه » یك خصوصیت مختص کردار بشر است که منشاء آن بکردار حیوانی ارجاع شده می توانند. اصطلاح غریزه مذهبی را استعمال نخواهد کرد. بلکه اصطلاحات دیگری از قبیل نیازمندی مذهبی، دلچسپی وعلاقه مذهبی را بکار خواهد برد. البته نباید چنین نتیجه گرفت که مفاهیم روانی همیشه غلط ومفاهیم منطقی همیشه درست است. زیرا طوری که ملر میگوید: (مفهوم روانی انجن که بصورت تدریجی وغیر تعمق ازتجارب روزمره انجنیر انکشاف یافته فی الحقیقه بسیار درست است، درحالیکه میدانیم یکعده زیاد مفاهیم منطقی ساینس که محتاطانه واز روی تعمق بوجود آمده از لحاظ فقدان معطیات مناسب بسیار غیر صحیح میباشند) باوصف آن یك درجه بیشتر و زیادتر صحت را در مفاهیم منطقی توقع می کنیم نه در مفاهیم روانی و منظور تربیت این است که بمحصلین فهمانده شود که چطور از تفکر مفهوم روانی به تفکر منطقی میگذریم.

وقتیکه از روانی بمنطقی میگذریم بسویه عالیتر فکر میکنیم نسبت بوقتیکه با تجارب ادراکی Perceptual یا تصوری سروکار میداشته باشیم. درین جا عناصر مربوط و مناسب را تحت تحلیل، تجزیه، تجرید وترکیب قرار میدهیم. برای مثال اگر از ما خواهش شود که سر مقاله کدام جریده را مورد تقریظ وانتقاد قرار دهیم میرویم تحلیل وتجزیه میکنیم و آنها را بهمدیگر مزج وترکیب کرده بکلیه توصل میکنیم که هدف ومطلب نویسنده در آن بوده است. در تمام این عملیه استدلال و تفکر مفهومی مضمر است عیناً مثلیکه در استنباط یا استنتاج. وقتیکه یك سیاستمدار نامدار می گوید که جنگ به مقدار زیاد خون ریزی، عرق ریزی واشك ریزی منتج میشود باید استنباط نمود که وی از حقایقی سخن میراند که در حصه ما ـ از ما طالب چنین قربانی و فداکاری است. اما اگر گفته شود که دشمن در محاذ جنگ آثار ضعف نشان می دهد ومنابع غذایی وپولی در وطن شان رو بتنزل و اضمحلال است، از ین گفته ها باید چنین استنتاج کرد که عنقریب دشمن کاملا مغلوب خواهد شد. زمانیکه بسویه مفهومی بتفکر میپردازیم میخواهیم بدانیم که مفهوم یا معنی مرموز حیات چیست. جنبه های مختلف آن از چه قرار است واساسات آن چیست و پیش از آنکه بچنین تفکر اقدام میکنیم اصلا واضح و روشن باشد که چه میخواهیم بدانیم. بعبارت دیگر از همه اولتر میخواهیم بدانیم مسأله یا پرابلمی که پیش ما افتاده چیست. در مطالعهٔ روانشناسی موضوع اصلی فهمیدن عملیه های ذهنی و کردار انسان است ویا اینکه معلوم نمودن این است که روح یا ذهن چیست وچگونه فعالیت میکند. وقتی

(c) ketabton.com: The Digital Library

که سو نوع صاف وروشن گردید آن گاه پیش میرویم وکوشش میکنیم که جواب آن را پیدا کنیم، ازطریق مطالعه وجمع آوری فرضیه ها ونظریه های مختلف در باره غریزه ونظریه های فعالیت ذهنی، شعور وغیر شعور، وماتحت الشعور، هیجانات وغیره بمساعی خود ادامه میدهم وافکاری را جستجو میکنیم که بسوالات مطلوبه جواب تهیه کند. باننا یج حاصله از تجسسات خویش یك راه حل فرضی از طریق تخیلات ابتکاری وتعمیری خود پیدا مینمائیم. این نوع راه حل مانند فرضیه یك سایتس دان است که با یستی بعدا بوسیله حقایق و معطیات دیگر از حیات ذهنی ما سور داز مایش وتجربه قرار گیرد وفرضیه مطلوبه این از ما یشات را موفقانه طی کند . آنگاه گفته میتوانیم یا ادعا کرده میتوانیم که بسوال خودجواب قناعت بخشی یافته ایم.

اما پیش از اینکه فکر کرده بتوانیم بلسان ضرورت داریم زیرا الفاظ نه تنها حامل یاعراده نگراند بلکه برای نگهداری اوصافی که باهم مزج و ترکیب یافته واز آن ها کلیه هااستخراج میگردد. در ذهن ما حتمی وضروری اند. یکی از نویسندگان بنام ستانت (Stant) میگوید : «لسان وسیله یا اله تجزیه وترکیب مفهومی است» مانند عادت حرکی قدم زدن زبان هم باید کسب گردد . کتب لسان زمانی آغاز می یابد که طفل شروع میکند بتوالید اصوات وصداها وتقلید صدا های که از دیگران میشنود . این سمبول های تلفظی بااشیای مربوط ارتباط پیدا می کندوبعداً عوض همین اشیأ بکار برده میشود . برای مثال طفل صدای «گدی» را بایك آله بازی که جسم شبیه انسان داشته دارای دست و پاو سر می باشد وآن را بادست ته وبالا می کند وهنگام خواب در بستر خود باآن بخواب میرود، ارتباط میدهد . بعد ها اگر برای ته وبالا کردن و بازی نمودن بآن می بیند که درك ندارد «گدی» «گدی» صدا می کند وبدینتریب صدای گدی را با اصل چیز معاوضه می کند وبدینوسیله اطرافیان خود را متوجه میسازد که چه میخواهد. حال اگر تمام احتیاجات و نیازمندی های طفل مرفوع ساخته شود لسان غیر ضروری خواهد بود . اما دیر یا زود طفل با محیط خود بنوع فعال ودر تماس می آید وآنگاه بدانستن زبان برای اظهار خواهشات خود بیشتر وزیاد تر نیازمند میگردد . نوع اصوات ولسانی را که طفل یاد میگیرد طبعاً موقوف بمحیط اوست . هیچ توقع نمی توان کرد که طفل زبان از یکی را یاد بگیرد در حالیکه لسان محیط ماحول وی پښتو باشد . اما چیزی که مهم است این است که از ابتدا طریقه صحیح استعمال الفاظ بوی یاد داده شود چه هرلفظ برای یك فکر مشخص سمبول است. تفکر و تکلم

(c) ketabton.com: The Digital Library

هر دو صرف بوسیله الفاظ صحیح وحقیقی آسان‌ساخته میشود. برای مثال احکام واوا مرصحیح ودرست‌باشخاص داده‌نمی توانیم تا پیش‌ازپیش‌بصورت واضح فکر نکرده باشیم که چه‌میخواهیم که‌انجام یابد .خط مفاهمه ذهنی بین ما ودیگران لسان است و بدون آن به تنهائی و تجرید باید زیست کنیم. وقتیکه از کدام سرگذشت مشخص خود بدیگران قصه میکنیم بمعاونت الفاظ جنبه های مختلف سرگذشت یا تجارب واقعه‌را از هم جدا کرده و با همدیگر ارتباط صحیح داده واز آن تصویری میسازیم که توسط آن آنچه را میخواهیم بدیگران مخابره گردد. انجام دهیم آنگاه تصویر توسط ما به وسیله الفاظ به دیگران مخابره میشود واین الفاظ در ذهن شنوندگان تصویری را که‌میخواهیم تولیدمینماید . بدین طریق ایشان می توانند تااندازه بفهمند که ما بچه وضعی بودیم وتایك اندازه‌تجربه که بر ما گذشته است ایشان هم همان تجربه را درك و احساس مینمایند.

یك نکته آخر: مقدار زیاد تفکر انسان بصورت بالکل واقعی و دقیق تفکر نیست بلکه از رهگذر تکرار مسلسل الفاظی است که برای سخن گویان کم یاهیچ معنی ندارد. برای مثال بنوعی که‌بعضی مردم کلمه های مذهبی کلمه شهادت وامثال آن راتکرار میکنند این نوع تفکر زاده عادت است .ذهن صرف بیك جریان یا سیل کلمات که بدون زحمت وکوشش و با معنی جاری میگردد می پردازد . اما در تفکر مفهومی افکار مثلیکه در جمله های که طور میخانیکی بدون‌دانستن‌مفهوم ومعنای آن یاد گرفته شده‌سیلان یاجریان نمی یابد بلکه نخست افکار انتخاب بصورت مناسب مرتب و با ساس هدف مطلوبه تنظیم می یابد .برای مثال ادای کلمه شهادت یك عادت لسانی است اما ایراد یك نطق یا بیانیه متکی‌بر انتخاب وتنظیم‌افکار است که بعد آافکار مذکور در قالب الفاظ مناسب اظهار میگردد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از علمای معاصر افغانی

پوهاند عبدالحی حبیبی

وفات حضرت استاد مرحوم مولوی ابوالوفای افغانی

حدود ۱۳۰۰ ش بود که من در مکتب ابتدائی تجارشهر قندهار درس میخواندم، در مسجد خانوادگی کوچه بامیزائی قندهار باشخص عالم نحیفی که قد دراز وریش سیاه و چشمان بادامی نافذ واخلاق شریف وزبان فصیح و روش بسیار جذاب پدرانه داشت، سواجه گشتم، وی قاری جید قرآن عظیم وفقیه بزرگ ومفسر ومحدث وبا علوم اسلامی کاملا آشنا بود، امام مسجد ماوهم مدرس نامی و استاد بزرگ بود. حلقه تدریس علمی و شاگردان فراوان داشت. مردم اورا به احترام وبمنزلت استاد نافذ الکلام میدانستند و وی، زندگانی مجرد زهدو تقوی داشت ودر حجرهٔ مسجد زندگی میکرد، صایم النهارو قایم اللیل بود، و در علم قرائت به مکتب های مختلف این علم درس میدادو بزبان پښتو ودری واردو وعربی سخن میگفت، واسلاف اواز بارکزائیان ارغسان قندهار بودند. من بعدازوقت مکتب بمحضرشریفش میرفتم قرآن عظیم رابامبادی تجوید وهم مبادی صرف ونحو، فقه وعلوم ادبی رااز وبوجه احسن و اسهل یاد گرفتم واو مانند مربی دلسوز وپدر مهربان بمن درس میگفت و آنچه ازوآموختم تا کنون زاد راه منست. استاد مرحوم علوم اسلامی رادر مدارس هند در حلقه های علمی علمای نامور آنجا مانند حضرت شیخ الهند مولانا محمود الحسن ومولانا انورشاه کشمیری و دیگراساتید بزرگ خوانده بود و همواره میگفت: من باآب وهوای دکن هند عادت گرفته ام، ولی اگر درسه چهار سال هوای قندهارو وطن خود را تنفس نکنم مریض می شوم، بنا برین همواره درمدت چهار وپنج سال باری خود را باین سرزمین زیباومتبرک میرسانم وفقط تنفس هوای این گلزمین پرفیض، جانی تازه ونیروی روحی وبدنی می بخشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

استاد به ادبیات پښتو و دری و عربی و اردو نیز نیک آشنا بود و بعد از اوقات جدی تدریس چون از حلقهٔ درس بر میخواست تفکه و کار ذوقیش خواندن اشعار خوشحال خان و حمید و شیدا و دیگر شعرای پښتو و دری بود و اکثر دواوین نادر و نایاب شعرای پښتو را بخط خود نوشته و نقل گرفته بود. گاهی بمن هم اوراقی دادی، تا برای او نقل بگیرم و هم خودم بخوانم، وی ذخیره کافی از ین گونه دواوین نایاب داشت و هنگامیکه در کابل «پښتو ټولنه» تاسیس شد، تا دم مرگ رابطه خود را با این موسسه و هم انجمن تاریخ قایم داشت. با مسایل لسانی و ادبی و تاریخ وطن خود دلچسپی فراوان میگرفت و در دادن نقل نسخه های نایاب ادبیات پښتو باشوقمندان و موسسات ادبی وطن دریغ نمی کرد. در سنه ۱۳۱۷ ش هنگامیکه این حقیر به تشویق و امر بناغلی محمد داود موسس جمهوریت رئیس دولت و صدراعظم کنونی و نائب الحکومه آن وقت قندهار دیوان های خوشحال خان و عبدالقادر خان و احمد شاه بابا را چاپ میکردم استاد مرحوم دو نسخهٔ نایاب و ارزشمند خطی این دیوانها را از حیدرآباد دکن بمن فرستاد که در طبع آن کتب یکی از مدارک من بود.

حضرت استاد مرحوم بعد از ۱۳۰۰ ش با پاسپورت افغانی از قندهار به حیدرآباد دکن رفت و در آنجا بنای یک موسسه علمی را بنام «احیاء المعارف النعمانیه» در سنه ۱۳۴۸ قمری گذاشت و هدف این موسسه خیریه آن بود که کتب نایاب فقه حنفی را از موزیم ها و کتاب خانه های دنیا مخصوصاً استانبول گردآورده و آنرا طبع و نشر نماید.

وی بهمت بسا از مردم مسلمان هندوستان خزانه یی برای این کار فراهم آورد، و به همکاری علمای بزرگ هند و مصر و ممالک عربیه نوادر کتب مذهب حنفی را از زوایای فراموشی کشید، و بعد از تصحیح و ترتیب و تحشیه های انتقادی چاپ و نشر کرد که در ین کار عالم مستشرق معروف کرکوی المانی هم با این موسسه همکاری کردی.

استاد اکثریت اوقات عمر خود را بکار تدریس فقه و قرائت و تصحیح و نشر نوادر کتب قدیم و هم بپرورش شاگردان زیاد در افغانستان و هم در هند صرف کرد. مجرد زیست، دقایق زهد و تقوی و رزق حلال را فراموش نکرد، ولی در عین این حالت مرد زاهد خشک سخت گیر کهنه پرستی نبود هنگامیکه به وطن می آمد جوانان و پیران، علماء و عامه بدور او فراهم می آمدند، و از صحبت دلپذیرش حظ می بردند. در خارج وطن هر هموطنی را که میدید او را می نواخت و بزبان او یا وی گپ میزد

(c) ketabton.com: The Digital Library

او از دیدن یکتن هراتی یا قند هاری یا اندخویی یا کابلی ومزاری آنقدر مشعوف می شد که از فرط مسرت اشکها ز دیدگانش سرازیر می شد ومیگفت: او! بازبوی وطن بمشام من رسید. الحمدلله والمنه.

استاد مدت ۵۰ سال در هند با پاسپورت افغانی باقی ماند وهمواره با فغان بودن خود افتخار کردی وا زمفاخر افغانی دفاع نمودی ودربین علماء هند به ((الافغانی)) شهرت داشت وگاهی او را ((امام حنفی)) گفتندی.

سفر آخرین حضرت استاد بوطنش در زمستان ۱۳۴۸ ش بود که از راه پشاور بکابل آمد ومدتی درین شهر اقامت گزید وبسا از جوانان وپیران ازمحضر شریفش استفاده کردند. از ینجا بقند هار وهرات تا برناباد او به رفت ودرهر جا صدها تن از شاگردان ومخلصان او را استقبال کردند. نویسنده حقیر نیز همواره در کابل بملاقات او رسیدمی وبدرک فیوض پرداختمی، مکاتبه های ما هم همواره دوام داشت، تا که دوسه ماه قبل نامه یی از یکتن شاگرد وفرزند خوانده اش، از دکن رسید و بکمال حسرت اطلاع داد که حضرت مولانا واستادی روز چهارشنبه ۲۲ جولائی ۱۹۷۵ (اول اسد ۱۳۵۴ ش) ساعت هفت صبح بمرض ذات الجنب مرحوم شدند.

نام وی محمود شاه وشهرتش ابولوفاء لافغانی وپدرش مولوی مبارکشاه قادری نامداشت. که از ارغسان قندهار بود، تولدش ماه ذیحجه سنه ۱۳۱۰ قمری و عمرش ۸۵ سال است. گاهی به پښتو شعر هم میگفت که نمونهٔ اشعارش بین ۱۳۱۰ و ۱۳۲۰ ش درطلوع افغان قندهار نشرشده است.

حضرت استاد مرحوم کتابی درعلم تجوید بنام دلیل القرآن بزبان پښتو نوشته که بارها طبع شده و مورد استفاده طلبه تجوید القرآن است.

اینک بذکر کتبی می پردازیم که مستقیا بقلم حضرت استاد مرحوم تصحیح و ترتیب وطبع شده ویازیرنظارت او همکاران وشاگردانش تصحیح وتحشیه کرده واز طرف اداره احیاء المعارف النعمانیه که سمت ریاست آنرا داشت ازحیدرآباد دکن طبع و نشر کرده اند:

۱- کتاب الردعلی سیرالاوزاعی درحدود ۳۰۰ صفحه.

عبدالرحمن بن عمرواوزاعی (۸۸-۱۵۷ ق) امام فقه وزاهد شام وصاحب فتوی و کتاب السنن و کتاب المسایل بود که ۷۰ هزارمساله راجواب گفته ودر اندلس تا زمان حکم بن هشام بحکم او فتوی میداد (الاعلام ۴-۹۴) این کتاب ناشناخته ازروی نسخه نایاب عربی ترتیب وطبع شده است.

۲- اختلاف ابی حنیفه و ابی لیلی از امام ابویوسف:

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳ ـ امام ابویوسف یعقوب بن ابراهیم کوفی (۱۱۳-۱۸۲ ق) و قاضی و تلمیذ بزرگ امام ابو حنیفه و صاحب کتاب الخراج والاثار است .

وی کتابی بنام فوق نوشته ودران اختلافات امام ابولیلی یکی از تلامیذ امام ابوحنیفه رابا استادش درفقه فراهم آورده است .

۴ـ شرح الصدر الشهید لکتاب النفقات علی الاقارب ، که آنرا ابو بکر احمد بن عمر خصاف متوفی (۶۲۱ ق) تالیف وصدر شهید فقیه معروف حنفی متوفا ۵۳۶ ق شرح کرده است.

۵ـ الجامع الکبیر از امام محمد بن حسن شاگرد امام ابو حنیفه که در سنه ۱۸۹ ق وفات یافته و این کتاب او مشتمل بر فروع فقه حنفی است وشروح زیادی دارد(: کشف الظنون ۱ر ۵۶۷ مخ)

۶ـ النکت: شرح شمس الائمه سرخسی برزیادات امام محمد وشرح آن ازابی نصر احمد عتابی بخاری متوفا ۵۸۶ ق).

ابوبکر محمد بن احمد ابی سهل سرخسی حنفی متوفا در حدود ۴۸۳ ق از اعاظم رجال فقه حنفی است که النکت زیادة الزیاد را در محبس اوزگند تالیف کرده است(کشف ۲ر۹۶۳).

۷ـ مختصر الطحاوی فی فروع الحنفیه ازامام ابوجعفر احمد بن محمد (متوفا ۳۲۱ ق) که شروح فراوانی دارد واز کتب معتبر حنفیه است (کشف ۲ر ۱۶۲۷)

۸ـ مناقب الامام الاعظم و صاحبیه: ازحافظ شمس الدین ذهبی (متوفا ۷۴۸ ق)باتعلیقات شیخ محمد زاهد الکوثری.

۹ ـ اصول الامام شمس الائمه سرخسی، ابو بکر محمد بن احمد سابق الذکر در اصول فقه که در زندان خوارزم تالیف آنرا آغاز کرده و تاباب شروط رسانیده و بقیه آنرا بعداز رهائی سجن در فرغانه املا کرده است (کشف ۱/۱۱۲)

۱۰ـ کتاب الاثار ازمحمد بن حسن شیبانی متوفا ۱۸۹ ق به تصحیح وتعلیق مهدی حسن شاه جهان پوری ۶۴۰ صفحه طبع ۱۹۶۵ م .

۱۱ ـ کتاب الاصل ازمحمد بن حسن شیبانی جزؤ اول طبع ۱۹۶۶م . این کتابرا حاکم الشهید ابوالفضل محمد بلخی متوفا ۳۳۴ ق بنام الکافی اختصار کرد و بعد از آن ابوجعفر حاکم محمد بلخی متوفی ۳۶۲ ق آنرا شرح داد وهم صدر الشهید عمر بن عبد العزیز مازه ۴۸۳ - ۵۳۶ ق) شرحی بران دارد ، ۵۲۴ صفحه طبع ۱۹۶۶م، که شروح دیگری هم دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(۱۲) العالم والمتعلم طبع ۱۳۴۹ کتابیست منسوب به امام اعظم ابوحنیفه .

(۱۳) فهارس صحیح البخاري تالیف مولانا شیخ رضوان محمد رضوان .

(۱۴) کتاب الاثار از امام ابو یوسف سابق الذکر با تعلیقات .

(۱۵) شرح صدر الشهید از امام ابی بکر سر خسی محمد بن محمد حنفی مشهور به صدر الشهید صاحب کافی فی فروع الحنیفه در سنه ۳۳۴ ق شهید شد که در کافی خود احکام مبسوط امام محمد بن حسن وجوامع اورا فراهم آورده بود .

(۱۶) الحجه علی اهل المدینه : کتابیست در چهار جلد از امام محمد بن حسن شیبانی سابق الذکر:

جزء اول ۵۹۴ صفحه طبع حیدر آباد هند ۱۹۶۵ م .

جزو دوم ۸۱۶ صفحه رر رر رر ۱۹۶۸ م

جز وسوم ۵۵۷ صفحه رر رر رر ۱۹۶۹ م

جزو چهارم ۴۴۸ صفحه رر رر رر ۱۹۷۱ م

این بود برخی از نشرات و مطبوعات احیاء المعارف النعمانیه که موسس و رئیس آن استاد مرحوم افغانی بود.

وفات این عالم نامور افغانی در تمام مطبوعات اسلامی با تأسف تلقی شد وما برای نمونه چند سطری را از جریدهٔ الحق اردو طبع دارالعلوم حقانیه اکوره ختك (پشاور) ترجمه میکنیم که باجمعیة العلماء اسلام تحت قیادت مولانا مفتی محمود را بطه دارد والحق در شمارهٔ ۱ جلد ۱۰ ستمبر ۱۹۷۵ در باره وفات استاد افغانی چنین می نویسد :

«در حیدرآباد هندوستان در سه گذشته حضرت مولانا ابوالوفاء افغانی قدس سره وفات یافت . مرحوم در علم وتقوی وزهد و کمالات ذاتی یگانه دهر واز ایمه عظیم فقه حنفی بود که تمام عمر خود را به احیای آثار علمی ائمه احناف و ماخذ فقه حنفی صرف کرده و به احیاء واشاعت آن همت گماشته بود.

وی همواره در حالت گمنامی وانزوا زندگی میکرد، که وفات وی برای عالم اسلام بالعموم ومذهب حنفی علی الخصوص یك سانحه الم افزای بزرگست .حق تعالی او را مقام قرب خود عطا فرماید .» (الحق ص ۴)

روزنامهٔ انقلاب طبع بمبئی (۱۳ اگست ۱۹۷۵ م) در بارهٔ وفات این عالم افغانی مینویسد :

« خبر المناك وفات صدر لجنة احیاء المعارف النعمانیه حیدرآباد، حضرت مولانا ابوالوفا صاحب افغانی (رح) نه تنها در بین اهل علم برصغیر هندو پاك ، بلکه در حلقه های علمی تمام دنیا ، با تاسف ورنج

(c) ketabton.com: The Digital Library

فراوان شنیده شد .... شخصیت شریف این استاد ، ممزوج لطیفی بود ازمشیخت وعلمیت ، که نظیرش نایابست. از یکطرف درویش وعابد وزاهد خداپرستی بود ،ولی در عین حال ، عالم و محقق زبردستی که در دنیای علم شخصیت مسلمی داشت ودر صف اول علما ومحققان بشمار میرفت وپنجاه سال کامل در حیدرآباد دکن، به احیاء کتب نایاب ومعارف حنفی و تدریس وپرورش تلامیذ ومشاغل علمی پرداخت ومدتها مدرس مدرسهٔ نظامیهٔ حیدرآباد ورکن دائرة المعارف النعمانیه بود، که بسا شاگردان ومخلصان اهل علم ازطبقهٔ قدیم وجدید داشت و به روایات افغانی خودو زهدوتقوی واخلاق نیکو وتواضع وتحقیقات علمی سخت پابند بود وصحبتش شیرینی وانبساط فراوان داشت .

وی نمونهٔ کامل علم وعمل سلف صالحین ودارای شفقت ومهربانی و محبت مرشدانه بودودر عقب خود یکدستهٔ بزرگ تلامیذ و پیروان و مخلصان راگذاشته است ، که در حقیقت ترکهٔ علمی او می باشند .» (صفحه ۳ شماره ۲۱۵ جلد ۳۸ روزنامهٔ انقلاب بمبئی).

(بقیه از ص ۸)

مآخذ:

— محمد فواد عبدالباقی: آیات قرآن عظیم: از روی المعجم المفهرس، طبع قاهره ۱۹۴۵ م .

— ابوالفضل رشید الدین میبذی. کشف الاسرار وعدة الابرار ۳-۸-۹ طبع تهران. ۱۳۴۰ ش.

— مولوی جلال الدین بلخی : مثنوی شریف طبع تهران ۱۳۱۹ ش .

— شیخ محی الدین بن عربی : فصوص الحکم با تعلیقات عفیفی ، قاهره ۱۹۴۶ م .

— شیخ محمود شبستری : گلشن راز، طبع تهران ۱۳۴۶ ش

— مولانا عبدالرحمن جامی : شرح رباعیات (خطی)

— شمس الدین محمد کرمانی: مصباح الارواح ،طبع تهران ۱۳۴۹ ش

— سید محمدذوقی: سر دلبران، طبع کراچی ۱۳۸۸ ق .

— خواجه عبد الله انصاری : صد میدان ، طبع کابل ۱۳۴۱ ش .

خواجه عبدالله انصاري : طبقات الصوفیه ، طبع کابل ۱۳۴۱ ش

— خواجه عبدالله انصاری : منازل السایرین ، طبع قاهره ۱۹۶۲ م

— سنایی مجدود بن آدم غزنوی : دیوان سنائی طبع تهران ۱۳۲۰ ش .

— محمد نور الحق علوی : اورینتل کالج میگزین ، طبع لاهور ۱۹۲۷ م

— عبدالقادر بیدل : کلیات بیدل،طبع کابل ۱۳۴۱ ش .

ضمیمه : نقشه دایرة الوجود با تقسیم بندي پیر هرات.

(c) ketabton.com: The Digital Library

الاستاذ الفقيد صلاح الدين سلجوقي

ألامة العربية

في نظر الافغانيين

وكانت «دار الهلال» قد طلبت من السيد السفير أن يكتب لها كلمة عن «الامة العربيه في نظر الافغانيين» لنشرها في العدد الممتاز من مجلة «الهلال» الذي أصدرته في مطلع عامها الجديد عن «امتنا العربيه» فكتب اليها الكلمة التاليه . .

« ترجع الحضارة عند الافغانيين الى ماقبل مائة قرن تقريباً . وعند ما كان الهند وكيون في بلخ (شمال افغانستان) ، قبل هجرتهم الى الهند كانت لديهم كتب الفيد يائية وهي الموجودة لديهم حتي الان . وهذه الكتب تحوي معلومات تاريخيه للمناطق الشمالية في افغانستان والمعروفة في التاريخ القديم باسم (آريانا) ، وماوقع فيها من معارك ، والسلاطين الذين تداولوا حكمها ، كما تحوي معلومات جغرافية عن طبيعة البلاد وجبالها وانهارها وتشير مزامير تلك الكتب الى بعض مزامير عتيقة بائدة كانت معهم قبل ان يهاجروا من الشمال الاقصى الى ام البلاد ، بلخ .

وبعد ذلك ولد سبتمان ، المعروف بزرادشت ، في بلخ ، وعاش فيها ، وهو مؤسس للدين الثنائي القايل بالخير والشر ، والذي تعتنقه الامة التي يطلق عليها العرب اسم المجوس . وقد جاء بكتابه المسمى بـ (أوسطا) .

قبل الميلاد المسيحي :

وقبل الميلاد المسيحي ، اعتنق الافغانيون الجنوبيون المذهب البوذي ، وكانوا من اقوى العوامل في نشرها . وفي ذلك الحين كانت لديهم ثقافة مزدوجه من كل هذه الافكار والعقائد والفلسفات الهلاث التي وجدت في افغانستان ، ونعني بها الهندوكية والمجوسية والبوذية . كما كان عندهم ادب رائع وشعر فياض وفلسفه عميقة .

(c) ketabton.com: The Digital Library

روابط بين العرب والافغانيين

و يظهر انه كانت بين الافغانيين والعرب روابط جاوزت حدود التجارة التى كانو ايتداولونها فيما بينهم من سواحل بلوچستان التى كانت جزء من الديار الافغانيه . والتى كانت محاذية للسواحل العربية ، و تعدتها الى العلوم و الفلسفة والاداب. والدليل على ذلك ان هناك كلمات «ميتافيزيقية» استعيرت و عربت من الفلسفة «الاوسطائية» مثل (الفردوس) من (براديس) ومعناها (ماوراء الدنيا) و(جهنم) من (جهان دم) ومعناها (ذيل العالم)و(مسجد) من (مازكد) وتفسيرها (بيت الصلاة) و كلمات طبية ،مثل (زنجبيل)و(قسط) و(سرسام) و (برسام) ومعناها (مرض الصدر) (موسرج) (مرض فى العين) و كلمات ادارية ،،مثل (الدستور) و(الديوان) و (الدفتر) و (البرنامج) و الفاظ ميكانيكية مثل (دولاب) و (منجنيق) ، و عشرات غيرها من المصطلحات العلمية و الفلسفية والادبية .

يغوث ويعوق

و كذلك يقال ان(يغوث) و (يعوق) الذين ورد ذكرهما فى القرآن الكريم بقوله تعالى (ولايغوث و يعوق نسرا) والذين كانا موجودين فى بانثيون العرب(مجمع آلهتهم)قبل الاسلام هما الهيكلان المارداان المنحوتان فى جوف الجبل فى (باميان)شمالى كابول والذى يبلغ طول احدهما ثلاثة وخمسين مترا وقد عبر عنهما ياقوت الحموى فى(معجم البلدان) ؛ (سرخ بد)و(خنغ بد) (١) ولايزال هذان الهيكلان قائمين فى باميان يشاهد روعتهما وضخامتهما كل زائر لها .

وهاروت وماروت

و كذلك يقال ان هاروت وماروت وهما الملكان اللذان وردذكرهما فى كتاب الله الكريم بقوله تعالى (وماانزل على الملكين ببابل هاروت وماروت) قداشتق اسماهما من كلمتين اوسطائيتين فكلمة (هاروت) ماخوذة من «هاروتات»و(ماروت)ماخوذة من (امرتات).

و كانا فى الميثولوجيا الاوسطائيه البلخية ركنين من مجموعة ارباب الانواع. والان هاتان الكلمتان موجودتان ضمن اسماء الاشهرالاثنتى عشرة باسم (خرداد)و(مرداد) .

كمايقال ايضا ان اسم العزى وهواحد افراد مجمع الالهة العرب قبل الاسلام ،والذى ورد فى

---

(١) سرخ بت ، خنگ بت .

(c) ketabton.com: The Digital Library

كتاب الله الكريم بقوله تعالى «افرايتم اللات والعزى ومناة الثالثة الاخرى» ماخوذ من كلمة (آهورا) اى (آهورامزدا)، وهواو الالهة فى الميثالوجيا البلخية .

دخول الاسلام افغانستان

فعند مادخل الاسلام الى افغانستان، وكانت فى ذلك الوقت تدعى (خراسان) اى (مستقر الشمس) لم يكن نوره غريبا عن مشاعرهم واحساساتهم ولاسيما ان هنالك اختلافات فكرية عميقة بين العقيدة الاوسطائية وبين الفكرتين البوذيه والبرهمائية حول النظام الادبى . ذلك ان اوسطا كان قريبا فى الفكرة من ((عمانوئيل كانت)) ، الفيلسوف الالمانى من ان النظام الادبى لايمكن ان يتم وظيفته الا بنشأة ثانيه. فالبخيون وقدماء المصريين كانوا يعتقدون انه بعد الموت توجد حياة اخرى فيها الحساب والميزان والصراط والجنة والنار، بينما الفلاسفة الشرقيون لم يكونوا يعتقدون بالنشاة الثانية وانما كانوا يعتقدون بان الزمان مستدير كالمكان وانه بدورته يكمل السلوك الانسانى . فدورة الحياة اذالم تنجح فى سلوكها، فان الانسان يسقط من الدرجة التى هوفيها الى فرد او نوع اكثر سفلية اما اذانجح فانه يرتقى الى مرحلة عليا و هذه العقيدة ليس فيها حساب و لا ميزان بل تناسخ وتجديد للدورات .

استقبال حسن

فلما دخل العرب الديار الافغانية مبشرين بالدين الاسلامى الكريم وهديه المبين ، استقبل الافغانيون مقدسهم وافكارهم التى تتعلق بالحياة بعد الموت والتى كانت قد رسخت فى شعورهم منذ آلاف السنين بفعل الاوسطائية ، احسن استقبال، لان هذه الافكار كانت قد نبتت فى صميم ارضهم . ولذ افقد تقبلوا هذه العقيدة بالرضا وتركوا ما كان عندهم من غث وثمين .

زعم الغربيين

ويزعم الغربيون ان العرب دخلوا البلاد الافغانيه عنوة غصبا وهذا افك مفترى على الحقيقة. فنحن معاشر الافغانيين احببنا العرب منذ ثلاثة عشر قرنا، وافتديناهم بكل ماعندنا من فكرة وعقيدة لانناراينا ان الحق معهم وعندهم ، ان لديهم مبادى قويمة لامست قلوبنا وضما ئرنا وتراثنا. ولذ الك فنحن لم ناخذ العقيدة التي اتوابها الينا فحسب، بل اخذ نا لسانهم العربى المبين . وحتى القرن الرابع للهجرة كانت اللغة العربية هى اللسان الرسمى. ولاتزال اللغة العربيه حتى يومنا هذا لسا ننا الدينى والعلمي. وليست لدينا لغة علميه غيرا للغه العربية .

(c) ketabton.com: The Digital Library

المبادى السامية

اجل . . لقدفتح جنكيزخان ،افغانستان ، عنوة وغصباً ،وبعدمعارك عنيفه ومذابح دمويه . وكذلك دخل الانجليز البلاد ،ومالبث الافغانيون أن اباد وهم على بكرة ابيهم . ولكن العرب، حملة لواء الاسلام ،فتحوا ديارنا بمبادئهم السامية ،ففتح لهم الافغانيون قلوبهم وصدورهم ،متقبلين هذا التعاليم . حتى انه عندما ضعف مركز العرب ومركز الخلافة، وتوقفا عن نشر الحضارة الاسلاميه، كنا نحن معشر الافغانيين ،المبشرين بهذه الحضارة والناشرين لها والمجاهدين فى سبيلها فى انحاء العالم . كنا نفدى ارواحنا ونفوسنا من اجل الدين والحضارة الاسلامية ،سوا فى جنوب آسيا اوفى فى ساير جهات المعمورة .

خدمة اللغة العربية

فمن اجل حبنا للثقافه العربية ،قمنا بخدمة هذا اللسان المبين وهذه الثقافة الشريفة، كما أسدينا الى الحضارة العربية والى الدين الاسلامى خدمات تفوق ماقدمه لها العرب، كيفية وكمية . فمن بيننا نبغ الامام الاعظم ابوحنيفه النعمان والامام احمد بن حنبل رضي الله عنهما والمحدثان الجليلان البخارى والترمذى ومن بيننا ظهر الزمخشرى والسكاكى والتفتازانى والشيخ ابوعلى بن سينا والفارابى وجابر بن حيان والوف امثالهم .

ومن اجل حبنا للثقافه العربيه ،لايجد الزاير للديار الافغانيه اية قريه مهما صغرت ونات ـ الاوفيها مكتب اواثنان على الاقل لتدريس اللغه العربيه والدين الاسلامى .و لذافان لغتنا العاميه تحتوى على ثلاثين فى المائه من المفردات العربيه ، بينما لغتنا الفصحى تحتوى على ستين فى المائه من الكلمات العربيه الصافيه الخالصه ،مما لا يستعمل بعضها اكثر شعوب العالم فصاحه وبيانا . واقول بكل اعتزاز وفخرانا نحفظ بعض كلمات عربيه جميله انقرض استعمالها فى البلاد العربيه .

كل ذلك لان اللغه العربيه الشريفه هى لغه القرآن الكريم، لسان الله المبين ،الذى انزله على خاتم النبيين صلوات الله عليه ،ولان العرب امه خرج منها رسول الله و منقذ البشريه من الضلاله محمد (ص) بن عبدالله ،ولان الدين الاسلامى والحضارة العربيه قوتا فى قلوبنا مبادئنا السامية الخالدة التى ندين بها ،وهى مبداء الخير ومبداء الحق ومبداء الجمال، وهى التى كانت الاقانيم الثلاثه السامين والغرانيق العلا عند البلخيين القدما و عند سقراط وافلاتون ،وعند قدما المصريين وعند عيسى عليه السلام .

(c) ketabton.com: The Digital Library

تاييد العرب

اجل . . لقد كنا معجبين بالعرب ومحبين لهم . وسنظل الى ماشاء الله شغوفين و مغرمين بهذه الامه المجيدة وسنقف دوما الى جانبهم ونؤيد افكارهم و عقايدهم ومثلهم العليا .

القضايا العربية

لقد وقفنا صفا واحداً مع صفوفهم فى قضايا هم الحقه ، وضممنا صوتنا الى اصواتهم ووضعنا ايدينا فى ايديهم .

علاقات ثقافيه وتجاريه

وكانت هنا كعلاقات ثقافيه وتجارية واسعة بين العرب والافغانيين بل ان اللازورد الذى يتحلى به تابوت الملك توت عنخ آمون وسايرالفراعنه ليس الامن النوع الافغانى لانه يختلف كل الاختلاف عن اللازورد الموجود فى بيكال ، فى روسيا او فى الصين او فى شيلى التى لم تكن معروفه فى ذلك الوقت.

افغانستان ترحب بالاسلام

وعند مادخل الاسلام خراسان ، رحب الافغانيون ترحيبا كبيراً بهذا الدين الجديد ودخلوا فى دين الله أفواجاً لانه كان هنا صراع شديد بين الزرادشتية والبوذية ، وكان دين الاسلام يتفق فى الايمان بالله واليوم الاخر والنشر والعقاب والحساب والصراط والميزان مع الزرادشتيه دين الافغانيين . فاقبلوا على الدين الاسلامى واحبوه وآمنوا به . وبدءوا تبويب و تدوين علوم العرب ونحوهم وصرفهم . نبغ امثال سيبويه والزمخشرى و التفتازانى والسكاكى فى اللغه و الادب والبلاغة كما نبغ الامام ابو حنيفه والامام احمد بن حنبل و الامام البخارى والترمذى ، والامام بن قتيبه كما نبغ فى التفسير امثال الرازى والزاهدى و الحسين ونبغ فى تنقيط القرآن السجاوندى كما نبغ فى الفلسفة ابن سينا والفارابى والبيرونى وجابر بن حيان فى الكيمياء ونبغ فى الاخلاق امثال الغزالى وجلال الدين الدوانى ونصير الدين الطوسى و نبغ فى التصوف امثال جلال الدين البلخى والامير حسين السادات والجامى و السنائى و غير هولاء كثيرون .

الثقافة العربية

وقد نشر الافغانيون الثقافة العربية فى كل جهات افغانستان وماجاورها من البلاد وساهموا فى

(c) ketabton.com: The Digital Library

نشر الدين الاسلامی وتوسيع رقعة الاسلام وفتحوا الهند وادخلوا الدين الاسلامی والثقافة الاسلامية واللغة العربية فی شبه القارة الهندية ووصل السلطان محمود الغزنوی بعد سبع عشرة غزوة الی سومنات وقد خلق هناك فی كل الهند جوامع الثقافة والدين والادب و الفلسفة والتصوف الاسلامی. وبعد ذلك كان الافغانيون محبين للعرب مفاخرين بالقرآن الكريم ولغات القرآن الكريم و جعلوا هذا الدين وهذه الفلسفة من شعبيتهم وكيانهم الذاتی ،و ظلوا يحافظون على ذلك حتى الآن .

ثقافة افغانستان ثقافة عربية

وثقافة افغانستان الان عربية وفی اللغة الافغانية نحو ثلاثين فی المائة من الالفاظ العربية ولا توجد هناك غير لغة علميه واحدة وهی اللغة العربية كما كانت اللاتينيه هی اللغة العلميه فی اوروبا فی القرنين الثامن عشر والتاسع عشر وكل كتب العلم والدين والفلسفة والمنطق والحكمة والكلام و المحاضرات باللغة العربية ولا توجد فی افغانستان بلدة او قرية الا ويكون فيها مكاتب دينية طراز الازهر وتدرس العلوم الشرعية والفلسفية والدينية والفقهية باللغة العربية و هنالك مئات الالوف من الطلاب الذين يتعلمون هذه العلوم بتلك اللغة .

وانی انصح بان يتمسك العرب بلغتهم الفصحى اذا ما ارادوا الاتحاد فيما بينهم لان استخدام اللغة الدارجه يفتت كيان الوطن العربی ونحن فی افغانستان نتمسك تمسكا شديدا باللغة العربية الفصحى، ولدينا كثير من امهات الكتب العربية مثل المفتاح للسكاكی و كتاب المطول والمختصر للتفتازانی ولسان العرب والصراح والصحاح والمحيط للفيروزابادی، ولدينا تفاسير الزمخشری والبيضاوی وغير ذلك من التفاسير والكتب الادبيه والعلمية بل لدينا ملايين من الكتب العربية الموجود فی البلاد العربية .

مكافحة اللغة الدارجه

ولذلك لابد ان نقضی على اللغة الدارجة فی حياتنا اليومية بل فی الصحف والمجلات و الافلام و المسرح والقضاء ونحوذ لك كما ان المسلمين يتطلعون الی مصر دايما على انها حصن للعربية ويسوغ البعض استعمال هذه اللهجة الدارجة بانها لسان الشعب وبما ان الشعب هو هدف كل شيء فمن الواجب احترام لغة الشعب و قد يكون هذا الدليل اكثر تعقلا ولكن هناك فرقا بين الشعب والطبقة العاسية. فالشعب مفهوم عام يشمل جميع الطبقات كما ان هناك فرقا بين الرای العام

(c) ketabton.com: The Digital Library

والذوق العامی لقد کان ارسطو یحترم الرأی العام ویأبه للذوق العامی وهو فی هذا علی حق . ولذلك کان لابد من الارتفاع بمستوی لغة الشعب الی اللغة الفصحی لان ذلك ادعی الی وحدتهم وتماسکهم بل الی وحدة وتماسك الوطن العربی کله ، ومن جهة اخری فان اللغة الفصحی لغه منظمة دقیقة النظام کالمنظومة الشمسیة وهذا النظام یوثر فی عقلیة الشعب ، اما اللغة الدارجة خالیه من النظام الذی یوثر فی النفس ، فان الیونان لم یصلوا الی مجدهم وحضارتهم الا لان لغتهم کانت منظمة تدعو الی التخلی الذی یمهد السبیل الی التفکیر فوجد هناك سوفوکلیس وایوریبیدس وهومیروس فکان الجو مهیا لظهور سقراط وافلاطون وارسطو وامثالهم من قادة الفکر وبدات النهضة الفکریة هناك کما ان حلاوة اللغة العربیة وموسیقاها العذبة ونظامها الدقیق خلق امرؤ القیس، عمر بن کلثوم والنابغة الذبیانی والاعشی وامثالهم . کما مهد بعد ذلك لتطور النهضة الفکریة الاسلامیة بین العرب. فاذا ترك العرب لغتهم فی ید الفوضی والهمجیة الدارجة فانهم سیتقهقرون الی الوراء بدلا من ان یتقدموا الی الامام، وتنجم الفوضی الفکریة والهمجیه فی کل شیء.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسم الله الرحمن الرحيم

العربية والدرية (١)

الپوهنوال وفی الله سمیعی

توفی رسول صلی الله علیه وسلم ولم یتعد الاسلام جزیرة العرب و کان قد بدأ بدعوة الاسلام المجاورة و منا و شتها ثم تتابعت الفتوح ففتح العراق و کان یسکنه بعض قبایل عربیه من ربیعه و مضر و بعض من الفرس عن اسکان البلاد الاصلیین کان منهم نصاری ومنه مزدکیة و زردشتیه و فتحت ایران و افغانستان بعد معارك طویلة دامت حوالی ثلاثون سنه. و کان فتح خراسان، افغانستان الیوم عام (٣١)ه بیدا حنف بن قیس ایام خلافة عثمان رض و کان سکنها الا فغانیون و من الاسم الاخری کالیهود و الهنود وبعض الروم الذین اسروا فی الحروب الفارسیة وفتحت وهی مهد الحضارة و المدنیة الرومانیه القدیمة مکتفی الثقافة البوذیة والزردشتیة و بها بلخ ام البلاد مجمع المذاهب الفلسفیة والدینیة وملتی الا رادالا فریقة و الشرقیة وفی عهد الولید بن عبدالملك فتحت السند و بخاری وخوارزم وسمرقند الی کاشغر.

سبب فتح العرب لهذه الممالك عملیة مزج قویة بین الامة الفاتحة و للامة المفتوحة مزج فی الدم و مزج فی الآراء العقلیة ومزج فی الثقافة و النظم الاجتماعیة و مزج فی العقائد الدینیة. وبعد فتح العرب الفارس وخراسان کان من الحتم ان تنشر العربیة فی ارجاء البلاد و اذا قطعنا النظر عن ضرورة فرض الغالب لغة علی المغلوب کالمعلوم المعهود فقد وجد اهل هذه البقاع من الافغانیین والا یرانیین من الحاجة الی معرفة العربیه لانها لغه القرآن الکریم و لغه الحدیث الشریف واحکام دینهم

١ـ کان دقة اهل بلخ و بدخشان و فاریاب و تخارستان وبخارا وهی اما منسوبة الی الدرة و المقصود فی هذه الحالة انها کانت لغة اهل الودیان و فی شعب الجبال و اما منسوبه الی الدر وهو بالفارسیة الباب و المقصود بها لغة الباب المعالی ای لغة الاعیان والعلماء والاشراف ونسبتها الی الفارسیة کنسبة العصحی الی العامیة فی العربیة «درر التیجان، غیاث اللغات»

(c) ketabton.com: The Digital Library

الجدید الذی دخلوافیه افواجاو افضی ذلک بلغتم الد ریه الی ان تنکمش فی صدور قله من اهل البلاد تعتبر محدودة حینئذ اذاقیست بالکثره الکا ثرة ویؤیدالثعالبی جانبان من هذه الدعوی بقوله ان اللغه الویه العربیه العربیه نزل بهاافضل الکتب علی افضل العرب و العجم ومن هداه الله للاسلام و شرح صدره للایمان اعتقدان العربیه خیرا للغات و الا قبال علی تفهمها من الد یا نه . اذهی مفتاح النفقةفی الدین واداءالعلم وسبب اصلاح المعاش والمعاد ..... (۱)

وبذ لک شا عت العرصه و ذا عت و اصبحت لغه العلم والدین و الادب فوق انها صارت لغه رسمیه للد ولة الاسلا میه . و قداحب الا فغانیون العربیه وتعلمو هاوحذ قوها و حرصو علی الاسلام اشد الحرص وربما فاقوا العرب فی حرصم هذ ا .(۲)

و یشرح لناابن خلدون فی مقدمته هذه الظا هره بقوله (ان حمله العلم فی الله الاسلامیه اکثرهم العجم والسبب فی ذلک ان الملة لم یکن فیها علم ولا صناعه لمقتضی احو ال السنداجه والبداوة و انما کان الرجال ینقلون او امر الله فی صدورهم.. . والقوم یو مئذ عرب لم یعرفوا امر التعلیم والتدوین ولارفعوا الیه وجری الامر علی ذلک زمن الصحابه والتابعین. ومن یوم دوله الرشید فمابعد ـ مست الحاجه الی وضع التفا سیر القرآنیه وتقیید الحدیث مخافه ضیاعه ـ و معرفه الاسانید و تعدیل الناقلین. وفسد اللسان فاحتیج الی وضع قوانین النحو ـ واصبحت العلوم الشرعیه ملکات فی الا ستنبا ط والاستخراج و ا لقیا س و ا حتا جت الی عـلو م ا خری ھی و سا ئـل لها و بذ لک ا صبحت ا لعلو م حضر یه والحضر لذلک العهد هم العجم اومن فی معنا هم من الموالی واهل الحواضر الذین نبعون العجم فی الحضا رة و ا حوا لها لان الحضارة راسخة فیهم منذ دولة الفرس. وهذا یفسر لنا لماذا کان صاحب صناعة النحو سیبو یه والفارسی ومن بعده ـ والزجاج من بعدهما و کل هؤ لاءاعجم فی انسا بهم و ا غار برفی اللسان العربی فا کتسبوه بمر با هم ومخا لطتهم للعرب کماان اکثر حمله الحدیث من ا لعجم امثال البخاری والتر مذی وکان علماء اصول الفقه جمیعا عجما وکذلک حمله علم ا لکلام و معظم المفسرین وما حفظ العلم ودون الا عاجم ـ ولاشک ان هذه الحقیقة مصداق لقوله صلی الله علیه وسلم لو تعلق العلم بالکناف الثریا لفاق رجال من اهل فرس» وانی اعتقدان ابن خلدون بالغ فی رایه هذا مبالغة وصل به الی حدالا غراق کما انی لااوافق مع فی تعلیله لهذ ه الظا هرة بقوله بان الرئا سة

۱ـ الثعالبی، فقه اللغه ص ۲ (القاهرة ۱۳۱۷) . ۲ـ اعلام العربیه، لابراهیم السامرائی صفحه ۵۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

فی الدولة العباسیه شغلت العرب عن العلم والنظرفیه الاانه مع ذلك رای صحیح فی حملیه وان سوای فضل تفسیر وشی عمن النظر - والمشاهدان دارسی اللغه من غیر ابنائها یو لو نهامن العنایة یتعنهم اصولها وتذوق ادبها واکتناه روح ثقافتها ماقد لایو لیه معظم ابنائها فکان ذلك قویا دفع العجم من الفرس-وغیر هم علی التصنیف والتا لیف للا حاطة بالاصول و الفروع وهنا ك حافزا اخریتعلق بیعة الفرس العنصریة وهموان الفرس من الاریین والعرب من الساسیین ومن خصائص الروح الار یه انها امیل الی الخلق والا بداع من الروح السا میة .

وقد حاول الخلفاء ان یقضو اعلی الفارسیة فی افغانستان وایران فابطلت الکتابة بها واصبحت لغة القرآن لغة الا دارة واقیمت لغة العلم والدین والشعر والمعبره عن کل فکره لم یکن فی الامکان ان تستاصل منها ثم وجود سلبها الی البلا ط والادب الا ان الفارسیة لم یکن لها کیان ادبی یذکر ا لی جانب العر بیة فی ذلك العصر وان شریك الفاظ وعبارات منها الی شعر عر بی غیران ا لتطو ر حکم ا للغه الفارسیة حکمة لکل شیء ففی اوایل القرن الثالث الهجری نشأ فی وسط اسیا خراسان وهی افغانستان الیوم لغة ادبیه تسمی فی مختلف المصادر در التاریخیة والادبیه نسبه الی (دره) بمعنی الباب فی الفارسیة والمراد به باب القصر او (دره) والمراد بها لغة اهل الودیان والجبال و ظل اسم هذه ا للغة یطلق علی الفارسیة الا دبیة ولاسیما فی المدة بین ا لقرن الثالث و الخا مس ا لهجری و قد فسرن هذه الکلمة تفا سیر شتی یورد ها صاحب برهان قاطع .

ودخل الفار سیة کثیر من الا لفاظ العر بیه ومنها الفاظ یتعذ ر وجود فارسیة اکثر ها کالمسلم والمؤمن والمنا فق والفاسق والز کاة والحج-والقرآن.. والطلاق-والقبلة والمنارة وابلیس والمحراب والتیمم وقد عقد الثعالبی فی کتابه فقه اللغه فصلا بعنوان (فصل فی سیا قة اسماء فا رسیتها منسبه وعر بیتها محکیه مستعمله ونحن هنا نورد بعضاً منها لابداء الرای فیها ومنها الخلیفة و الامیر و ا لوزیر و ا لقا ضی و السا قی والحلال والحرام والعا شق والحبیب واللطیف. کما ان کثیر ا من الا لفاظ والکلمات الفارسیة دخلت اللغة العر بیة مثل بستان ونرجس وجلنار ،اصل هذه الکلمات فی الفارسیة بوستان ونرگس وگل نار-اما البنفسج فاصله بنفشه والمسك اصله مشك فی الفارسیة والسروال عند العرب ا صله شلوا رعند ا لفرس- و ا لسر د ا ب بمعنی با رد بمعنی ا لماء . ا ما ا لکعك ففار سیة کیك والساذج فی العر بیة اصله ساده فی الفارسیة ولدینا امثلة لشرب بعض الا لفاظ الفارسیة فی الشعر العربی قال اسحق الموصلی .

(c) ketabton.com: The Digital Library

اذ اما کنت یوما فی شجاها * فقل للعبد یسقی القوم پرا

و«پر» فی الفارسیه بمعنی ملیان .

وقد عاش ابو العلاء الفرس خالطهم اشد الممخالطة حین رحل الی بغداد حتی دخلت الفاظ فارسیه فی شعره فقال فی اللزوسیات .

اذا قیل لك اجنش الله مولاك «فقل آری» .

و آری فی الفارسیة بمعنی و قال القایل .

شیئان عجیبان هما ابرد من یخ .

شیخ یتصابی و صبی یتشیخ .

والیخ هو الثلج فی الدریه .

وهکذا تاثر کل من الادبین العربی والافغانی بالاخر فلو تصفحنا دواوین شعراء العرب والکتب الادبیة وخاصة بعد سقوط الدولة الاموية وجدنا هاتز خر بمظاهر الحضارة الافغانیه و لوجدنا هذه المظاهر ممثله فی الخیال و الفکر و المواهب و الفنون المختلفه ولو جدنا ها ملیئة بالوان جدیدة من الادب کالادب الزهد و التصوف و المقامات و القصص و غیرها .

و هکذا تاثرت لغتنا و ادبنا باللغة العربیه وادابها متفشت الفاظها و تراکیبها فی لغاتنا وادابنا فلن تجد صفحه مکتوبه بالدریه تخلو من الالفاظ العربیة و کذلك لغة التخاطب و هکذا اخذنا الاوزان العربیة لشعرنا بل وقال شعرائنا شعرا باللغة العربیة و برعوا فیه حتی کتبوا قواعد اللغة من الصرف والنحو ونقد الادب من البلاغه وفنونها مالا یستغنی عنه احد . ونتج عن هذا التغاء الدریه والعربیه جمیعا فی السنة بعض من شعراء وبلغاء الافغانی یعرفون باصحاب اللسانین لانهم عبروا بالدریه والعربیة وبذلك تواکیت اللغتان وارتبطا بثقافة اسلامیه موحدة لم تکد تغایر جوانبها الا فی الصورة ولا شك ان هذا اقرب القرب بین اللغتین واتم الاندماج بین الشعبین (۱)

وهذه الظاهرة تبعثنا علی الجزم بان الفارسیه و العربیه کانتا فی کفتی میزان ان رجحت احدهما شالت الاخری ومنذ عهد الخلفاء الراشدین الی عهد السلطان المحمود الغزنوی کان تدوین اوامر الدولة والرسائل الدیوانیه بالعربیه (۲) حتی کان من ابی نصر الکندری وزیر آلپ ارسلان السلجوقی ان اتت باصدار القوانین والمنشورات بالفارسیة .

۱ـ العرب والفرس للدکتور حسین مجیب المصری ومقال للاستاذ محمد کبیر الافغانی نشر فی مجلة الشریعة ـ جامعة کابول (۲) المرجع المذکور .

(c) ketabton.com: The Digital Library

وحقيق با لذكران الا مارات الفارسيه التى قامت فى خراسان افغانستان اليوم منذ القرن الثالث الهجرى ودامت الى نهاية القران الخامس هى التى ازدهرت اللغة الدريه فيها. و اخذت افغانستان تستقل شيئا فشيئا ايام خلافة المامون بيد طاهر ذى اليمينين حاكم خراسان موسس الاسرة الطاهرية وهى من الاسراء الافغانية العربيه المشهوره بعلمها وفضلها وكان موطن هذه الاسرة الاصلى هو فوشنج (زندجان) من اعمال هرات و جاءت بعدها الاسرة الصفاريه فى منتصف القرن الثالث الهجرى ومن بعدها الاسرة السامانيه و نعلم جيدا ان لكل عمل عكسه و لكل صوت صدى فكان تعصب الامويين قد اثار التعصب القومى لدى البلاد المفتوحه فى مجردما احست هذه البلاد بشىء من الاستقلال اخذت فى احياء مدنيتها من جديد فاخذت الاداب اللغة الدرية تجىء فى افغانستان من جديد

وكان عهد الاسره الطاهريه بداية لنمو الاداب القومية فى بخارا وغزنة ونشابور وكان حنظلة الباد غيسى من الشعراء العهد الطاهرى كان شاعرا مجيدا عبارته تحاكى فى عذوبتها ماء الكوثر الزلال كما كان شعره يحاكى فى لطفه ورقته نسيم الشمال ويروى ومن مسعره البستان الاتيان .

يارم سپند گرچه برآتش همى فگند ز بهر چشم تا نرسد مرو را گزند

اورا سپند وآتش نايد همى بكار باروى همچو آتش وباخال چون سپند (۱)

والعربيه من كل هذا لم يضعف شانها بل كان لها الرجحان على الفارسية من حيث كونها لغة تاليف وتصنيف والانتاج الادبى فيها اكثر من الفارسية ويدل على ذلك مولفات ابوالفتح البستى المتوفى القرن الرابع الهجرى وهو صاحب ديوانين احدهما بالعربيه و الاخر بالدريه وقد اشتغل بالكتابة لصاحب بست اسم ولاية من ولايات افغانستان المشهوره بهلمند الان خصصه صاحب اليتيمة بسبع و عشرين صفحة من كتابه اورد فيها الامثله من نظمه ونثره البستى كاتبا ماهرا و اديبا بارعا وشاعرا صاحب قريحه فياضه كان يجيد الشعر باللغتين العربية و الدرية و عدا هذا قد برع البستى فى المحسنات البديعية وخاصة فى الجناس ويعتبر صاحب مدرسته فيه يقول الثعالبى (و هو صاحب الطريقة الانيقه فى التجنيس الانيس البديع التاسيس وكان يسميه المتشابه ويأتى فيه بكل طريقة لطيفه (۲)

والنهضة الادبيه فى عهد الدولة السامانية فاليها يرجع الفضل فى تشجيع ادباء الفرس رغبة فى احياء اللغة الفارسيه و النهوض بادابها بجانب ادب اللغة العربيه و يروى التاريخ ان امراء

۱- لباب الالباب ج ۲ — (۲) الاستاد محمد كبير الافغانى فى مقال له نشر فى مجلة الشريعة تحت عنوان رجال من الافغان صنعوا التاريخ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

الدولة السامانية كانوا اولى قوة وباس شديدوميل قوى الى ممارسه الحروب والاشتراك فى النضال وانهم ظهروافى اول امرهم فى بلاد ماوراء النهر واستقلوابها ثم استولواعلى خراسان وعلى جزء من اراضى شمال ايران الشرقى وتغلبواعلى اخراسراعلدولة الصفاريه، طاهر بن محمد بن عمرو بن الليث ثم قضواعلى البقعة الباقيةمن ملكهم سنة ۲۹۰ هـ والتف حول هذه الاسرة نخبةمن المؤرخين والشعراء يدوقون انتصار اتهم و يتغنون بفاخرهم وكان كثيرمن شعرائهم يجيدون الشعربالفارسية او بالعربية و منهم من نظم الشعر بالعربيةومنهم من نظم من الشعر بالمغتين معا و قد ترجم العوفى لثمانيه وعشرين من هؤلاء الشعراء ومن اشهرهم ابو شكور البلخى كان معاصر النوح بن نصر و يعده المورخ الادب الفارسى من مبتكرى النظام الشعرى المسمى بالمثنوى الذى درج الشعراء على اتباعه فى القرون التالية فى الشعرا لفلسفى والتصوفى بوجه خاص ومن مثنو ياته هذا المثنوى .

درختى كه تلخش بود گوهرا اگر چرب وشيرين دهى مرورا

همان ميوه تلخ آرد پديد ازوچرب وشيرين نخواهى چشيد

ان الشجره المره فى جوهرها لو سقيتها سمنا و عسلالا خرجت ثمره مرة كذلك ولن تذوق منها شيئا من السمن و العسل .

ومنهم الرودكى وهو بحق زعيم شعراء عصره و يذهب البلعمى و زير احمدبن اسماعيل بن احمد السامانى الى ابعدمن هذا فيقول ان الرودكى شاعر لانظير له بين شعراء العرب والعجم وكان ذاطبع كريم وذهن مستقيم وانه من اساتذه فن الشعروقد ترجم كتاب كليلةودمنةا لى الفارسية شعرا ولامير نصر بن احمد عليه ايا و بيضا و يقول العوفى:(۱)

ولد الرودكى بقرية رودك على مقربه من سمرقند ومع انه ولد اعمى فقد كان حادا الذكاء سريع الفهم، حفظ القرآن كله وهوفى الثامنه ثم تعلم القراات ومارس الشعر فكان يصوغ المعانى الدقيقة فى عبارات رقيقة فاشتد اقبال الناس عليه وزادت رغبتهم فى الاتصال به والتودد اليه وقد منحه الله صوتا رخيما خلابا ولحسن صوته توجهت همته الى تعلم فن الغناء والموسيقى ونبغ الرودكى وذاع امره فى طول البلاد وعرضها واستدعاه اليه الامير نصر بن احمد السامانى امير خراسان وقربه من يجلسه الخاص وفى ذلك يقول الرشيدى .

---

۱ - لباب الالباب

(c) ketabton.com: The Digital Library

گرسری یابد بعالم کس بنیکو شاعری رودکی را بر سران شاعران زیبد سری

شعر اورامن شمردم سیزده وصدهزار هم‌فزون‌آید اگر چون‌آنکه باید بشمری

و یقول الاستاد حمدالله المستوفی فی کتابه تاریخ گزیده(۱) ان الامیر نصر بن احمدالسامانی حین وصل الی دارالملک بهرات بعدان خصصت له خراسان بامرها هنا لك طاب له المقام و ناسب طبعه هواء تلك المدینة التی کانت کالفردوس فی جمال منظرها وحسن جوها و اعتدال هوائها وکان الامیر یطوف بانحاء تلك المیضه و بضراحیها یستمتع تجریف المدینة الملیء بالخیرات و بربیع سرخس وحسیف جبال بادغیس،وکان من نتایج ذلك ان نسی الامیر دارالملك ببخاری التی هی العاصمة الاولی للدولة السامانیة ومل امراء الدولة وارکان السلطنة طول الاقامة بهرات وشموا بعد عن بخاری التی بها اوطانهم ومساکنهم وضیاعهم وعقاراتهم منذ القدم » .

و اعیتهم الحیل فی حمل الامیر علی السفر الی بخاری فاستعانوا فی اخر الامر بالاستاد الرودکی وطلبوا الیه ان ینتهز فرصة اجتماعیة بالامیر فی مجلس من مجالس الانس فیحرضه علی السفر الی بخاری وقام الرودکی بماطلب الیه وانتهز فرصة اجتماع الامیر بارباب الدولة فی مجلس الشراب فانشد بین یدیه علی البدیهة قصیدة یشید فیها بذکر بخاری وطیب هوائها و یرفع من شأنها حتی یجعلها مثل جنة الفردوس وکان من هذه القصیدة الابیات التالیه .

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی

ریگ آمو بادرشتیهای او زیر پاچون پرنیان آید همی

آب جیحون وشگرفیهای او خنگ مارا تامیان آید همی

وهی قصیدة طویلة لایتسع المقام لذکرها وانما یفینها انما وقعت موقعا حسنا لدی الامیر فما ان سمعها حتی سارع الی اعتلاء جواده وانطلق لا یلوی علی احد ولا یاء به بشیء وجد فی السفر معتزما العودة الی بخاری .

ومنهم الدقیقی البلخی عاش فی عهد الدولة السامانیه وبدأ بنظم الشاهنامه (بسفر الملوك) و نظم منه نحو الف بیت وجاء الفردوسی فاکمله فی عهد الدولة الغزنویة و قد وصل فی نظمه الی عصر زردشت وبینما کان ینظم قصة زردشت و یثنی علیه وینوه بانتشار دیانه ازوثب علیه غلامه التر کی المحبوب وقتله حوالی سنه ۳۷۰ ه ویقال فی سبب بیان هذا القتل ان الدقیقی کان متهما

(۱) تاریخ گزیده وندتم تالیفه سنه ۷۳۰ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

بالزندقه اذ کان یظهر الاسلام ویبطن المجوسیته(۱) ویستدل متهموه علی زندقه بقصیدة ورد یفها.

دقیقی چار خصلت برگزیده بگیتی از همه خوبی وزشتی
اب یاقوت رنگ ونالهٔ چنگ می خون رنگ و دین زردشتی

قداختار الدقیقی اربعة اشیاء من کل ماهو حسن او قبیح فی العالم ـ ثغریاقوتی اللون ونغمة الرباب وخمرفی لون الدم ودین زردشت ـ ومع ان هذه الابیات لاتوجد فی اشهر الکتب الادب الدری شعرا لدقیقی ارق من نغمات الطبول وادق من اسلات الات الطرب وقد لقبوه بالدقیقی وهولباب الالباب فلیس من البعید ان تکون من نظم الدقیقی ویقول العوفی فی وصف الدقیقی (۲) ان شعر الدقیقی ارق من نغمات الطبول وادق من اسلات الات الطرب وقد لقبوه بالدقیقی لدقة معانیه ورقه الفاظه.

ومن الواجب أن ننبه القاری الی ان قرض الشعر وابتکار المعانی الشعریة لم یکن المظهر الوحید للنهضة الادبیة القومیة فی عصرآل سامان بل کان لها مظاهر اخری ومنها ترجمة اسفر اوالنثر العربی الی الدریة نثرا او شعراً وقد اشرنا الی ترجمة الرودکی لکتاب کلیة ودمنة الی الفارسیة والی ترجمة تاریخ الطبری الی الفارسیة نثرا وقدتمت هذه الترجمة علی ید الوزیر ابی علی محمد البلخی سنه (۳۵۲ ه) هومن المرجح ان ترجمه موجده لتفسیر تاریخ الطبری للقرآن الکریم الی الفارسیة ظهرت فی ذلك العصر وقدتمت علی ایدی فریق من علماء خراسان (افغانستان الیوم) کماظهرفی نفس الوقت کتابان اخران: الاول فی فن الصیدله، یسمی «کتاب الابنیة عن حقایق الادویة» الفه حوالی ۳۶۲، ابومنصور موفق الهروی یوجد نسخة خطیة منها بیانا تاریخها شوال سنه ۴۴۷ ه وتعد هذه النسخة اقدام مایوجد من المخطوطات الفارسیة اما تفسیر القرآن فلا یوجد الا الجزء الثانی منه وهو مخطوط بمکتبة جامعه کیمبرج.

وقدترعرعت ادب الدری والقومی الافغانیین قمه اوجه وزهروه سنامه فی عهد الدوله الغزنویة وقداسس هذه الدوله الامیر ناصر الدین ابوالمظفر سبکتگین وجعل عاصمتها غزنه احد محافظات افغانستان المشهوره وورث ابوالقاسم محمود بن سبکتگین هذه المملکة عن ابیه واتخذها قاعدة حربیة بدأ منها غزواته للاقالیم المجاورة لها ولم یلبث ان اصبح بسرعته غیر عادیة سلطاناً عظیماً یملك امپراطوریه عظیمة مسیحة الارجاء امتدت من لاهور الی اصفهان. وکانت فتوحه من اسباب انتشار الاسلام فی الهند والسند وکانت له کلمة مسموعة لدی خلفاء بغداد مما بان الدولة البویهیة وهو اول من لقب

۱ـ راجع بهارستان جامی عند الکلام علی الدقیقی (۲) لباب الالباب ج ۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسلطان وخلع عليه الخليفة القادر لقب يمين الدولة ووالى امير المومنين. و يعد السلطان محمود فى مقدمة ابطال الاسلام الحاملين للواء المذ يعين لتعاليمه فى ربوع السند والهند وله مع ذلك على الادب الدرى فضل لاينكرو مآثر لاتزال تذكر فتشكو وقد بذل جهده فى ان يجمع حوله فى ايام غزه وسلطانه اكبر عدد ممكن من الشعراء والفلاسفة والمؤرخين ويقربهم اليه بجميع الوسايل الممكنة لديه وكان ممن ازدان بهم مجلس هذا (الاثار الباقيه) و(تاريخ الهند) المتوفى سنه ۴۳۰، و الامام ابومنصور الثعالبى (۳۵۰—۴۲۹) صاحب كتاب (يتيمة الدهر) و (فقه اللغة) وقد حاول ان يقرب اليه الرئيس اباعلى بن سينا البلخى الفيلسوف القدير والطبيب الفذ ولكن لم يفلح. ومما يدل على عناية السلطان بامرا لشعر والشعراء رواه المورخون انه كان يسير فى ركابه اربعمائة شاعر فى مقدمتهم ابوالقاسم حسن بن احمد العنصرى ومنهم عبدالعزيز بن منصور العسجدى، ابوالحسن على الفرخى ولكل من هؤلاء تاريخ حافل بالمفاخر واشعار جيده فى غزوات و جولاته وفى عهده رحل ابوالقاسم حسن بن على بن شرفتاه الطوسى مدينة من مدن ايران الحاليه الى غزنه واتصل بحضرة السلطان محمود الغزنوى وكان من ملازمى السلطان فى ذلك العصر العنصرى والعسجدى و الفرخى الذين اشرنا اليهم انفا فاحتال الفردوسى حتى دخل عليهم و هم جالسون يتجاذبون اطراف الحديث فى الشعر و الأدب فنظروا اليه نظر الاحتقار و الازدراء فقال له زعيمهم العنصرى ايها الاخ نحن شعراء السلطان و ليس لاحد ان يجالسنا الا اذا كان شاعراً مجيدا فسينظم كل منا مصراعا من روى واحد و قافية واحدة فاذا استطعت ان تقفى على اثارنا و تأتى بالمصراع الرابع المكمل للربا عى نسمح لك بمصاحبتنا فاجابه الفردوسى الى ذلك وتعهد العنصرى اختيار روى من السهل نظم ثلاث منظرات منه ومن الصعب نظم الشطره الرابعة و فقا له، فقال.

چون عارض تو ماه نباشد روشن — ثم قال العسجدى

مانند رخت گل نبود در گلشن — ثم قال الفرخى

مژگانت گذرهمى كند از جوشن — فقال الفردوسى على ارتجال:

مانند سنان گيو در جنگ پشن.

واعجب الشعراء باجابة الفردوسى وسالوه عن شرح ما اشر اليه فى مصراعه من الحوادث التاريخية فاجابهم بما امرهم ويرهن لهم على غزاره مادته ومعرفته بتاريخ الفرس واساطيرهم القديمة مما كان

(c) ketabton.com: The Digital Library

من العنصری الأن تقدم من السلطان وقص علیه القصة ثم قال له انا نناقد عثر نا علی شا عر قد یر یستطیع أن یکمل مابدأ الدقیقی ووقع الخیرمر قعاحسنالدی السلطان ولکنه اختاران یختبرالفردوسی بنفسه فقال للفردوسی دعه ینظم نظم علی البدیهه عده ابیات فی مدح السلطا ن کا ن منها قو له

چو کودک لب ازشیر مادر بشست به گهواره محمود گوید نخست .

ای حینما یغسل الرضیع شفتیه من لبن أ ن یلهج بعظمه محمود اولا وقبل کل شیء. و سرا السلطان بهذا البیت وامرا لفر دوسی آن یعکف علی نظم الشا هنامه فمکث فی غز نةاربع سنوات ثم ذ هب الی وطنه وجدفی نظم الشاهنامه مته ثلاثین سنة فا کمله و نفحسه سنه (۴۰۰) ه وقد وقع فی ستین الف بیت ثم رحل الی غز نه ومعه راویه ابود لف و قد سا عده حظه هذه المره فحظی بعطف الا ستاد ابی القاسم احمدبن الحسن المیمندی کبیروزر اء السلطان فقدرالکتاب حسن قد ره و تو صل بماله من منزله لدی السلطان الی ا تلیفت نظره ا لی مقد ره الفر د وسی و یر غبه فی کتا به الجلیل الشان وسرا لسلطان بالشاعر و اعجب بما صنعت ید اه .

ولکن لسؤ حظ الفردوسی کان للوزیر اعداء یحا ربون ویحا ولون آن یلقی بینه وبین السلطا ن العداوة و البغضاء واتفق آ ن شاورهم السلطان فی مقدار المنحة التی یقدمها للفردوسی مکافاة له علی عمله فاشاروا علیه آن یمنحه خمسین الف درهم ثم عادوا فاستکثروذلک وافهموا السلطان ان الفردوسی لا یستحق ذلک لانه معتزلی شیعی من الرافضة وبرهنوا علی اعتزاله بقوله فی استحاله لقاء الله تعالی .

به بینند گا ن آ فر ینده را نه بینی مر نجان دوبیننده را

من تری الباری بعینین فاسترحا ورح فاطر یک.

وبرهنو علی تشیعه بقوله:

خر د مند گیتی چو د ریا نها د برا نگیخته موج ا ز و تند با د
چو هفتا د کشتی د ر و سا خته همه با د با نها بر ا فرا ختة
میانه یکی خوب کشتی عر و س بر آر ا سته همچو چشم عر و س
پیمبر بو د ا ندرو ن با علی همه ا هل بیت و نبی و و صی
ا گر خلد خو ا هی به دیگر سرای به نز د نبی ووصی گیر جا ی
گر ت زین بد آید گنا ه منست چنین دان و ا ین را ه را منست
برین زا د م وهم بر ین بگذ ر م یقین د آ ن که چنان پی حیدر م

(c) ketabton.com: The Digital Library

فا لفردوسی یشیر فی هذه الا بیات الی ان الجنه لایمکن الوصول الیهاالا بمحبة النبی ووصیه و هوعلی «کرم الله وجهه ورضی الله عنه» ولم یشرالی ذکرالخلفاء الاخرین .

و حینما سمع السلطان ذلک وهومتمسک بمذهب اهل السنة اصغی الی حدیث هؤلاء الوشاة اشتدبه الغیظفاستمع الی نصحهم وقدقدره علی ان لامکافیء الفردوسی الا بعشرین الف درهم. وعلم الفردوسی بهذه المؤامره فشعریخبه الرجاء وسوءالمنقلب ثم فرهاربا الی هرات ومنها الی طوس ومعه کتابه وهنا نظم قصیدة یهوبها السلطان ومنها هذه الابیات :

مرا غمز کردند کان پر سخن — پیمبر نبی و علی شد کهن
اگر مهر شان من حکایت کنم — چو محمود را صد حمایت کنم
پرستار زاده نیاید بکار — وگر چندباشد پدر شهریار
چون اندر تبارش بزرگی نبود — ندانست نام بزرگان شنود

والقصه طویله والمقام یقتضی الایجا زفاضرب صفحاعن بقیه القصه.

وکان عصرالغزنویین عصرالنهضه فاخذت الاداب القومیه تستقظ من تومها العمیق غیران یقظتهالم تکن تامه

فقطاضطرت الی ان تقتبس من العربیه کثیرمن الالفاظ والعبارات واطلق الشعراء والکتاب لانفسهم الحریةفی ذلك الا قتباس فنسوعوالانفسم استعمال ای کلمةعربیه فصیحةدون قیدولاشرط واقتباس کل ماارادوا اقتباسیه من الایات القرآنیة والاحادیث النبویه والحکم والامثال العربیة دون ان تترجم ولم یقف الامر عندهذا الحد بل انهم استخدموا فی اشعارهم بجوار الشعر العربی و اولا نهم وزادوا علیها وغیروا فیها بعض التغییروا ستحدثوا صور شعریة جدیدةفی مقدمتیهاالمثنوی والرباعی .

و المعروف ان شعراء الافغان قدیرعوافی التلاعب بالالفاظ سواء فی شعرهم العربی او الفارسی ولاریب ان من تیصفح اشعار العهد الغزنوی یجد فیها اثار نهضة و اضحةالمعالم وفیها تجدیدوفیها قوه وفیها اغراء علی الجهاد و المقدس والحروب ضد المظالم والوثنیة والمجوسیة ولکنه مع ذلك یجد معظم جهود الشعراءفی ذلك العصرقداتجهت الی المدح اکثر مما اتجه الی غرض اخر من اغراض الشعروکان للشعر فی هذا العصر مییزات اهمها:

(۱) ظهور القصاید الطوال. (۲) مزید اهتمام الشعر بنظم الملاحم و الاساطیر الوطنیة واطول هذه الملاحم شاهنامه الفردوسی. (۳) ظهور المناظرات الشعریةوهی من الصور الشعریه

(c) ketabton.com: The Digital Library

التی لم تعهد هامن قبل.(۴)ظهور نوع من القصاید ستعی اللمعات والملمع قصیدة یتوفي فیها الشاعر نظم بیت بالعربیة یلیه اخر بالفارسیة اوالعکس مع مراعاة انسجام المعانی.(۵)ولع الشعراء بالدقه فی وصف الفواکه وغیر هامماتخرجه الارض او تصنعه ید الانسان فقدوصفوا التین والبطیخ والورد والتمعه .

وقدا ختتم مقالی بالعهد الغزنوي لان المقام لا یتسع لاکثر من هذا والعهود المتأخرة من ما بین القرن الخامس الی الوقت الحاضره یقتضی ولو بصفة عابره کتبا اوا سفارا کما ان لمحة سریعة عن الشعروالشعراء فی القرون الاربعة لم تکن الا قطره بحرااو رملا من صحراء شاسعة الاطراسترامیه الاکتاف و هذا القدر الیسیر المتواضع من المقال ان دل علی شیءفقددل علی ان الحضارة الافغانیةفی مختلف الفنون والعلوم عبر القرون والاعصارالاسلامیه قداستزجت بالحضارة الاسلامیة استزاجا عمیقاً و التقی الفکر العربی والافغانی علی مر العصور فاستفاد هذا من ذلک واستزجا سویاوقد مافی النهایةترائا انسانیارا ئعافی مختلف الفنون و العلوم لاتزال البشریة تنعم بثمرا ئها الی الیوم.والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته .

(c) ketabton.com: The Digital Library

الفارابي

المعلم الثاني والفيلسوف الموسيقي

الذي عاش للعلم وانقطع للفلسفة

ولدالفارابي عام (٢٥٩)هـ وتوفي سنه (٣٣٩هـ) من عمر يناهز ثمانين سنه .. فاذن العصرالعباسي الثاني الذي عاش فيه الفارابي ومات عصر تعددت فيه الحركات السياسيه، تعدد الحركات الدينيه سواء بسواء .

اختلف المؤرخون في نسب الفارابي فقال ابن خلكان في كتابه «وفيات الاعيان» ان اسمه ابو نصر محمد بن طرخان بن اوزلغ واتفق معه المورخ البيهقي . الا ان ابن النديم في كتابه «الفهرست» يقول ان اسمه ابو نصر محمد بن محمد بن طرخان. وواضح من هذا ان المؤرخين قد اتفقوا على اسمه وان كانوا قد اختلفوا في ذكر نسبه واسم ابيه .. فقال واجميعهم ان اسمه «محمد».

وقد اتفق اغلب المترجمين للفارابي على انه تركي الاصل ولكن ابن ابي اصيبعه ذكر ان والده كان قائد جيش وهو فارسي المنتسب .

ينسب الفارابي الى بلدة فاراب . . . ولكن صاحب الفهرست قال انه من بلدة فاريان من ارض خراسان .

كان الفارابي يهوى التنقل والاسفار . ولكن المؤرخين لم يذكروا عن رحلاته الا بعد ان بلغ من الخمسين . . اضف الى ذلك ان طفولته وشبابه فتره غامضه قد يجلوها كشف علمي . قد نشأ هذا الرجل على

(c) ketabton.com: The Digital Library

ثقافه،لغویه،دینیه، فقدافبل علي العلوم الاسلامیه من فقه وحدیث وتفسیر ... و تعلم اللغه العربیه و الترکیه و الفارسیه (۱) اغترف الفارابی قسطاً من الدراسات العقلیه المحیطه به من ریاضه وفلسفه...وتداشارالی ذلك ابن ابی اصیبعه انه عني بدراسه الطب عنایه خاصه...ووراء البحث عن الدراسات العقلیه رحل الفارابی الی بغداد ودرس المنطق هناك علی یدامام المناطقه ابی بشرمتی بن یونس بعدان اتقن اللغه العربیه.(۲) وکان دخول المعلم الثانی مدینه بغدادحوالی سنه (۳۱۰) ه و عمره حینئذ یقارب الخمسین سنه . . . وبهذا تبدأ المرحله الثانیه من حیاة الفارابی مرحله النضج الکامل والتاثیر فیمن یتصل به.وفی بغدادالتقی باللغویین والمناطقه و کماقلنا بانه درس المنطق علی ابی بشرمتی بن یونس وسالبث الفارابی ان تفوقه و بز علیه.

توجه ابونصرالی حران فاخذ المنطق ایضاعن یوحنابن حیلان،و لقد «سمی بالمعلم الثانی لماانتهی الیه من منزله ممتازه ورفیعه» وقد تتلمذ علی یده یحیی بن عدی المنطقی المعروف.

وهنا یعودالفارابی مرة اخری الی مدینه بغداد کما یذکر بن خلکان فی کتابه-فقرا بهاعلوم الفلسفه کمااقبل علی التهام کتب ارسطو مستخرجاً معانیها بعد أن قرأها عدة مرات ... ولقد وجد علی کتاب النفس لارسطو عبارة بخطه هی:« انی قرأت هذا الکتاب مائه مره»ویقال بانه قرأ کتاب «السماع الطبیعی» لارسطو اربعین مرة،و ماأزال محتاجاً الی معاودة قراءته» وحسب روایه ابن-خلکان ان الفارابی الف معظم کتبه فی بغداد...والذی اراه ان هذه الروایه صحیحه و صادقة لان هذا النابغه قضی فی بلدة بغداد ما یقرب من عشرین عاماً فی سن نضجه العلمی . . .

وبعد ان قضی المعلم الثانی هذه الفترة فی بغدادتوجه الی حلب وعاش فی کنف سیف الدوله الحمدانی .. والتقی فی بلاطه بعلماء الاسلام من کل جنس وثقافه،لغویین وادباء وفلاسفه .(۳)

ولم یکن الفارابی بالرجل الذی تغریه زخرفة الدنیا ومظاهرها بل انه قضی حیاته کلها فی تقشف من العیش و کان یاکل بعرق جبینه . . ومما یذکر عنه انه کان یعمل ناطوراً فی الفتره التی ذهب بها الی دمشق . . والشیء البارز فی حیاته هو انقطاعه للتالیف والتعلیم و حبه الاسفار،فقد سافرعدة مرات الی مصرو دمشق وانتقل من مسقط راسه الی بغداد ومنها الی حران ثم رجع الیها

---

(۱) فیلسوف العرب والمعلم الثانی، مصطفی عبدالرازق ص ۵۵—۵۶

۲ - المرجع السابق

۳ -المرجع السابق . .

(c) ketabton.com: The Digital Library

وهكذا. كانت وفاة هذا الفيلسوف والاديب والموسيقى العبقرى فى مدينة دمشق سنه ٣٣٩ هـ. هو قد كرمه سيف الدوله الحمدانى بان صلى على جثمانه مع بعض خواصه و دفنه فى دمشق و كانت وفاة الفارابى وفاة طبيعيه كما ذكر اكثر المؤرخين وقد خالفهم فى ذلك المؤرخ البيهقى فى كتابه «تاريخ الحكماء» فذكر ان بعض قطاع الطرق قتلوه فى اثناء رحلته من دمشق الى عسقلان.

الا ان الشيخ مصطفى عبد الرازق فى كتابه «فيلسوف العرب والمعلم الثانى» ينكر هذه الرواية و يقول «لو صحت حكايه قتل الفارابى لاشار اليها من ترجموا له ممن كان زمنهم قريباً من زمنه كابى الحسن على المسعودى المتوفى سنه ٣٤٦ هـ»(١)

الفارابى الشاعر:

روى ابن خلكان فى «وفيات الاعيان» وابن ابى اصيبعه فى «عيون الانباء فى طبقات الاطباء جزو ٢ ص ١٣٨، القاهره سنه ١٨٨٢ م» ان هناك بعض ابيات وقصائد تنسب الى الفارابى فقد روى ابن خلكان هذه الابيات:

اخى خل حيزذى باطل — وكن للحقائق فى حيز
فما الدار دار مقام لنا — وما المرء فى الارض بالمعجز
ينافس هذا لهذا على — اقل من الكلم الموجز
وهل نحن الا خطوط وقعن — على نقطه وقع مستوفز
محيط السموات اولى بنا — فما ذا التنافس فى مركز

وهذه الابيات رواها ايضاً ابن ابي اصيبعه(٢) ولكن ابن خلكان نفسه يشك فى نسبتها الى الفارابى. وقد ذكر ابن ابى اصيبعه بعضى ابيات شعر يه ضمن دعاء اورده على لسان الفارابى، هى:

يا علة الاشياء جمعاً والذى — كانت به عن فيضه المتفجر
رب السموات الطباق ومركز — فى وسطهن من الثرى و الانجر
انى دعوتك مستجيراً مذنباً — فاغفر خطيئة مذنب و مقصر
هذب بفيض منك رب الكل من — كدر الطبيعة و العناصر عنصرى

وروى ايضاً هذه الابيات:

لما رايت الزمان نكساً — وليس فى الصحبة انتفاع
كل رئيس به ملال — وكل راس به صداع
لزمت بيتى وصفت عرضاً — به من العزة اقتناع

(١) وفيات الاعيان لابن خلكان ص ١٠٢ ج ٢

(٢) عيون الانباء لابن ابى اصيبعه ص ١٣٨ ج ٢

(c) ketabton.com: The Digital Library

اشرب مما اقتنیت راحاً لها علی راحتی شعاع

لی من قوارير هاند اسی ومن قراقير ها سماع

و اجتنی من حدیث قوم قد اقفرت منهم البقاع

وردت هذه الابیات فی «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» لابن ابی اصیبعه ص ۱۲۷-۱۳۸ جزء ۲.

و اشار الشیخ مصطفی عبدالرازق فی کتاب «فیلسوف العرب والمعلم الثانی : ص ۶۶ بعض ابیات شعریه للفارابی هی :

بزجاجتین قطعت عمری و علیها عولت امری

فزجاجة ملئت بحبر و زجاجة ملئت بخمر

فبذی ادون حکمتی و بذی ازیل هموم صدری

و مع ذلك نحن نشك بصدق هذه الاخبار عن فیلسوفنا الفارابی، هذه الابیات من نظمه ام من نظم غیره؟ و قد یکون للفارابی شعر یتفق مع ما کان علیه من منزلة علمیه وخلقیه وقد اشار الی ذلك الاستاذ مصطفی عبدالرازق معلقاً بقوله: «نحن نشك فی صحة معظم هذا الشعر ان یکون للفارابی لما فی اسلوبه من تکلف ینبو عنه اسلوب فیلسوفنا و طبعه و لما فی معانیه من تبرم بالحیاة والناس واستهتار بالشراب»

اسلوب الفارابی :

واسلوب الفارابی دقیق مرکز لیس فیه تکرار و لا ترادف و هو یعتنی باللفظ و العباره و یعطی اغزر المعانی فی جمل مختصره . . وفیلسوفنا شغوف بالمتقابلات فعند ما تخطر له فکره لا بد ان یذکر مقابلها والدلیل علی ذلك کتابه المسمی «رسالة فی جواب مسائل سئل عنها» . واهم شیء عند الفارابی ان یمر علی الامور التی یفترض انها معروفه دون ان یطیل فی شرحها لکنه عند الحدیث عن اساس النظریه ودعامة المذهب یجلی ما غمض ویدلی فیه برایه و خیر مثل علی ذلك رسالته فی اغراض الحکیم . . فی کل مقاله من الکتاب الموسوم بالحروف. والجمع والتعمیم والترتیب و التالیف والتحلیل والترکیب والتفریع والترکیز والتصنیف خاصة من خصائص الفارابی وهدف من اهدافه فی الکتابة واية ذلك رسالته المسماة «ماینبغی ان یقدم قبل تعلم الفلسفه» فهی اشبه

(c) ketabton.com: The Digital Library

یشبه النحو فانه ینبغی آن نفرق بینهما... ففی حین ان النحو تنصب بحوثه علی الالفا ظ من حیث هی ا لفا ظ ویعرض لقوانین اللغات المختلفه باختلاف الشعوب والا جناس، فیضع قوانین کل لغه علی جانب.. فان ا لمنطق انما یتصل با لا لفاظ من حیث انها قوالب للمعانی ویخاطب العقل الانسانی فی کل زما ن ومکا ن فالنحو خا ص والمنطق عام.

و لقدا خذ الفارابی نفسه بتعریب منطق ارسطو و وضعه فی الفاظ تلائم العالم العربی و هو یصرح بذلك فی کتا ب «القیاس الصغیر» فیقو ل فی اوله:

«قصد نا من ذلك فی کتابنا هذا آ ن نبین کیف القیاس، و کیف الاستدلال... ونجعل القوانین التی نثبتها هنا با عیانها ا لا شیاء التی افادنا ها ار سطا لیسی فی صنا عة ا لمنطق.. ونتحري ان تکون ا لعباره عنها فی ا کثر ذلك بالفاظ مشهوره عند اهل اللسان العربی ونستعمل فی ایضاح تلك الاشیاء ا مثله مشهوره عند اهل زماننا ... فانه لیس اقتفاء ارسطا طالیس فی شرح ما کتبه عن القوانین آن نستعمل عباره وامثله باعیا نها... ولیس مقصوده بتلك ا لا مثله و ا لا لفا ظ آن یقتصر با لمتعلم علی معر فتها انفسها فقط ولاان یتطرف الی تفهم ما فی کتبه بتلك الامثله وحدها دون غیرها لکن مقصو ده تعریف الناس تلك القوانین بالامور التی یتفقوا ان تکون اعر ف عند هم.» .

واذا کانت اجزاء المنطق ثمانیه فان انواع القیاس وانواع الا قاویل ا لتی یلتمس بها تصحیح رای مطلو به فی الجمله ثلاثه وانواع الصنائع التي فعلها بعد استکما لها ا ن تستعمل القیا س فی الجمله خمسه :(۱) برهانیه وجدلیه، وسوفسطائیه وخطبیه وشعریه. فالبرهانیه هی التی تفید الیقین. والجدلیه تستعمل فی ایقاع الظن الذی یقترب من الیقین او بتعبیر آخر توقع شبه الیقین عن حسن قصد. و السو فسطا ئیه توهم فیما لیس بحق وتوقع شبه الیقین عن سوء قصد و تضلیل. والخطابیه ترمی الی اقناع الانسان فی ای رای کان اقناعاً قریباً من الظن القوی.. والشعریه هی التی توقع فی النفس التخیل وتسمیلها عن طریق العا طفه (۲)

هذا ویعتمد الفلاسفه والعلماء علی الاستدلال البر هانی ورجال الفرق علی الاقسیه الجدلیه والساسه علی الخطابیه))

۱- احصاء العلوم للفارابی، تحقیق الد کتور عثمان امین ص۶۳، ۶۴

۲- نفس المرجع السابق ص ۶۴، ۶۹.

(c) ketabton.com: The Digital Library

التنجیم عند الفارابی :

و من الطبیعی ان یحکم الفارابی المنطقی بفساد علم احکام النجوم، فلیس من العقل فی شیء ان نعزو کل حادث عارضی او کل شیء غیر مألوف الی فصل الکواکب ونقرنه بها ولئن کان الرواقیون ورجال مدرسه الاسکندرانیه قدقالوا بالتنجیم. فان الفارابی قدانکره کما انکره ارسطو من قبل. فالممکن لاتمکن معرفته معرفه یقینیه وتتحقق خصایص الممکن فی اغلب ما یحدث علی الارض أما العالم العلوی فتختلف طبیعته عن طبیعه العالم السفلی و هو تتبع نوامیس ضروریه فی سیرها وتمنح العالم السفلی من فعلها الخیر فحسب. صحیح أن هناك معرفه برهانیه کامله الیقین فی علم النجوم التعلیمی ولکن هذا شیء والادعاء بان بعض الکواکب یجلب السعاده وبعضها یجلب النحوسه والربطین موت عظیم وخسوف او کسوف اوای شی من هذا لقبیل شیء اخر.. فما هذا الامر الاخیر الامن قبیل دعاوی المنجمین التی یجب الشك فی صحتها فان معرفه خصائص الافلاك وفعلها فی العالم السفلی لایمکن الجزم بها ویکفی آن نعرف آن طبیعه الکواکب واحده و آنها خیره ابداً .

و قد تطرق الفارابی فی فلسفته بشکل مسهب الی تصنیف العلوم و احصاء ها و المیتافیزیقا و قد تناول فی هذا البحث الا خیر وجود الله سبحانه و تعالی وطبیعه الله والعنایه الالهیه والفیض وقد تناول بفلسفته عن العالم وقد بحث بشکل لطیف عن النفس والنفس الانسانیه وخلودها والقوی المؤثره فی النفس سواء کانت قوی محرکه ، او قوی مدرکه او قوی ناطقه. . ثم تناول المعلم الثانی مسأله العقل وقدقسم فیلسوفنا العقل النظری الی عقل هیولانی وعقل بالملکیه وعقل مستفاد وقد أعطی هذا الرجل الا خلاق حقها فی بحوثه وکتاباته و ذکر بان السعاده هی الغایه القصوی التی یشتاقها الانسان واذا کان کل مایسعی الیه الانسان هوفی نظر المعلم الثانی خیروغایه فی الکمال فان السعاده هی أسمی الخیرات جمیعها فبقدر سعی الانسان الی بلوغ الخیر لذاته تکتمل سعادته ثم بحث موضوع المدن الفاضله والمدینه غیر الفاضله. وقد اوضح المعلم الثانی وفسر الاحلام والرؤی الصادقه ولما کانت الاخیره شعبه من شعب النبوة (۱)

ولقد ضرب الفارابی بسهم وافرفی تأویل الامور السمعیه التی وردت فی الدین الاسلامی والذي یعد افکارها خروجاً علی العقیده ففسرها تفسیراً یرضی العقل أحیاناً او یتفق مع قوانین الطبیعه احیاناً اخری.. وقد ضرب مثلین هما تفسیره للوح والقلم وتفسیره للمعجزات .

۱ـ المخیله و صلتها بالوحی والالهام عند الفارابی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

الموسيقى عند الفارابى :

كان الفارابى« وكماذكرت و فى بد اية المقال بانه المعلم الثانى والفيلسوف الموسيقى» موسيقيا بارعا فقد روى ابن خلكان(۱)ان الاله المسماة بالقانون من وضعه وانه اول من ركبها هذاالتركيب . . وحكى ايضاًان الفارابى كان ذات يوم فى مجلس سيف الدوله بن حمدان فقال له سيف الدوله«هل لك فى ان تأكل ؟فقال لا، فهل تشرب؟ فقال لا،فهل تسمع، فقال نعم،فأمر سيف الدوله باحضار القيان فحضر كل ماهر في الصناعة بانواع الملاهى ،فلم يحرك احد منهم آلته الاوعابه ابو نصروقال له: اخطأت فقال له سيف الدوله وهل تحسن فى هذه الصناعه شيئاً؟فقال: نعم، ثم اخرج من وسطه خريطه ففتحها واخرج منها عيداناً وركبها ثم لعب بها فضحك كل من كان فى المجلس، ثم فكها وركبها تركيبا آخر ثم ضرب بهافبكى كل من كان فى المجلس، ثم فكهاوغير تركيبها وضرب بهاضرباً اخر فنام كل من فى المجلس حتى البواب فتركهم نياما وخرج ».

وهذاحق فان للمعلم الثانى باعاً طويلا في الموسيقى.فقدذكرالدكتور فارمر فى كتابه« مصادر الموسيقى العربيه»ذكرن الفارابى ألف كتباً موسيقيه منها: كتاب الموسيقى الكبير وكتاب الايقاعات وفصل عن علم الموسيقى فى كتابه « احصاء العلوم »

وذكر ابن ابى اصيبعه فى (عيون الانباء) (۲) ان كتب الفارابى الموسيقيه هى: كتاب الموسيقى الكبير وقدالفه للوزيرابى جعفر محمد بن القاسم الكرخي وكتاب فى احصاء الايقاع وكلام فى النقله مضافاً الى الايقاع وكلام في الموسيقى» وكتاب الموسيقى الكبير انماجاءت تسميته بهذا الاسم من عند ابن ابي اصيبعه وقدأيده فى ذلك الدكتور فارمروفى الحق انه كتاب كبير ولكن اسمه الحقيقى هو« كتاب صناعة الموسيقى» كمايظهرمن افتتاحيته .

وينقسم الكتاب المذكورالى قسمين :الاول فى المدخل الى صناعة الموسيقى (وقدضنه البعض خطاءانه كتاب مستقل) ويقع فى مقالتين والثانى فى صناعة الموسيقى و يتناول الكلام فى اصول الصناعة وفى الالات المشهورةوفى اصناف الالحان وقدذكر الفارابى فى مقدمته انه ألفه بناءعلى طلب ابى جعفر محمدبن القاسم الكرخى . .

۱ـ وفيات الاعيان ابن خلكان جزء۲ص ۱۰۱-۱۰۲

۲ـ عيون الانباء فى طبقات الاطبأ(ابن ابى اصيبعه جز ۲ ص ۱۳۹ .)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ویعتبر المعلم الثانی علم الموسیقی جزءمن علم التعالیم و یقول عنه انه العلم الذی نعرف به صناعة الالحان وهوقسمان: موسیقی نظریة وموسیقی عملیه ومن الالات الموسیقیه مثل الجنجره والملهاة و مافیهاثم الانف وماهي صناعیه مثل المزامیر والعیدان و غیرها وینقسم علم الموسیقی النظری الی خمسة اجزاء: او لها المبا دی التی تستعمل فی استخراج مافی هذا العلم وثانیها البحث فی اصول هذه الصناعه وثالثها مطابقه ماتبین فی الاصول علی اصناف الا لات ورابعها القول فی اصناف الایقاعات الطبیعیه. التی هي اوزان النغم وخامسها البحث فی تألیف الالحان فی الجمله ثم تألیف الالحان کامله.

وقبل ان اختم هذا الموضوع عن الفیلسوف و الشا عرو العالم و الموسیقی أحب ان القي نظرة مستعجلة علی اهم مولفاته واشهر الکتب التی صنفها هی :

(۱) مقاله فی اغراض الحکیم ـ فی کل مقاله من الکتاب الموسوم بالحروف و هو تحقیق غرض ارسطالیس فی کتاب مابعد الطبیعه.

۲ـ رساله فی اثبات المفارقات .

۳ـ شرح رساله زینون الکبیر الیونانی .

۴ـ رساله فی مسائل متفرقه .

۵ـ التعلیقات.

۶ـ کتاب الجمع بین رائی الحکیمین افلاطون و ارسطو .

۷ـ رسا له فیما یجب معر فه قبل تعلم ا لفلسفه .

۸ـ کتاب تحصیل السعاده

۹ـ کتاب آراء اهل المدینه ا لفاضله.

۱۰ـ کتاب السیاسات المد نیه .

۱۱ـ کتاب الموسیقی الکبیر .

۱۲ـ احصاء ا لعلو م .

۱۳ـ عیون ا لمسائل .

۱۴ ـ ا لتنبیه علی سبیل السعاد ة

۱۵ـ فصوص الحکم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

١٦ ـ مقا له فی معا نی العقل

١٧ـ تجر یدرسا له الد عا وی القلبیه المنسو به لار سطو.

١٨ ـ ا لنکت فیما یصح و ما لایصح من احکا م النجوم.

١٩ـ رساله فی جواب مسائل سئل عنها .

٢٠ـ تلخیص نو ا مس افلاطو ن

٢١ ـ کتا ب فی المنطق یشتمل علی :

الف ـ التو طئه فی المنطق،

ب ـ خمسه فصو ل تشتمل علی جمیع ما یضطر ا لی معر فته من ا د ا ء ا لشر و ع فی صنا عة المنطق .

اعد اد الاستا ذ

عبد ناصر یونس الز یدی

جا معه کا بل ـ کلیة الاداب ـ قسم اللغة العر بیه .

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسم الله الرحمن الرحيم

بين الثقافة العربية والافغانيه

ذكي كرم علي
الاستاذ بقسم العربيه كليه الاداب

نقصد بالثقافه الفارسيه ثقافه الناطقين باللسان الفارسي في كل من بلاد فارس (ايران) و ثقافه خراسان (افغانستان). فمن المعروف تاريخيا ان الاسلام انتشر في بلاد الفرس عهد الخليفه عمر بن الخطاب رضي الله عنه وفي الحق ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه كان يسوي بين العربي و الاعجمي في كل شيء، ولا يجعل بينهما تمايزاً الا بالتقوى، كما كان منطلق الفكر، حر الراي وله كلمه ما ثورة يقول فيها: (والله لئن جاءت الاعاجم بالاعمال وجئنا بغير عمل فهم اولى بمحمد منا يوم القيامه، فان من قصر به عمله لا يسرع به نسبه).

ولقد اعتنق الفرس الاسلام عن رضاء وطواعيه بعد ان رقت قلوبهم له لاقتناعهم بانه سوف يصلح حالهم و يرفع شأنهم و يؤخذ من هذا أن العرب والعجم في تلك الفترة من الزمن عاشوا في وئام تام لان الدين الحنيف سوى بين الناس، فاصبحوا بنعمته اخوانا.

اما في عهد الدوله الاموية فقد كره العجم الامويين لتعصبهم للعرب وكانوا يعاونون الثائرين عليهم رغبة في التخلص منهم، وان كان الخليفه عمر بن عبد العزيز انصفهم وعزل ظالميهم من الحكام وخفف عن اهل خراسان الضرايب.

وفي الحقيقه ان مدلول كلمه الثقافه عام وشامل ولكننا سنقتصر على الجانب اللغوي وتاثر الادب العربي بالادب الفارسي وكذلك تاثر اللغه الفارسيه باللغه العربيه فاذا ارجعنا الى عصور الادب العربي نجد ان الصله بين الادبين العربي و الفارسي قديمه جدا ترجع الى ما قبل الاسلام وذلك بحكم الجوار بين الامتين العربيه والفارسيه مما يترتب على هذا الجوار من صلات متعددة،

(c) ketabton.com: The Digital Library

ففى العصر الجاهلى كانت هناك صلات تجاريه بين العرب و الفرس وطالما تر د د ت قو افل التجارة بين الفرس و العرب (١) واستولى الفر س حيناً على بعض اطراف الجزيرة واستعان الفرس باسراء العرب على صد المغير ين عليهم من الروم والا عراب، بل استعا ن احد ملوك الفرس وهو بهر ام گور باسراء الحيرة ليجلس على العرش بعد ابيه وهذه الاتصالات كلها كان لها من غير شك اثر هافى ا للغتين ا لعر بيه والفارسية وادبيهما، ولكن ماوصل الينا من هذه الصلات الادبيه فى هذا العصر قليل نجمله فى آلاتى، تسربت الى الفارسيه كلمات من اللغه ا العربيه وتسربت الى العر بيه كلمات فارسيه جاء بعضها فى شعر ابى بصير ميمون بن قيس الملقب بالاعشى و عدى بن زيد ومن الروايات الادبيه ألتى تشيرا لى صلته ادبيه بين الفرس والعرب قبل الا سلام قصه بهرام گور، فيروى ان اباه بعث به الى ا لحير ة فنشا بها و عرف ا للغه العر بيه وكتب بعض ابيات من الشعر با للغه العربيه و ممايروى من شعر ه هذا البيتان :

اقو ل له لما نظر ت جنو د هم كانك لم تسمع بصو لات بهر ا م

و ا نى حا مى ملك فا ر س كله وماخير ملك لا يكون له حامى (٢)

و كذلك عرف العرب قدرا من اخبار العجم و قصص ابطالهم كقصه رستم واسفنديار وبعد ظهو ر الاسلام نرى الحقايق التاريخيه تؤكد ان الاسلام سوي بين معتنقيه وازال حدود الا وطان والا قوا م فانساح العرب فى بلاد الفرس وهاجر الفرس الى بلاد العرب و كان لهذا كله آثار واضحه كل الو ضوح فى تاريخ الامتين وادابهما، ولقد انتشرت اللغه العربيه فى ارجاء البلاد ا لفارسيه واقبل الناس على تعلم العربيه لانها لغه القرآن والحديث ولشغل المناصب فى الدوله الاسلاميه وقد احب الفرس اللغه العربيه وتعلمو ها وحرصوا على الاسلام اشد الحرص و ربما فاقوا العرب فى حرصهم على اللغه العربيه وقد كان اكثر حمله العلم فى الدوله الاسلا ميه من العجم، فسيبويه والفارسى والزجاج فى النحو عجم فى انسابهم وانما ربوا فى اللسان العربى فاكتسبوه بمخالطتهم للعرب كما كان ا كثر حمله الحد يث من ا لعجم و كذلك علماء اصول الفقه وعلم الكلام والتفسير ونتيجه للاتصال بين الشعبين العر بى وا لعجمى دخلت الفا رسيه الفاظ عربيه جديدة مثل : المسلم، و المؤمن والكافر، والحج والقران والطلاق وا لمحرا ب والتيمم و مثل الحلال والحرام وغير ذلك كثير، ولكنها فى الفا رسيه تتجرد من اداة التعريب (ا ل).

---

١ ـ انظر عبقريه خالد للاستاذ العقاد ص ١٣٦

٢ ـ انظر المعجم فى معا ييرا شعار العجم لشمس الدين الر ازى .

(c) ketabton.com: The Digital Library

وهناك الفاظ عربيه دخلت الفارسيه، فتغير معناها مثل النشاط في الفارسيه بمعنى السرور، والرعناء في العربيه وهي بمعنى الحمقاء الهوجاء تكون في الفارسيه بمعنى الجميله او الجميل. وكما ان الفرس اخذوا من العرب اخذ العرب من الفرس. كذلك مثلا «دبستان» اصلها (بوستان) اى مكان الرائحه، (نرجس) اصله (نرگس) و(لگام) اصبح (اللجام) في العربيه. كذلك تسربت الفاظ الفارسيه الى الشعر العربي مثل قول ابي العلاء المعري: «اذا قيل اخشى الله مولاك فقل آري) وآري بمعنى نعم.

هذا قليل من كثير من تاثر اللغتين كلتيهما بالاخرى واعتذر للقارئ لضيق الصفحات ومراعاة للزملاء الافاضل ليدلو كل منهم بدلوه في هذا الموضوع غير انني رايت لزاما على ان اتكلم عن تاثر لغه الپشتو باللغه العربيه ومعانيها مما يعطي دليلا واضحا على الروابط الادبيه بين العرب والافغان، فتوجد قطعه ادبيه لابي محمد هاشم بن زيد سروانى المولود في سروان عام ۲۲۳ هـ ترجمها من العربيه الى لغة الپشتو وهي قصيده من شعر ابن الخلاء استاذ ابي محمد، ومنها هذه الابيات:

ان الغني اذا تكلم كاذبا قالوا صدقت وما نطقت محالا

ان الدراهم في المواطن كلها تكسو الرجال مهابة وجلالا

وقد ترجمها ابو محمد هاشم في القرن الثالث الهجري، كما ان له كتابا بلغة الپشتو في فصاحه وبلاغه العرب باسم «دسالوزمه» اي نسيم الصحراء (۱)

ومرة اخرى اكرر اعتذاري حيث ان الموضوع متشعب الاطراف واتمنى ان اتابعه في اعداد قادمه.

۱ـ انظر كتاب نظرة عابرة الى لغه الپشتو تاليف الاستاذ عبدالحي حبيبي ص ۱۶، ۱۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسم الله الرحمن الرحيم

مقام الانسان وحريته فی ظل الایمان

برب العالمین

بقلم غلام صفدر استاذ کلیة الآداب جامعه کابل

بعث رسول الاسلام صلی الله علیه وسلم فی القرن السابع المیلادی داعیا الی توحید رب العالمین ومنذ ذلك الوقت عرف الذین اتبعوا دعوته باسم المسلمین فی تاریخ الانسانیه ونحن بفضل الله ذریة تلك السلاله الطیبه .

أعلن رسول الاسلام دینه الذی اتی به حلقه اخیرة فی سلسله الادیان القائله بالتوحید تبیانا بان معبود الانسان والخلیق بحمده وثنائه واحد وان قضیه الایمان قضیه واحدة لا تتجزا او یتخذ الایمان موقفاً موحداً ضد الالحاد بجمیع اشکاله والوانه علی ان الدین الاسلامی فی صلته بهذه الادیان قد اتخذ موقف التهذیب والتصحیح والتکمیل تجاهها رابطاً معبوده الله وعابدیه الانسان بوثاق نهائی وسلیم ووضع العبادة فی هیئته کان یجب ان توضع فیها کما وضع الانسان فی بیئه الهیه لم یسبق لها مثیل فی بقیه الادیان .

وقد نظر الاسلام الی الله الاحد القدیر الابدی علی انه الحقیقه الوحیدة فی الوجود والانسان مکلف ان یقوم بوظائفه والتزاماته بهدایه الله والمعنی الشامل بوجوده ینطوی فی سیره الی الله بدون هذا السیر یفقد قیمته الطبیعیه فیصبح صورة زائفه، والغرض من الهدایه الالهیه هو ان یتفق عمله وارادة الله وهذه هی وحدها عله وجوده . وکان مرجعهم الذی یهتدون به هو القرآن الکریم ویقوم الرسول الاکرم بشرحه وتفسیره علی وجه الارض وصورة تلقیه من قبل الانسان هی الشریعه ،وتتکون استجابه الانسان له من الشعائر والوظائف الاجتماعیه التی یقوم بها

(c) ketabton.com: The Digital Library

ورحلة الا يمان الى الله تبتدء بشهادة ان لااله الاالله ومحمدرسول الله،اى بنفى الالهه الكاذبه تماماً مطلقاً، وكان الرسول الاكرم نفسه قد عانى الامرين فى جهاده ضد الوثنيته وكان يريدان ينقذ الانسان من براثن الخوف من تلك الالهه الكاذبه وان يدله الى عباده رب العالمين مع ان ربوبيه رب العلمين لم تكن فى حاجه الى الدفاع والتكرار الا ان زيغ الانسان وانحرافه عن سواء السبيل كان يوجب ذلك التكرار نفيها كموجودات ذهنيه فقط لانها لا تتمتع بالوجود الخارجى.

والاسلام فى تعريفه بالله يعتبر اسمه تعالى منبعاً للبركه والحمايه والطمانينه،ومن هنا نجدا لمسلم لا يخرج من ذكر الله فى كل مناسبته كما كانت اليهود تمتنع عن ذكر يهوه فى كل مناسبه ومن ثم نجد نداء الله اكبر يدوى فى عقايده وشعائره جميعا، ومما يجدر بالذكر هنا هو ان الاسلام قد استعمل افعل التفضيل بدل الصفه العاليه والفقره التى يمكن ان تقارن بالله غير قابله للتصور اصلا فى نظر الاسلام، لان الصفه العاليه تشعر بالمساواة التقريبيه وينجم من ذلك ابهام فى هل يوجد آلهه آخرون، ولكنهم يتبوءن منزله اسفل من منزله الله،ام ان الله وحده يحكم العالمين فى عظمه وكبريا،و«سام» حيث يقول «انه ملك عظيم فوق جميع الالهه» بسبب هذا الابهام ولكن هذا الاحتمال لا يتطرق فيما يقصده الاسلام لان القبائل العربيه كانت تعرف الله تعالى باسمه كما كانت تعترف بوجوده وكانت مهمه الرسول الاكرم صلى الله عليه وسلم ان يثبت وجوده الاوحد فى الاذهان وان ينفى التعدد فى مجال الله تعالى الذى لا يمكن ان يتصور والذى هو اعلى من كل ما يمكن ان يوضع معه فى ميزان المقارنه.

ويستهدف القرآن الكريم من معرفه الله الخضوع والانقياد ومع انه يمكن ان يستدل على الله تعالى بكل اتقان ودقه الا ان العقائد فى الاسلام تعتبر خادمه للواجبات الدينيه لا موضوعا للبحث والتحقيق ومن هنا نجد علم الكلام اسلامى يولى القانون الاهميه العظمى دون علم الوجود ويمتاز الاسلام عن غيره من الاديان بالاضافه الى سميزاته الاخرى بالاستجابه لنداء الحق اكثر من رغبته فى البحث والتحقيق فى طبعه الله والبحث المفرط فى هذا الخصوص من نظر المسلم ليس بذات قيمه فى حد ذاته اذا لذين يرتبطا بالعمل اكثر من ان يكون موضوعا للبحث العقلى وكل ما هو ضرورى لمعرفه الله يحصل عليه عن طريق الوحى.

والدين اسلامى يتحدث عن الغيريه بين الله والمخلوقات بحيث يخيل للانسان انه تعالى لا يرتبط بهم باى رباط ولكن الواقع على العكس من هذا واذا أنظر الى اله اسماء الحسنى لتبين هذا اله ارتباط بوضوح وجلا وقد جاء بعضى

(c) ketabton.com: The Digital Library

هذه الاسماء على هيأة اوصاف الذات والمعلوم أن الاوصاف تكتسب معنا من المواقف التجريبيه التى يمر بها الانسان فى حياته، و من هنا لا تصبح العبادة ممكنه فحسب بل ان الادب واللغه يصبحان ممكنين ايضاً .

اذ العبادة تقتضى القول بكفيه الله لان الصمت فى معرفه الله يعنى الصمت فى العبادة ، وينتج هنا التعارض وهوانه كيف يمكن ان تتشخص ذات الهيه باوصاف زمنيه، ومن ثم نصطدم فى كثير من الاديان بموضوع التجسيم و التشبيه اى الحديث عن الله تعالى بالمقولات الجائزه فى المجال الانسانى وقد نفر الاسلام من هذا الموضوع معتبرا اياه غير لائق بشأن الله حيث لا يماثله نفور فى بقيه الاديان . من اشهر اسماء الله الحسنى، الرحمن و الرحيم، وقد فسر بعض الباحثين هاتين الصفتين بمعنيين مختلفين ولكن البعض الاخر منهم ـ نظراً الى ان الصفتين قد اشتقتا من اصل واحد ـ يرون انهما تؤديان معنى واحد ولكنه متزايد يرتقى من الرحمه كصفه جوهريه الى عطاء فعلى والفقرة البارزه فى هذا الصدد هى رب العالمين وهنا عبر الدين الاسلامى عن الله بالرب وعن الانسان بالعبد، و من المعلوم ان الرب يفيد معنى المربى والحاكم وهذا المعنى يناسب الفهم القائم على فكرة التطور للعالم و لكن فى اطار ايمان واقعى بالله والله يسيطر على كافه التظواهر و التطورات التى تكون الاشياء بها هى هى و تتحرك وقد ذكر لفظ العالمين بصيغه الجمع وهذا يناسب فكرة تعدد الاشياء و الظواهر و تفاعلها كما عرفت فى العلم فكل ما هو موجود من السيارة الى الذرة ومن لا نهائيه المكان الى ادق دقائق الروح ، كل ذلك مخلوق لله تعالى وهو الذى يحافظ عليه و يضاف الى هذا ان العالمين قد اشتق من اصل يفيد معنى المعرفه ويتضمن هذا ان العالم المادى وعالم الاحياء كلها يمكن ان يهتدى بها الانسان الى قدرة الله .

مع ان الدين الاسلامى يلح على غيرية الله ويعتبر الايمان قائماً على الوحى الا انه ينظر الى العقل فى مضمار العالم الدنيوى نظرة ماؤها الاحترام والاعتبار و يشجع على الملاحظه التجريبيه ولابحاث العلميه غايه التشجيع و يرى آيات الله و علاماته متجليه فى كل مكان كما يرى فيها مثيراً للبحث العقلى و الاعجاب الدينى .

الانسان فى ظل هذه الربوبيه عبد وله قدرة فرعيه وهذا فى الواقع يشكل جوهر اسلامه ولو لم يكن ماينقاد اليه ويطيعه لمان كان لتعهداته ووظائفه اى معنى وربوبيه الله تتضمن مقام الانسان و مكانته كفرض قبلى وعلى هذين الاساسين فهو ينكر وجود الالهه الطبيعيه والالهه الكاذبه التى تظلم

(c) ketabton.com: The Digital Library

الا نسان وتجور عليه و التى تدعى كذبا بالقدرة والسلطان بجانب قدرة الله و سلطانه.
يرى الاسلام فى العبادة الزائفه عبوديه وانحطاطاً و لعنه كمايري الشر ك ظلماً والشرك الذى هو اعتراف بوجود الالهه بجانب الله الاحد وثنيه مزمنه تسلب العبادة والعظمه والشكران الخاصه بالله عن الله وحده، وهذا ولاريب ظلم ظلم مقابل الله وتجاه الانسان نفسه لأن الوثنى عدو نفسه، حيث انه عن طريق الاعتراف بالا لهه الكاذبه يشوه ويفسد وجوده هو و كل هذا لان الدين الاسلامى يريد ان يصفى القلوب و يعدها لاستقبال رب العالمين وتنقاد اليه وفى هذا الانقياد ينطوى مقامه وحريته والانسان يكسب قيمته الحقيقه اذا ماقبله الدين .

ذكرت فى اول هذا المقال ان الدين الاسلامي قد وضع الانسان فى بيئة الهيه لم يسبق لها مثيل فى الا د يا ن ا لسا بقه و قد حا ن ا لوقت لا ن اعر ض كيفيد هذا من ا لمعر و ف و ا ن نطفه ا لا نسا ن المسلم تتكو ن فى ا لر حم با سم ا لله و حينما يو لد يؤ ذ ن اسم الله فى ا ذ نيه و عند ما يكلف با د ا لصلاة يستقبل ضوُ ا لنها ر با سم ا لله و مع افو ل الشمس يستقبل ظلمه الليل باسم الله كما انه لاينسى ذ كر الله بين هذا وذ اك وقبل آن ينام فهو يتذ كر الله و يناجيه و يقضى حياته على هذه الوتيرة وحينما يحضره الموت وينطوى سجله على و جه الا رض يرقد فى مقره الا بدى باسم الله وصلته هذه المستمرة والمستديمه برب العالمين تجعله شاعرا بحقيقة و جوده ومعناه بصورة دائمه والآن نريد آن نبين ماهدى اثر هذه الصله المبا شر ة برب العالمين فى حياته ، يمكن آ ن يلاحظ الا نسان كعضو فى الجما عه و كفرد: والفرد فى الجماعه من حيث مقامه و حريته قد اثار مشكله فى الفلسفه السياسيه وقد ابديت آرا ء مختلفته حولها. من المعلوم ان بعض التنظيمات السياسيه قد بنى على اساس من المزيه الفطريه كما بنى بعضها الاخر على اساس من الحق الالهى وبين ظهراني فلاسفه الحكم نجد من يدافع عن العقد الاجتماعى كما نجد من يحبذ الحكو مه المطلقه وفى النظام القائم على المزية الفطريه ينقسم البشر الى الحكام والمحكومين بالفطرة وفى النظام القائم على الحق الالهى اعتبرت سلالة خا صه صاحبه ذلك الحق وفى النظام المبنى على العقد الاجتماعى لن يكو ن الانسان القوى مساويا با لانسان الضعيف كطرفى العقد وفى الحكومه المطلقه تنحصر القدرة فى يد انسان واحد وتؤ دى الى الاستبداد فى نها يه الامر. اما فى النظام القائم على الايمان برب العالمين فتكون السلطة لرب العالمين الخالق لكل من يشملهم النظام ويحتاج كل فرد الى منبع القدرة الوحيده، هذا بقدر ما يحتاج اليه فرد آخر ويطبق القانون الالهى على الجميع دون اى امتياز. ولو نظر اليه كفرد فيشا هد انه يخاف من القوى الطبيعيه

(c) ketabton.com: The Digital Library

يخاف من الاوهام، يخاف من الضغط الاقتصادي ومن مصيره فى المستقبل كمايهاب الموت و لكن يتحول كل هذافي ظل الايمان برب العالمين الى طمأنينه وهدوء بال لانه بهذالا يمان يكون على يقين لايتطرقه الاشك بأنه لايحدث شى الاوارادهالله الشامله توجده وبماانه يتبع الشريعه وهى مظهرا رادهالله يندرج فى زمره اولياءالله واولياؤه تعا لى لاخوف عليهم ولا يخر نون و من جهه آخرى فان هذه الارادة ارادهذات قدوصف نفسه بالرحمن الرحيم فاداعنيت بانسان فلن يبالى بشى،

واذا العنا يه لا حظتك عيونها نم فا لمخاوف كلهن امان

ومن جهه ثالثه فهو يعرف ان هذه الارادة الشامله اراد ة ذات هومالك يوم الدين فالانسان الذى يريدان يتحرر من الخوف و الوسواس ويرتقى الى معارج الانسانيه العاليه يقف امام رب العالمين بكل خضوع فيقول: «اياك نعبدواياك نستعين، اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين» ومع هذا الفهم فهويحنى قامته ويضع جبينه على الا رض كعلا مه العبوديه ثم يرفع راسه و يقيم قا مته كرمز للسيادة ، فا لمسلم يبحث عن السيادة على ما سوى رب العالمين فى عبوديه رب العالمين .

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسد الله
الاستاذ المساعد بكلية الشريعة

بلاد الافغان وصلتها بالاسلام ولغه القرآن

اخی القاری !

لا ارید ان ابحث فی موضوعات انت اکثر اختصاصا والماما بها ولا ارید ان اکون کمثل حامل التمر الی هجر و اجدر شیء بالبحث عندی ان اتحدث فیما یتصل ببلادی و شعبی (بلاد الافغان) وصلتهما با لا سلام وا لعربیه .

فا لا سلام کما تعلم منهج حیاة ـ هو عقیدة توضح التصور الصحیح للکون و الانسان و الحیاة عقیدة تعرف الانسان بنفسه، وسر خلقته وسبب وجوده و هو شریعة تنظم حیاة الانسان فی کافة شئونها وهو منهج متکامل الجوانب فیه تنظم علاقه الفرد بنفسه و بخالقه و با سرته و بمجتمعه و بالعالم باسره وفیه بیان للا صول والقواعد التی تقوم علیها النظم و القوانین التی تحکم سیر المجتمع والناس وهو ثورة شاملة. ثوره لا تقتصر علی جانب من جوانب الحیاه و انما تمتد الی کل جانب ثورة لا تعبر عنها کلمة او شعار ـ بل هی تحویل کیفی للمجتمع و تغییر جذری امر تکزاته الاساسیه علی کل صعید .

ان الا سلام کمنهج حیاه متوافق منسجم فی جز ئیا ته و کلیاته مع بعضه و لقد وزعت جزئیاته بالقسطاس المحقق للتوازن بین مختلف الحاجات والمطا لب العضو یة والنفیسة مما لا یمکن ان یحدث تضخما فی جانب علی حساب جانب فکان توز یعا فطر یا محققا لتنا سق و التوافق و الا طمئنان والاستقرار فی حیاة الانسان ـ وفیه قابلیة وقدر ة علی استیعاب الحیاه و قیا د تها فی ا یة مر حله من مراحلها ـ وهو صالح لهدایة البشر یة فی مختلف العصو ر والد هور ـ وذلك لا نه منهج الهی ـ ولیس مخاض عقل بشری ولیس ولید بیئه معینة ـ شان کل المنا هج البشر یة الوضعیة وانما هو المنهج

(c) ketabton.com: The Digital Library

الذى اريد له ان يكون منهجاً للبشر به جمعاء فى مختلف ديارها وانظارها ومصدره الالى ارسى فى قواعده واصوله من سعه الافاق وكلية الا حاطة ماجعله قادرا على الحياة والخصب والابداع فى كل مكان فهو يجمع الى رقة التوجيه دقة التشريع والى جلال العقيدة جمال العبادة والى امامة المحراب قيادة الحرب ـ ولذلك نسميه منهج الحياة وبذلك يكون منهج حياة بكل مافى هذه الكلمة من معنى .

واما اللغة العربية ـ هى اللغة الوحيدة التى فتحت صدر هالتراث الانسانية الخالد ومعارف البشريه كلها ـ كما اتسعت لمقامات الامه الاسلاميه التى شرقت بالحضاره وغربت ـ انها لغه صارت بفضل حضارة الاسلام ابعد اللغات مدى واوسعها افقا وستظل حية ماد ام الاسلام حيا ـ ولقد اندثرت جميع اللغات القديمه فى العالم القديم ـ اما العربية رغم ما مر بها من عصور مختلفة ـ بقيت حية وما زالت تفيض بالقوة والحياه ـ لانها وسعت مبادىء ومثلا وقيماً سماوية خالدة وحضارة الاسلام المرنة ، فهى لغة جميع الشعوب المسلمة فى مشارق الارض ومغاربها. الشعوب التى تختلف وتتباين فى اجناسها وبيئاتها واصل نشاءتها ولكنها تنضوى جميعا تحت لواء الاسلام وتصب من قرآنه وتنهل من مناهل رسول الاسلام صلى الله عليه وسلم .

نعم لقد ترجم المصدران او الينبوعان الاولان لحضارة الاسلام وهما القران الكريم وحديث الرسول الاعظم عليه افضل الصلاة والتسليم ـ الى للغات الاخرى ـ وحاول علماء الدين والثقافه الاسلامية فى مختلف العصور ان يقوموا بترجمة هذين الينبوعين وفق النزعات الادبيه التى سيطرت على عصورهم ولكن هيهات ان توجد فيها حلاوة لغة الرحمن ـ او ان تمتاز بميزات لغة القران وهيهات ان توجد فى الترجمة المعانى والمفاهيم التى تعبر عنها اللغة العربية التى نزل بها كلام الرحمان ـ او ان توجد فيها اللغات التى توجد فى العربيه وعبارتها واشارتها ودلالتها واقتضائها ـ اوفى صريحها او كنايتها اومجازها او حقيقتها وماالى ذلك .

واللغة العربية تتمتع بقوة عجيبة . لاتتمتع بها اللغات الاخرى ـ لان الفاظها تنفس بالحياة وتراكيبها تعبر عن الاحاسيس والمشاعر ـ وتتمثل فى كلماتها وحروفها خطرات الضمير ونبضات القلوب ونبرات الحياه ـ وقدار اد الله ان تكون لغة كتابه وترجمان وحيه ـ وهى لغة دين وعلم وادب ـ وحضارة وانسانيه ـ وبذلك اصبحت خالدة ما عاش الانسان فى هذا العالم ولم لاتكون

(c) ketabton.com: The Digital Library

خالده وقد اختارها الله لغه کتابه المقدس ـ ای تکلم بهارب العالمین ـ و تکلم بها سیدالمرسلین صلوات الله علیه و سلامه وقد کان افصح الناس کلاما ـ و احسن ترکیبا واعذب تعبیرا ـ وبعدان قرأ الرسول صلی الله علیه وسلامه القران بلسان عربی مبین ـ او بعدان تنزل القران بلسان عربی مبین تاکدت رابطة و نیقه بین اللغه العربیه والدین الاسلامی الحنیف ـ و اصبحت لغه العالم الاسلامی کله ـ وصارت لغه الدین ولغه الحضاره الاسلامیه الراقیه وربطت جمیع الاقطار الاسلامیه برباط جامع و ثیق .

ثم ان اللغه العربیه لعبت دوراهاما فی نشرالعلوم والمعارف البشریه ـ وانتجت الوانا من التفکیر ـ و هی غایه فی الحسن والرقه والدقه ـ وبلغت بفضل القران مدی لاتکاد تعرفه ایه لغه أخری من لغات العالم ـ لان القران هو اساس العقیده الانسانیه والثقافه البشریه .

ولکن الیوم ـ وبعد مضی قرون من الزمن ـ یعرف کل غیور و کل بصیر ـ ماآلت الیه حاله المسلمین من ضعف فی الدین وتدهور فی الخلق . ومازلنا نعمل بایدینا و کل مشاعر نا لضعف الدین کی تصبح الاخلاق اکثر تدهورا ویصبح الداء اکثر فتکا ـ والدلیل علی هذا ـ ان کل مانجده فی الاسواق والمکتبات کل ما تذیعه وتنشره الاذاعات ودور النشر ـ انما هو اراء الفلاسفه الماديين ـ اوصورة لوحی فروید ومارکس ودور کایم واذیالهم ـ وهذه الصور والاراء تتدفق علینا فی الافلام الماجنه والقصص المکشوفه والمسرحیات الصارخه وفی الملابس الکاشفه والصدور العاریه . . . ونحن الیوم لا نشکوا الفسق والظلم فحسب ، بل نشکو کذلک الکفر والالحاد ـ بجانب التفسخ والحطه فی الاخلاق وان مانشکومنه اصبح داء متاصلا وسقما رسیس الاصل ـ ومع نهذا فاننا ننظر الی مصیبتنا نظر المتفرج ، لم نشمر عن ساعد الجد ـ ولم نقم بعلاج فاجع لما اصابنا فتفاقم الخطب و کبرت المصیبه و کادان نعجز من العلاج ـ وان نضل فی متاهات الضلال .

فاذا کان الاسلام منهج حیاه ـ واذا کانت اللغه العربیه ترجمان القرآن ولغه الاسلام والمسلمین فلماذا غفلنا عن منهج حیاتنا و لغته ـ اوبتعبیرادق لماذا اغفلنا هما ـ فلنعد الی اسلامنا والی لغتنا وعلینا ان نکافح ونضحی فی سبیل دیننا الحق ـ دین الانسانیه ـ منهج الحیاه البشریه ـ والله فی عوننا وهوولی التوفیق .

عزیزی القاری !

اذارجعنا الی الوراء فی اغوار التاریخ ـ نجدان العرب فتحوا افغانستان فیما فتحوها من البلاد وخضعت خراسان اذذاك وافغانستان الیوم للدین الاسلامی الحنیف خضوعا تاما ـ وتاثرت به

(c) ketabton.com: The Digital Library

تاثرا شدید ا ـ وبعد آن وطدت دعائم الدوله العباسیه وثبتت ارکا نها بید ابی مسلم الخرا سانی ـ وبعدآن مال العباسیون الی الفرس بصفة عامه والی الافغان بصفة خاصه ـ اختلط العرب بالخراسانین وتعلم الافغان لغه القران الکریم ـ وتمنت بینهم وبین العرب اتصالات واسعه فی المعیشه و التجاره و شتی شئون الحیا ه ـ فظهر ا اثا ر هذا الاختلاط و الاتصال فی العقول والا فکار و اتسا ع الثقافه وزموالموا هب .

وبعدان استقلت افغانستا ن اخذالافغان ـ دو رهم ینشرون الدین الاسلا می الحنیف فی البلاد المجاوره ـ ویذ کرالتاریخ مدی دورالسلا لات الغوریه والغز نو یه والتیمور یه و الدرانیه فی نشر ا لاسلام والثقا فه الا سلا میه فی هذه البلاد ـ و استفاد الافغان بدورهم من اللغه العربیه حیث کانت لغه البلا ط فی حقبة من الزمن ـ فسرب الکلمات العربیه الی لغاتنا القومیه ـ و استخدمت فی التخاطب والادب معا ـ واذا تصفحنا تراجم ر جالنا نجد آنهم خدموا اللغه العربیه والثقافه الاسلا میه با وسع معانیها کالامام الاعظم ابی حنیفه نعمان الکابلی وابی نصر محمد الفارابی المعلم الثانی والفیلسوف الصو فی و ابن سینا البلخی الشهیر بشیخ الر ئیس ـ والبیرونی الفلکی ـ والجامی النحوی .. ونبغ من الشعراء عدد کبیر وخاصه البرا مکه ـ والاسره الطاهریه ـ ومنهم ابوشکور البلخی والرود کی وغیرهم .

ویقول ابن خلدون «من الغریب الواقع ان حمله العلم الاسلامی اکثرهم العجم الافی القلیل النادر ـ وان کا ن منهم العربی فی نسبته فهو عجمی فی مر باه ومشیخته مع ان الملهٔ عربیه وصاحب شر یعتها عر بی ـ فکا ن صا حب صنا عه النحو سیبو یه و ا لفا رسی من بعده ا لز جا ج من بعد هما ـ و کلهم عجم فی ا نسا بهم وانمار بوا فی اللسان العر بی فا کتسبوه بالمر بی ومخالطه العرب ـ وصیروه قوانین وفنا من بعد هم. و کذلك حمله الحدیث الذین حفظوه عن اهل الاسلام اکثرهم عجم ـ و کان معظم علماء اصول الفقه عجما کما یعرف و کذا ا کثر المفسرین ـ ولم یقم بحفظ العلم وتدوینه الا الا عاجم . . .»

کذلك تاءثر العرب واللغه العربیه ـ علومها وادبها بالا فغان ولغاتهم و ادا بهم القومیه ـ کیف لاو کان منهم الامرا ءوالو زراءو لفلاسفه والعلماء والکتاب والشعراء. فاثروا فی العرب ـ ودخلت الفاظ و کلمات افغانیه الی اللغه العربیه وقبلت اللغتان العربیه وا لافغانیه هذ ا التاثیر ـ لان للغة تشبه کائنا حیا وتستطیع ان تقبل التطورات العلمیه والتغیرات الاجتماعیه فی شتی مناحی الحیاه ـ وخاصه اذا اراد الشعب او المجتمع الذی یتکلم بها ان یحیا و ان یسیر قدما .

(c) ketabton.com: The Digital Library

اخی القارئ!

اننا معشر الافغان نستعمل الحروف العربیه ـ ونکتب بنفس الکتابه ـ و اکثر من خمسین فی المائه من کلماتنا عربیه ـ وخاصه المصادر والصفات ـ والاوزان الشعریه وما الی ذلک ـ وماتزال تستعمل المصطلحات العربیه فی الطب وخاصه فی التعرف باعضاء جسد الانسان .

بالاضافه الی هذا اذا القینا النظره علی المناهج الدراسیه الافغانیه التی تطبق فی المدارس حتی فی الوقت الراهن الذی سیطوف فیه العلمانیه علی کل مناحی الحیاه ـ نجد ان ماده الدین و ماده اللغه العربیه مادتان اصلیتان فی المناهج الدراسیه فی المراحل الدراسیه الثلاث ـ الابتدائیه والاعدادیه والثانویه ـ ومادة الدین تشمل القران الکریم والتفسیر والحدیث والسیرة النبویه الکریمه وسیره ابطال الاسلام والاحکام الفقهیه الضروریه ـ اما ماده اللغه العربیه فانها تشمل قواعد الصرف والنحو . والی جانب ماده الدین وماده اللغه تدرس ماده تاریخ الاسلام فی المرحله الثانویه .

اضف الی هذا المعاهد الدینیه الرسمیه ـ حیث توجد فی افغانستان تسعه معاهد دینیه وهی:

۱ ـ مدرسه دارالعلوم بکابل

۲ ـ مدرسه ابی حنیفه بکابل

۳ ـ مدرسه نجم المدارس بالمحافظه الشرقیه ننگرهار

۴ ـ مدرسه فخر المدارس بالمحافظه الغربیه هرات

۵ ـ مدرسه جامع رر رر رر رر رر

۶ ـ مدرسه تخارستان بالمحافظه الشمالیه کندز

۷ ـ مدرسه اسدیه ـ بالمحافظه رر بلخ

۸ ـ مدرسه ابی مسلم بالمحافظه الشمالیه الغربیه فاریاب

۹ ـ والمدرسه المحمدیه بالمحافظه الجنوبیه کندهار .

اما مناهج هذه المدارس ـ وکتبها الدراسیه والمراجع فانها جمیعا باللغه العربیه الافی القلیل النادر والمناهج تحتوی العلوم الاسلامیه وعلوم اللغه العربیه وتدرس فیها علوم التفسیر والحدیث والفقه والاصول، والعقیده ـ والفرائض والمواریث ـ والصرف والنحو والبلاغه ـ والی جانب هذه العلوم تدرس فی هذه المدارس العلوم الطبیعیه والاجتماعیه والریاضه ـ ای یتثقف الطالب فی هذه المعاهد بالثقافه الاسلامیه العالیه ـ ویکون لدیه الماما بالعلوم المعاصره .

(c) ketabton.com: The Digital Library

اما کلیة الشریعه بجامعه کابل ـ فانها کما یفهم من اسمها اعلی مرکز للدراسات الاسلامیه فی افغانستان ـ یلتحق بها خریجوا المعاهد الدینیه بعد النجاح فی امتحان القبول ـ واول شرط الالتحاق بها تادیه امتحان القبول باللغه العربیه والنجاح فیه ـ و تنقسم الدراسه فی کلیه الشریعه الی قسمین ـ قسم الفقه و القانون ـ وقسم الدراسات الاسلامیه ـ ومع ان الکلیه قسمت الی قسمین ـ الا ان العلوم الاسلامیه و علوم اللغه العربیه تدرس بالقسمین ـ واذا کان هناك فارق فی مستوی الدراسه با قسمین ـ فانه فارق بسیط جدا هذا ولم تحرم افغانستان النساء من العلوم الاسلامیه ـ نظرا الدور المرافی اعداد النشیء اعدادا سلیما ـ الی جانب ان النسوه نصف المجتمع ـ ففتحت فی کلیة الشریعه قسما خاصا بالبنات وتلتحق به خریجات المدارس الثانویه العامه ـ وهذا القسم یسیر علی غرار کلیة البنات الاسلامیه بالازهر وتدرس بها بالاضافه الی العلوم الاسلامیه واللغه العربیه علوم قانونیه .

کذلك یوجد بکلیه الاداب قسم للغه العربیه ـ وبکلیه الحقوق قسم للدراسات الاسلامیه والمسجد مازال یلعب دوره الفعال فی نشر الثقافة الاسلامیه والعلوم العربیه ـ والفضل الاکبر یرجع الیه فی نقل وحمایة هذه اللغه والثقافه فی طول التاریخ .

کل هذه المحاولات انما تجری فی هذا البلد العتیق من اجل الاسلام ولغه القران لان الاسلام کما قلت منهج حیاتنا ـ ونحن لا نستطیع ان نفهم الاسلام فهما صحیحا ـ دون المعرفه بلغه القران.

(c) ketabton.com: The Digital Library

عبد السلام عظيمي

استاد بكلية الشريعة

جامعة كابل

بين الشريعه والتصوف

ان الحياة (١) الروحية هي هذه الحياة التي يخضع فيها الانسان لالوان مختلفه من مجاهدة النفس وكشف حجاب الحس وقطع العلاقات المادية التي تفسد على الانسان صلته بربه ومشاهدة لمبدع الكون مشاهدة سبيلها الفناء في النفس البشرية وقوامها البقاء في الذات الالهية والاتحاد بالحقيقة العليه. هذه الحياة الروحيه نشأت اول ما نشأت في الاسلام من التقشف والزهد والورع .

فتحنث محمد صلى الله عليه وسلم واعتكافه في غار حراء قبل أن يهبط عليه الوحي وكذلك سيرة الصحابه رضوان الله تعالى عنهم مثل سيدنا ابي بكر وعمر وعثمان وعلي ، وحياة بلال الحبشي وسلمان الفارسي وصهيب الرومي وحياة ابي بن كعب وابي ذر الغفاري تعتبر كمنطلق اساسي لهذه الحياة الروحية .

ونحن لو قارنا حياة هؤلاء الزهاد والمتصوفة الذين اتوا من بعد النبي صلى الله عليه وسلم بسيرة صاحب الدعوة الالهية، لوجدنا تشابها كبيرا بينهم في المجاهدات والرياضات وكذلك في الاذواق والمواجيد . اذ كان النبي يركن الى حراء ويخلو لربه صائما وقائما ليالي وايام حتى بلغ الاربعين من العمر وقد اتاه جبريل يامره : اقرأ باسم ربك الذي خلق، خلق الانسان من علق، اقرأ وربك الاكرم الذي علم بالقلم ، علم الانسان ما لم يعلم .

هذه هي حياة محمد الكبرى التي بدأت بالخلوة والرياضة وانتهت بالوحي والنبوة تعتبر صورة اولى للحياة التي يحيا الزهاد والعباد .

---

(١) الحياة الروحيه في الاسلام. تاليف دكتور محمد مصطفى حلمي ، ص ٧.

(c) ketabton.com: The Digital Library

على ان معترضاً قد يعترض فيقول ان هذه الحياة التى عاشها النبى لم تكن حياته نبياً ولا رسولا وانما تعنث كالحنفاء من العرب الجاهلى وهذا يعنى ان حياة الزهاد و العباد التى جعلنا منها صورة لحياة محمد الروحية مردودة الى اصلها فى الجاهلية لا فى الاسلام و لكن يرد عليه بان هذه الحياة انما كانت ارهاص النبوته و تمهيد الرسالته فحياته نبياً لم تكن الا استداد الحياته عربياً متحنثاً و اذا كان ذلك كذلك فتحنث محمد العربى كان له خطر فى الحياة الروحية عند الزهاد والمتصوفين وكذلك نرى فى حياة محمد النفسية بعد النبوة والبعثة ما يمكن ان نتخذه نبراساً لاذواق الصوفيه ومواجيدهم تلك الحالة النفسية التى تشبه الوجد اذ حدث ان دخلت عائشة على نبى فى الحالة هذه فلما راها النبى صلى الله عليه وسلم سألها من انت؟ فاجابته قائلة: اناعائشة، فسألها النبى ثانية من عائشة فاجابته بقولها انته الصديق ولكن النبى عاد فتسائل مرة اخرى ومن الصديق فكان الجواب حمو محمد ولكن عند ماسالها النبى بقوله محمد لزمت الحمت.

هذه القصة ان صحت ودلت فانما تدل على ان لاذواق الصوفيه ومواجيدهم سنداً فى حياة محمد النفسيه عليه صلوات الله وقصة المعراج والاسراء هى الاخرى آية تدل على الاتصال الصوفى ولحظة القرب «دنى فتدلى وكان قاب قوسين اوادنى» ولذلك ما اثر عن النبى صلى الله عليه وسلم من الاقوال يفيدنا بان التصوف له جذوره فى اقوال النبى كما كان فى سيرته وسلوكه منها ما يروى عن النبى صلى الله عليه وسلم اذ قال: «ان الله تعالى قال: من عادى لى ولياً فقد آذنته بالحرب وما تقرب عبد الى بشى احب الى مما افترضته عليه وما يزال عبدى يتقرب الى بالنوافل حتى احبه فاذا احببته كنت سمعه الذى يسمع به و بصره الذى يبصر به و يده التى يبطش بها ورجله التى يمش بها وان سألنى اعطيته ولئن استعاذ بى لاعذته.» لذلك:

وحياة اصحابه واقوالهم شهادة صدق على حياة المتصوفة واخلاصهم فى الحب وتفانيهم فيه.

هذه هى الحياة الروحية التى لحظناها واعتبرناها معياراً ونبراساً لحياة روحية عاشها الزهاد والمتصوفة و قد اضيف الى كل هذا عناصر غريبة عن الاسلام طوال العصور المتعاقبة التى توالت على الامة الاسلاميه بعضها فارسى اوهندى و بعضها الآخر يونانى اومسيحى حتى بدا التصوف و بدت معه الحياة الروحية كانهما مذهبان مخالفان لتعاليم الاسلام، ولكى يتبين وجه الحق فى مسالة المصدر الاول الذى استمدت منه الحياة الروحية الاسلامية يحسن بنا ان نذكر بعض الآيات القرآنيه وعبارات السنة نذكر ما يلي:

(c) ketabton.com: The Digital Library

منها قوله تعالى :«الله نور السموات والارض » وقوله تعالى :« فاينما تولوا فثم وجه الله »، فالصوفية يتخذون من هاتين الايتين دعامة يقيمون عليها مذاهبهم في وحدة الوجود، وحدة الشهود وتجلى الله في مخلوقاته .

ومنها قوله تعالى:«يا ايها الذين آمنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه اذلة على المومنين اعزة على الكافرين، يجاهدون في سبيل الله ولا يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم » فهذه آية كريمة بنى الصوفية عليها مذهبهم في الحب الالهي بنوعيه حب الله للانسان وحب الانسان لله .

ومنها قوله تعالى :«اولم ير الذين كفروا ان السموات والارض كانتا رتقاً ففتقناهما » فقد ايد الصوفية بهذه الاية مذهبهم في الحقيقة المحمدية التي هي عندهم التعين الاول الجامع لكل التعينات العلوية والسفلية .

ومن الاحاديث القدسية التي يوردها الصوفية ويردون اليها بعض مذاهبهم الاثر الذي اخبر فيه رسول الله على لسان الله فقال : « كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق فبي عرفوني، فالصوفية يتخذون من هذا الحديث القدسي مصدراً لمذهبهم في الحب الالهي الذي هو عندهم المبدأ الاول في خلق العالم اذ هم يرون ان الله كان ولا شيء معه واحب ان يرى ذاته في شيء غير ذاته .فخلق الخلق وكان العالم منه بمثابة المرآة المجلوة التي يرى فيها ذاته .

ومن الاحاديث القدسية ايضاً التي يوردها الصوفية ويردون اليها بعض مذاهبهم الاثر الذي اخبر فيه رسول الله على لسان الله عزوجل وهو قوله:«لا يزال العبد يتقرب الي بالنوافل حتى احبه فاذا احببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ولسانه الذي ينطق به ويده التي يبطش بها ورجله التي يسعى بها فبي يسمع وبي ينطق وبي يعقل وبي يمشي » فهذا حديث وجد فيه اصحاب الاذواق والمواجيد من الصوفية مجالاً خصباً ومتبعاً فياضاً بمعاني الاتحاد الذي يقوم عندهم على فناء العبد في الرب او الحب في المحبوب او الخلق في الحق.

تلك مصادر التصوف الاسلامي من الاقوال والسيرة وهذه هي الحياة الروحية التي بدأت تتبلور في سلوك اسلافنا الصالحين واخوافنا في الدين. يبقى بعد هذا ان نتسائل قائلين الا يصح ان يكون التصوف في اول نشأته نتاجاً اسلامياً مستقلاً عن كل التيارات الدخيلة والفلسفات الاجنبية.

ولكن الواقع والحق يقال ان التصوف الاسلامي قد نشأ بعيداً عن كل المؤثرات الاجنبية سواء

(c) ketabton.com: The Digital Library

كانت الدينية منها او الفلسفية ولكن التشابه الملحوظ بين التصوف الاسلامي وبين البوذيه والنصرانية والافلاطونيه الحديثه راجع الى ان زهاد المسلمين قد اخضعوا انفسهم لطائفة من القواعد والاحكام التى تقرب كثيراً او قليلا من تلك التى اخضع لها السان البراهمة وزهاد المانوية و رهبان النصرانية وفلاسفة الافلاطونيه الحديثه انفسهم. وذلك لان التصوف من حيث هو رياضة للنفس الانسانية هى حظ مشترك بين افراد الانسان جميعاً فيصح ان ينتهى عند المعتنقين لدين من الاديان الى عين النتايج التى ينتهى اليها عند المعتنقين لدين آخر من هذه الاديان وذلك لان وسايل التصفيه وطريق التهذيب التى يصطنعها اولئك وهؤلاء واحدة كما ان الغايات العلياء التى يرمى اليها اولئك وهؤلا واحدة هى الاخرى فاذا كان ذلك كذلك وكانت النفس الانسانية هى ، هى فى كل مكان وزمان فما الذى يمنع اذن من ان يكون التصوف الذى ظهر فى الاسلام هو بعينه التصوف الذى اخذ صورا متعددة فى الديانات الهندية والفارسية والنصرانيه و فى الفلسفة اليونانيه ؟ و اذا تركنا انشابه الواقع بين اقوال الصوفية المعتنقين الديانتين مختلفتين الى انشابه الواقع بين الصوفيه والفلاسفة وجدنا ذلك قصة يروى فيها ان كلا من ابى سعيد ابى الخير الصوفى الفارسى وابى على بن سينا قد التقى احدهما بالاخر و تحدث احدهما الى صاحبه و بعد ان افترق كل منهما قال ابو سعيد عن ابى على : انه يعلم ما اشاهد على حين ، قال ابو على عن ابى سعيد : انه يشاهد ما اعلم .

و هذا التشابه او ذاك لا يعنى ان ابا على اخذ عن ابى سعيد ولا ان ابا سعيد قد اخذ عن ابى على. انظر الى الدكتور عبد الحليم محمود فى كتابه : «التفكير الفلسفى فى الاسلام» كيف يفصل فى الامر بقوله : « والعلوم الاسلاميه اذا اطلقناها كانت عقيدة و شريعة و اخلاقاً . كانت تفسيراً للقرآن و شرحاً للحديث و جدلا حول العقيدة التى نزل بها الوحى . كانت اتجاهاً روحياً يستمد مبادئه ونظرياته من القرآن ومن السنة ومن التأسى بالرسول صلوات الله وسلامه عليه واذا اردنا شيئاً من التمثيل الواقعى فاننا نقول فى الاتجاه الروحى ان اباذر الغفارى لم يدرس الافلاطونية الحديثه ولم يدرس اشتراكية افلاطون ولم يتخذ ذلك اساساً لدعوته و اهل الصفة لم يتلمذوا على الافلاطونية الحديثه او على الفيثاغورية فيتخذوا عنهم الزهد والتقوى منهجاً و سننا ونقول فى التشريع أن سيدنا معاذاً او سيدنا عمر او سيدنا عليا او الامام مالكا لم يدرسوا نظريات اليونان

(c) ketabton.com: The Digital Library

حتى يتخذوها اساساً لفتاواهم واحكامهم . (۱)

تطورها من القرنين الاول والثاني الى القرنين الثالث والرابع :

رأينا كيف كانت الحياة الروحية التي يحياها النبي واصحابه صلوات الله عليهم اسوة حسنة اهتدى بهديها من جاء في اعقاب النبي من التابعين الذين عرفوا بالزهد والتعبة ولكن الزهد في الدنيا والاقبال على العبادة كان شائعاً بين المسلمين في صدر الاسلام ولما كانت حياة المسلمين الاولين بحكم بداءتها وخشونتها - ابعد ما تكون عن اسباب الحضارة والنعومة فقد ترتب على ذلك الا يكون الوصف بالزهد والتقشف والفقر والخشونة في العيش مميزاً لمسلم على مسلم كان اكثر المسلمين اقبالا على الدين واشد اتصالا بالنبي قد تميزوا عن غيرهم باسم الصحابة اذ لم يكن ثمة افضل واشرف من صحبة رسول الله ولما كان الجيل الثاني وكان الزهد والتقوى ما يزالان عامين في المسلمين وكان فريق منهم اشد تمسكاً بالدين واكثر خضوعاً لاحكامه سمي من صحبوا الصحابة بالتابعين. على ان الاسلام ما لبث ان نشر لواءه على كثير من البلاد التي فتحها المسلمون وفي هذه البلاد المفتوحة وجد العرب انفسهم امام الوان من الحضارات وضروب من الترف تغريهم وتفتنهم وهنا اقبل الكثيرون منهم على هذا الترف وامعنوا في مخالطة الدنيا واذا بهم يحيون حياة ناعمة تختلف كل الاختلاف عن حياتهم الاولى وكان الى جانب هؤلاء قوم امعنوا في الحياة الروحية فزهدوا في الدنيا وتقللوا من المأكل والمشرب والملبس بحيث كان الفقر اظهر سماتهم من هنا سمى هؤلاء القوم باسم الزهاد والعباد وتسموا بالصوفية بعد ذلك.

ولعل اول ما يلاحظه المتأمل في الحياة الروحية لهؤلاء القوم انها كانت مطبوعة بطابع الزهد خاضعة لسلطان الحزن والبكاء مما يدل دلالة واضحة على مبلغ شعور هم بالالم الناشيء عن المعصية والخوف والى جانب الزهد المصحوب بالحزن والبكاء كان زهد آخر مصحوب بحزن وبكاء وايضاً ولكنه ليس هذا الحزن والبكاء مصدره الخوف وانما هو حزن وبكاء مصدره الضيق بكثرة ما تراكم على النفس من الحجب التي تحول بينها وبين مشاهدة الله والاستمتاع بجمال ذاته الازلي. فالحياة الروحية التي كان يحياها الزهاد والعباد في الكوفة والبصرة والمدينة وفي بلاد خراسان والافغان ابان القرنين الاولين للهجرة كان يقسمها الزهد مع الخوف من عذاب النار والطمع في ثواب الجنة

(۱) التفكير الفلسفي في الاسلام ص ۲۵۹.

(c) ketabton.com: The Digital Library

من ناحية والزهدمع حب الله لذاته و ابتغاء لمطا لعة وجهه من ناحيه اخرى وحسبنا ان ننظر فى حاة الحسن البصرى وفيما اثر عنه من الاقوال لنتبين الصورة الاولى لهذا النوع من الزهد وفى حياة رابعة العدويه وما ينسب اليها من اقوال واشعار لنقف على الصورة الثانيه له .

الزهد مع الخوف : الحسن البصرى :

فالحسن البصرى (٢١ هـ - ١١٠ هـ) يعد بحق مثلا صادقا للحياة الروحيه التى كان يحياها الزاهد المسلم فى القرن الاول وفى شطر من القرن الثانى للهجرة والتى كان قوامها عنده الزهد فى الدنيا و الاعراض عن جا هها والا قبال على الله والتوكل عليه والخوف منه . واصدق ادلة امعانه فى الخوف و اذعانه لسلطانه من ان الشعرانى قال عنه : « كان قد غلب عليه الخوف حتى كان النار تخلق الاله » و ذات مرة وهو يعظ الناس فعوتب على تخويفه الناس بمواعظه فقال : « ان من خوفك حتى تلقى الا من خير من امنك حتى تلقى الخوف » ومن ذلك فى الحزن والخوف « ان المؤمن يصبح حزيناً و يمسى حزيناً ولا يسعه غير ذلك لانه بين مخا فتين بين ذنب قد مضى لا يدري ما الله يصنع فيه وبين اجل قد بقى لا يد ري يصيبه فيه من المها لك » من قوله : « ابن آدم ، نفسك نفسك انما هى نفس واحدة ان نجت نجوت وان هلكت هلكت ولم ينفعك من نجا و كل نعيم دون الجنة حقير و كل بلاء دون النار يسير » .

الزهد مع الحب رابعة العدويه :

وكما طبع الحسن البصرى الحياة الروحيه الاسلاميه بطا بع الزهد مع الخوف والحزن فقد طبعتها كذلك را بعه العدويه المتوفاة سنه ١٨٥ هـ بهذا الطابع اذ كانت فى حياتها زا هدة عابدة خائفة حزينة با كية غير انها زادت على هذا كله عاملا جديداً كان له آثار خصبة قويه فى توجيه الحياة الروحيه و جهت جديدة و هو الزهد الممزوج با لحب .

فاما دوام حزنها وبكائها وشدة خو فها فذ لك ما يدل عليه قول الشعر انى عنها و هو ا نها « كانت رضى الله عنها كثيرة البكاء والحزن و كا نت اذا سمعت ذكر النار غشى عليها زماناً و كانت تقول استغفارنا يحتاج الى استغفار » ويدل عليه ايضا ما يروى عنها انها سمعت ذات مرة سفيان الثورى يقول : وا حزناه » فقالت له و ا قلة حزناه ولو كنت حزينا ما هناك العيش .))

ونحن اذا تصفحنا كتب التصوف وطبقات الصوفيه الفينا ها حافلة بكثير من نفحات هذ الحب الالهى الذى فا ضت به نفس رابعه فمن ذلك ابياتها التى تخا طب فيها ر بها فتقول :

ا حبك حبين : حب الهوى وحبا لانك اهل لذ اكا

(c) ketabton.com: The Digital Library

فاما لذی هو حب الهوی فشغلی بذکرك عمن سواکا
واما الذی انت اهل له فکشفك لی الحجب حتی اراکا
فلا الحمد فی ذا ولا ذاك لی ولکن لك الحمد فی ذا وذاکا

وقد عقب الغزالی علی هذه الابیات بقوله: ((ولعلها ارادت بحب الهوی حب الله لاحسانه الیها وانعامه علیها بحظوظ العاجله وبحبه لما هو اهل له الحب لجماله وجلاله الذی انکشف لها وهو اعلی الحبین واقواهما)).

فهی قد قسمت الحب فی ابیاتها الاربعه: الاولی الی نوعین احدهما الهوی وهو عبارة عن شغلها بذکر الله عمن سواه والاخر حب الله لذاته ولیس من شك فی ان هذا النوع الثانی من الحب هو الذی کانت تو ثره رابعة کما یدل علی ذلك قولها فی احدی مناجاتها: ((الهی اذا کنت اعبدك رهبة من النار فاحرقنی بنار جهنم واذا کنت اعبدك رغبة فی الجنة فاحرمنیها واما اذا کنت اعبدك من اجل محبتك فلا تحرمنی یا الهی من جمالك الازلی)).

ومما هو جدیر بالذکر ان الزهاد والمتصوفه لم یکن یجمعهم نظام عام او تربط بینهم طریقه واحدة فی التعبد والتزهد بل کان لکل منهم نظام حیاته الروحیه الخاص به ومع ذلك فقد کانت هنالك مدرستان انضوی تحت لواء کل منها فریق من هؤلاء والنساك والعباد والزهاد وکانت احدی هاتین المدرستین تعرف باسم مدرسه الکوفه وتعرف الاخری باسم مدرسه البصرة ولم یکن خط هاتین المدرستین من الاشتغال بالفقه والحدیث وعلوم اللغه والشعر وعلم الکلام باقل من حظهما من العمل علی ریاضة القلب ومجاهدة النفس.

فقد کان مرد مدرسة الکوفه الی اصل یمنی کما یقول الاستاذ ماسینیون وکانت مطبوعه بطابع مثالی اولعت بالشواذ فی النحو وتغنت الحب العفیف فی الشعر واخذت بالظاهر فی الحدیث. شیوخها من اهل الزهد والعبادة الربیع بن خیثم وجابر بن حیان وابو العتاهیه، واما مدرسة البصره فهی ترجع الی اصل تمیمی طبعت بطابع التحقیق والنقد واولعت بالمنطق فی معالجة مسایل النحو وبالنقد فی الحدیث واخذت بمذهب اهل السنة مع نزعة معتزلیة شیوخها الحسن البصری ومالك بن دینار وصالح بن بشر.

وفی نفس الوقت الذی شاع فیه الزهد والنسك بین عباد الکوفه والبصرة ظهرت طائفة من الزهاد والنساك فی بلاد اخری من المملکة الاسلامیة مثل ابراهیم بن ادهم وشقیق البلخی فی بلاد الافغان.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تطور الحياة الروحية خلال القرنين الثالث والرابع :

وكما كان الحب طابعاً للزهد الذى عرف عندا بى الحسن البصرى فقد كان الحب من اخص خصائص التصوف عندصوفيه القرنين الثالث والرابع وكان مصطلح الفناء والبقاء هو الاخر قدشاع عندمتصوفى خراسان سيما عندالجنيد والحلاج فتحول التصوف من الزهد والسلوك كطريقة للخلاص والنجاة الى علم له قواعد واصوله واختلط بالتيارات الثقافية الاجنبية الدينية منها والفلسفية. والدليل على ذلك ان «المعرفه» قد حلت محل الزهد عندذى النون المصرى فى غرب المملكة الاسلاميه بقربها من البيئة التى فشت فيها الافلاطونية الحديثه. التى توتكزا ولا و قبل كل شىء على نظريه المعرفة وكلمة الفناء حرت على الاساس فى شرق المملكة الاسلاميه حيث يود هناك الفلسفة الهنديه التى تتعمد اولا واخيراً على فكرة الفناء و النيروانا .

وحدث اى ترك قوم الزهد واعتبرو الرياضات وسيلة الى معرفة الله لا غايه فى ذاته وقد اومت بينهم كلمات تنبىء عن اتحاد الخالق و المخلوق مما يخالف بظاهره الشرع الوى ود بجانب ذلك هب قوم آخر للدفاع و قاموا بتأويل ما تسميه « شطحيات الصوفيه ». فحصل بينهم و بين الفقهاء صدام وشجار واضطر و للدفاع عن انفسهم ضد هجمات الفقهاء الذين كان لهم دورهم ومكانتهم فى الدولة لدى الخلفاء والسلاطين واستعانوا بمصطلح «الصحو» و «السكر» ليبرءوا به ماجرى على لسان الطائفه من شطحات بحجة انها خلجات خطرت فى حالة السكر ولاضير مادام انهم براؤن منها فى الصحو واليقظة واختاروا لغة الرمز ليكفوا بها عما يد ورفى خاطرهم من الاذواق والمواجيد خوفاً من فتاوى الفقهاء ومطاردة العسس والبويس اذا هم افشوا بها وصرحوا عليها .

ولقد نهجوا نهج الفقهاء فى تدوين علومهم ومصطلحاتهم. ويحدثنا تاريخ العلوم فى الاسلام بان احكام الشريعة فى العهود الاسلاميه الاولى لم تكن مدونه او منظمة على نحو علمى بل كانت هذه الاحكام فتلقى من صدور الرجال ولكن ما بث الناس آن نظروا فى امور الدين واستخلصوا ما يتصل بها من الاحكام الشرعية على نظام علمى فلما نشأ التدوين كان اول ما عنى به الباحثون هو علم الشريعة الذى يبحث عن الاحكام العمليه الظاهره . و من هنا وضع الفقهاء كتباور سايل فى الفقه واصوله. وفى الكلام ومسائله وفى غير هذا وذاك مما يتصل با لقرآن والحديث، وكلها علوم تدور حول محور رئيسى واحد هو اصول الدين واحكام الشرع . ولكن لم يكن الفقهاء هم الذين ينزعون وحدهم عند المنزع العلمى،

(c) ketabton.com: The Digital Library

بل كان الى جانبهم الصوفيه الذين كان يعنيهم باطن الأحكام الشريعة بقدر ما كان يعنى الفقهاء ظاهر هذه الاحكام نظر التصوفيه الى ما عكف عليه الفقهاء من تاليف الكتب والرسايل والى ما كان لهم من اخبار واقوال واحوال ومذاهب، فوجدوا ان هذا كله متفرق لايجمعه كتاب واذاهم يرون انهم فى حاجة الى علم ينتظم رياضاتهم واذواقهم ويصور حياتهم الروحيه وما ينبغى ان يختلف فيها على نفس السالك من مقامات واحوال ويحقق ماتطمح اليه نفوسهم من نقاء القلب وصفاء الروح وكمال الدين. هنالك اصطنعت الحياة الروحية الاسلامية التى قامت فى اول الامر على دعائم عمليه. من زهد الزهاد، عبادة العباد وفقر الفقراء بصفة عمليه وهنالك ايضاً استحال هذا كله الى علم يعرف باسم التصوف له مناهجه ومنازعه وموضوعاته وقواعده واصطلاحاته ومذاهبه وقد اختص الصوفيه بهذا النوع من العلم ليس لواحد غيرهم من اهل الشريعة الكلام فيه، انقسم علم الشريعه اذن الى قسمين متمايزين: قسم اختص به الفقهاء وقسم اختص به الصوفيه واهل الباطن اشتمل على ما يتعلق بهم من مراقبات ومحاسبات ورياضات ومجاهدات واحوال ومقامات كتب الفقهاء كتبهم فدونوا فيها الاحكام الظاهره التى استخلصوها من القرآن والحديث وكتب الصوفيه كتبهم فادرعوها مواجيدهم التى ذاقوها وحقايقهم التى كشفوها على اساس من القرآن والحديث واختلف فقه الفقهاء وتصوف الصوفية ومنشأ هذا الاختلاف راجع الى ان الفقه هو علم الاحكام الظاهرة فى العبادات والعادات والمعاملات على حين ان التصوف هو على الرياضات النفسيه والمواجيد القلبية والاحكام الباطنيه ومن هنا نظر الصوفيه الى انفسهم على انهم ارباب الحقايق واهل الباطن ونظروا الى غيرهم على انهم اهل ظواهر واهل رسوم وهكذا اصبح للصوفيه علم له موضوعاته ومناهجه وغاياته التى تختلف عن موضوعات علم الفقه ومناهجه وغاياته فكتب المحاسبى «الوصايا» وكتب «الكلاباذى» «التصرف بمذهب اهل التصوف»، الطوسى «اللمع» وابو طالب المكى «قوت القلوب» والقشيرى «الرسالة» واما التصوف فى القرنين الخامس والسادس فقد امتزج بالفلسفه اليونانية سيما الافلاطونية الحديثه وظهرت مصطلحات الفلسفه مثل الوجود والوحده والكثرة فى التصوف الفلسفى عند محى الدين ابن عربى والسهروردى المقتول وابن سبعين وصرحوا بارائهم عن وحدة الوجود ووحدة الشهود والوحدة المطلقه، دون لومة لائم وذلك لان الحروب الصليبيه سرفت الدولة الاسلاميه وحولها الى دويلات تحكمها ملوك وسلاطين لاشأن لهم لقصبات التى كانت سائدة فى الدولة

(c) ketabton.com: The Digital Library

الاسلاميه ايام الحلاج وبالتالي فلم يكن هناك خوف لامن الفقهاء ولامن الشرطه والعسس اذ رأينا ان وحدة الوجود التي رمز اليها الحلاج وصلبوه وقطعوه اربا اربا جزاء بما قال وتفوه فقد صارت هي الشغل الشاغل والوحيد لابن عربي ومدرسته دون ان يهزلها جفن ومع ذلك فالامام الغزالي مع انه كان صوفياً رفض نظريه الاتحاد الحلاجية برمتها في القرن الخامس وبعد ذلك طعن ابن تيمية مذهب القائلين بوحده الوجود اثار ابن عربي ومدرسته.

وقد كان لصنيع الغزالي وابن تيمية اثره في توجيه التصوف الاسلامي توجها سليماً بارجاعه الى كتاب الله وسنة رسوله اذ نرى في عصرنا هذا ان الدكتور عبدالحليم محمود هو الوحيد الذي نهج التوصف التي في دراساته عن التصوف الاسلامي ولاغروانه لقب بغزالي العصر.

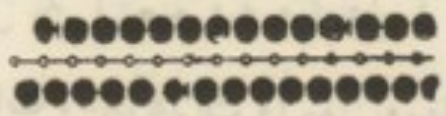

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تلخیص: پوهنیار توریالی راقم

زلـــزله دشمن سر سخت بشریت

درین اواخر ایالات متحده و شوروی به آرامی و دقت از وقوع چندین زلزله ـ پیشگوئی کردند. گفته میشود در چین جائیکه تشخیص و درك زلزله بحیث یك هدف بسیار مهم قرار گرفت در چند سال گذشته از صحت وقوع ده زلزله پیشگوئی گردیده است. درین نزدیکی ها قبل از وقوع دو زلزله عظیم حکومت چین با اطمینان کامل رسماً مردم را آگاه ساخت تا مناطق آسیب پذیر را تخلیه کنند. با پیشرفت سریع در زمینه پیشگوئی وقوع زلزله دانشمندان اکنون در مورد امکانات دلچسپتری یعنی کنترول و رام کردن تکان های بسیار مخرب زمین بحث میکنند. جیولوجی دان امریکائی هیلی میگوید: «ما نمیتوانیم این کار را زودتر آغاز کنیم لیکن از امکان هم بعید نیست. قدمی را که درین زمینه برداشته ایم ما را برای ادامه فعالیت های بیشتر تشویق میکند».

امکان کنترول زلزله یك پیروزی شگفت انگیز بشر بر بیرحمی های طبیعت خواهد بود. زلزله در پهلوی وقایع جنگ و امراض ساری یکی از سفاکترین مخاصمان بشر محسوب میگردد. زلزله بدون آگهی برق اماشکاف عظیمی را در سکان مقدس وغائی بشر یعنی زمین باز میکند وازاو آنکه بشر بزمین قدم گذاشته متوجه این بلای عظیم شده است. تاریخ بخاطر دارد که زلزله ها، سیلابها حریق ها وفروریزی های زمین مجموعاً به حیات ۴۷ ملیون آدمی خاتمه داده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

زلزله‌های بزرگ تاریخ

یکی ازبزرگترین زلزله ها را درتاریخ بشریت ،تاریخ بیهق ثبت کرده است.ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق زلزله‌مذکور را درتاریخ خود چنین ثبت نموده:

«و درناحیت بیهق علی الخصوص در ربع قصبه‌زلزله‌متواتر افتاد چنانکه مردمان به چهل شبانروز در هیچ بنا نتوانستند بودومساکن ومواطن بیشتر خراب شد ،و آغاز این بود در غرهٔ سنهٔ اربع واربعین‌وار بعماته ودرین سال زحل دردلو بوده است وبحوت آمده‌و مشتری‌درثوروجوزاومریخ دراسد درمقابل زحل ،وقال بعض الا فاضل فی‌وصف‌تلك الزلزلة:

زلزلة زلزلت بها کبدی — حلت با علی محلة البلد

هم یرصدون الحیات دانیة — لکن صرف الزمان با لرصد

و قال نصربن یعقوب:

یا سعد انی ارقتنی رجة — ما جت بهاالارواح فی الا جسام

ماجت بهاالأرض الفضاء کانها — فرس تنفض بعد نزع لجام

وقال بعض فضلاءبیهق من قصیده فیها :

تتابعت الابناءمن ارض بیهق — یحدث عنها طول لیلی سمیرها

بأن مغاینهاتداعت وزلزلت — وطحطح منها بالقبیل دبیرها

واضحت بقیعاًصفصفابعدانسها — وصارت خرابادورهاو قصورها

وقدخلت الا سواق من کل سوقة — ولم ینجح فی دارالامیرامیرها

ومن بسیار پیران رادیدم که این‌حادثه به مشاهده دریافته‌بودندواز ین واقعه تاریخی ساخته واین سال راسال زلزله نام نهاده.»(تاریخ بیهق ـص ۵۲ـ چاپ ۱۳۱۷ ه ش تهران .)

زلزله بزرگ دیگر ، زلزله درگواتیمالا (امریکای مرکزی) است که بسال ۱۳۵۴

بوقوع پیوست‌ودران بیش‌از بیست‌و شش هز ارنفر تلف‌وبیش ازهفتادهز ار زخمی گردید .

زلزله‌ئیکه روز جمعه ۲۹حوت ۱۳۵۴ درشهر خلم «ولایت سمنگان‌افغانستان بو قوع پیوست‌منجر به فوت بیست‌وشش نفر وانهدام بیش از پنجصدخانه گردید. هم در نوع خودبالنسبه‌شدیدبود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

احصائیه زلزله

سال وقوع	محل وقوع	مجموع وفیات.
۸۵۶	کورنت (یونان)	۴۵۰۰۰
۱۵۵۶	شانسی (چین)	۸۳۰۰۰۰
۱۷۳۷	کلکته (هند)	۳۰۰۰۰۰
۱۷۵۵	لزبن (پرتگال)	۶۰۰۰۰
۱۷۸۳	رر	۳۶۰۰۰
۱۹۰۲	مارتینیك	۴۰۰۰۰
۱۹۰۶	سانفرانسیسکو (امریکا)	۷۰۰
۱۹۲۰	کانسو (چین)	۱۸۰۰۰۰
۱۹۲۳	توکیو (جاپان)	۱۴۳۰۰۰
۱۹۶۰	اغادیر (المغرب)	۱۲۰۰۰
۱۹۶۴	الاسکا	۱۱۴
۱۹۷۰	پیرو	۶۷۰۰۰
۱۹۷۲	ماناگوا (نکاراگوا)	۱۰۰۰۰
۱۹۷۵	مکدن (چین)	گزارش داده نشده

در زلزله واقع شده در قارهٔ آسیا زلزله‌هایی بود که در دسمبر گذشته در پینو نستان رخ داد که در اثر آن نه شهر کوچك و یران و پنج هزار نفر تلف شد. تکان دیگری در ماه فبروری در چین رخ داد که گفته میشود بمرگ صدها انسان انجامید. در حقیقت هیچ روزی نیست که در کره زمین تکان و لرزش رخ ندهد. منتها بعضی از ین تکانهای ناشی از زلزله آنقدر ضعیف است که انسانها نمی توانند آنرا احساس کنند. وتنها بوسیله سیسموگراف (الضبط امواج زلزله) زلزله های بسیار حساس کشف و ضبط شده میتوانند. برخی زلزله های دیگر که بیشتر شدت دارد در سطح ابحار و یا نواحی دوردست وغیر مسکون رخ میدهد که آسیبی از آن متصور نیست.

زلزله یی کودیاك ایلند را که دارای نفوس کم بوده و انسوتر ساحل اراسکا واقع است تکان داد. در ماه جولای پاگان (برما) رالرزاند که نیمی از

(c) ketabton.com: The Digital Library

معابد تاریخي آنشهر را ویران و متضرر ساخت . سال گذشته زلزله های شدیدی شهر های اروفیل در کالیفورنیا .میندا ناو در فلپین .شبه جزیرهٔ کمچتکا در سایبریا و جنوب غرب پسیفیک ابلند بوگینو بیل را بلرزه در آورد .

بسیاری مردمان بدوی چون علت زلزله های مهیب را نمیدانند .انرا ناشی از قوای ما فوق طبیعی میپندارند .در سال ۱۷۵۰ توماس سرکوك اسقف لندن به جمعیتی از پیروان خود چنین گفت : دو زلزله ایکه اخیراً بوقوع پیوست متوجه ساکنان لندن بود .

جاپانی ها در گذشته های بسیار دور معتقد بودند که صد ها زلزلهٔ پیهم که همه ساله جزیرهٔ انها را تکان داده وهنوز هم تکان میدهد محصول حرکات عادی یك هیولای بزرگی است که زمین را به پشت خود میکشاند .بومیان شبه جزیرهٔ کمچتکای سایبریا تکان های زلزله را ناشی از لرزش وجود سگی بنام کاسی میدانستند که برف را از پوست پشما لود وجود خود دور میکند.فیثا غورث فیلسوف وریاضی دادن یونانی معتقد بود که وقوع زلزله محصول جنگی است که بین مردگان صورت میگیرد .ارسطو توضیحات علمیتري در ین زمینه چنین ارائه میکند: لرزش زمین نتیجهٔ توده های هوا بوده که در صدد فرار از داخل زمین میباشد .

در دههٔ گذشته انکشاف رأی جدید جیولوژیکی بنام پایت تکتانیك توضیحات قابل فهمی را در مورد کانتی نانتل درفت سونتین بسلد نگ وآتش فشان ارائه کرد که بالاخره علت اساسی وقوع زلزله راواضح ساخت .مسلم است که سطح داخلی زمین متشکل از تقریباً توده های بزرگ صخره های بهم چسپیده ضخیم میباشد که دایماً در تشنج و تکان است. ورق ها یا پارچه های نیمه گداخته ئی که بروی زمین که پوشیده از کف بوده ذریعهٔ قوای غیر معین ویا ناشناخته یی بجلو رانده میشود ودر محل تلاقی این ورق ها در اثر اصطکاك باصخره بعضی از ورق های مذکور موقتاً جا بجا حبس شده و فشاری را باعث میگردد که در نتیجه موجب وقوع زلزله میگردد پس شکستگی های صخره برای ورق ها یا پارچه های صخره اجازه میدهد تا لرزش وحرکت خود را از سر بگیرند . دلیل عمده زلزله همین آزاد شدن انرژی - محصور شده است . در سواحل جاپان طور مثال ورق های صخرهٔ اقیانوس آرام - بزیر ورق های صخرهٔ اروپا - آسیائی فرو میروند که زلزله های عمیق و شدیدی را باعث میشود که باینترتیب خصوصیت مجمع الجزایر جاپان را تشکیل میدهد .در کالیفورنیا در امتداد شکستگی های

(c) ketabton.com: The Digital Library

سان اندریاس دوپارچه ورق های بزرگ به آهستگی از زیر یکدیگر میگذرند. قسمت جنوبی این شکستگی که در ورق سطح هموار اقیانوس آرام قرار دارد بطرف شمال غرب ومتباقی آن درسطح هموار امریکای شمالی قرار میگیرد که بجانب مغرب در حرکت میباشد. چنین پنداشته میشود که حرکت آنی این ورق که جا بجا در سالهای متمادی محصورمانده بود باعث بزرگترین زلزله سانفرانسیسکو در سال ۱۹۰۶ گردید.

حین ترسیم مراکززلزله بروی نقشه جهان این حقیقت بر ملا میشود که بسیاری از زلزله ها در امتداد سطوح هموار رخ میدهد. زلزله ((حلقهٔ آتیشن رابه دور اقیانوس ارام تشکیل میکند)) چنانچه سطح هموار اقیانوس آرام موید این ادعا است. زلزله همچنان بخوبی میتواند در داخل یک سطح هموار صورت بگیرد باین دلیل که ساختمان سطح هموار در اثر جریان و تعاملات قدیمی ضعیف گردیده است. طور مثال چارلستن سی اس بیشتر از یکهزار میل دور از کنار سطح هموار امریکای شمالی واقع است وتا اکنون درمسیر - نواحی فعال زلزله قرار دارد. در سال ۱۸۸۶ به اثر زلزله شدیدی که رخ داد بیست و هفت نفر جان خود را از دست دادند. در مورد سه زلزله شدید دیگریکه درنیومادرید وسط این سطح هموار در سالهای ۱۲-۱۸۱۱ بوقوع پیوست یکی از ساکنین آن جا چنین می نویسد: تمام زمین جنبیده و مثل امواج بحر تکان خوردند باانفجار و کفیدن سطح زمین چاک ویاشگاف های بزرگی بوجود آمد درحالیکه بعضی از ین چاک ها بزودی بسته شدند. برخی دیگر آن با عرض های مختلف باز ماندند که عریض ترین شان سی فت بود.

مدتها قبل از ایجاد نظر پلیت تکتانیک، ساینسدانها باین موضوع مشعر بودند که شکستگی صخره ها صرف تحت فشار زیاد میسر است. در حوالی ۱۹۱۰ زمین شناس معروف پوهنتون جان ها پکنز بناغلی هاری ریدابراز رأی کرد این موضوع که چه وقت ودر کجا زلزله واقع خواهد شد پیشگوئی شده میتواند آنهم در صورت محاسبه صحیحی از پیشرفت فشار در امتداد یک شکستگی لیکن متاسفانه دانش، وسایل وپول لازم جهت مشاهده تفسیر وتعبیر میل ها، خطوط شکستگی بدسترس قرارندارد. پیشگوئی زلزله تاسال ۱۹۴۹ که تکانهای شدیدی سایبریا را لرزاند وباعث زیرخاک شدن قصبه بی بنام خست ومرگ ۱۲۰۰۰ مردم آنجا گردید آنقدر مورد توجه قرار نگرفته بود. ولی آن مصیبت اتحاد شوروي را مجبور ساخت تا یکدسته از متخصصین خود را بمنطقه آسیب رسیده اعزام کند، وظیفه آنها کشف هر نوع تغیرات جیولوجیکی موثر وایجاد علایم قبلی آگهی پیش ازامکان وقوع

(c) ketabton.com: The Digital Library

تکانها در آینده بود . این دسته هیأت اعزامی مدتهای درازی در سایبریا باقی ماند که به نتایج مفیدی نایل گردیدند .علمای شوروی در سال ۱۹۷۱ دریك کنفرانس بین المللی علمی درمسکو اعلام کردند که به مقصود رسیده اند. گویا دریافته اند که چطور علایم تکانهای درحال وقوع راتشخیص بدهند .

انها اظهار داشتند که مهمترین علامه عبارت بود از تغییرد رسرعت اهتزاز یا لرزش که قشر زمین را درنتیجه ارتعاشاتی از قبیل لرزش ها انفجارات معدنی و یا ازمایش های هستوی زیر زمینی عبور میکند . علمای زمین شناس ازمدتها قبل میدانستند که لرزش هادونوع امواج زلزله رابطرف بیرون انتشارمیدهد . امواج (p) هرکدام ازصخره ها را باعث میشود که حین عبور بهم فشرده شده وبعد آ درعین مسیر مثل همه امواجی که درحرکتند ، بسط یابد . امواج « S » حین عبور صخره یی را دریك مسیر عمودی بحرکت می آورد .

ازآنجائیکه امواج « p » نسبت به امواج «S» سریعتر حرکت میکند . لهذا امواج پی به سیسمو گراف اولتر میرسد . علمای شوروی دریافتند که اختلاف درزمان رسیدن امواج پی و اس برای روزها، هفته ها وحتی ماه ها قبل ازوقوع لرزش شروع به تنقیص میکند . بعداً بزودی پس از تکان زلزله بصورت مکنوم وسحراسا دوباره بحالت طبیعی برمیگردد .

شوروی ها دریافتند که هرقدر مدت سرعت امواج غیر طبیعی قبل از تکان سریع باشد بهمان اندازه لرزش های احتمالی طولانی تر میگردد وقابل سمع میباشد. لین سایکس رئیس دستهٔ زلزله شناسی پوهنتون کولمبیا پس از برگشت ازمسکو بکشورش امریکا یکی از شاگردان خود را که یکجوان هندی بنام یاش اگروال که کاندیدای دکتورا بود تشویق کرد تاعین تغیر آنی سرعت ثبت شده را درمرکز تحقیقات زلزله شناس واقع درمناطق بلومونتین ایک در ایالات نیویارك علیا محلیکه تکانهای ضعیفی رخ میدهد جستجو کند .

چون یکدسته خفیفی از زلزله تقریباً همزمان با کنفرانس مسکو بوقوع پیوست تحلیل بعدی اگروال ادعای شوروی ها رانفی کرد .زیرا قبل ازهر تکان یا لرزش درال پی - (L-p) تنقیص قابل ملاحظه یی درامواج پی رخ داد .

باوجود دلچسپ بودن این تغییرات ، زلزله شناسان ایالات متحده احساس کردند که اتکا به علایم پیشبینی لرزش کافی نیست وبایست علل وموجبات اساسی ایجاد لرزش ها رافهمید

(c) ketabton.com: The Digital Library

توضیحاتی در زمینه قبلا هم موجود بود. چنانچه درسال ۱۹۶۰ محققین امر یکائی تحت رهبری زمین شناس معروف ویلیام بریس دریافتند که بمجرد یکه صخره به نقطهٔ شکست برسد تغییرات غیر مترقبه یی درخاصیت ان پدیدار میشود. از یکطرف مقاومت ان درمقابل جریان برق افزایش می یابد و ازجانب دیگر امواجیکه از داخل آن میگذرد آهسته ترشده میرود . از خلال این همه تحقیقات چنین آشکار گردید که نتایج دوگانه فوق با یك پدیده یی بنام دیلاتنسی یا« با زشدن» هزاران شکاف یا درزهای کوچك مکروسکوپیک درجسم صخره تابع فشار شدید وعظیمی میباشد .

پروفیسور بریس حتی درهمان وقت اظهار عقیده کرد که تغییرات فزیکی توام باد یلا تنس امکان وقوف ازیك زلزله درحال وقوع رامیسر گردانیده است . لیکن درمورد این نظروي که چگونه اقداماتی صورت پذیردنه خودش ونه کس دیگری کاملا متیقین بود .

کشفیات روسها درین زمینه توجه علما را دوباره بخود جلب کرد . چنانچه جغرافیه دان های مرکز تحقیقاتی لیمانت دوهرتی، اموس نورو کرستفرشولزازپوهنتون ستانفرد کالیفورنیا که هردوی شان تحت نظر پروفیسوربریس درام .ای تی کارکرده بودند هرکدام بصورت مستقل در رساله های خویش با استفاده ازدیلاتنس کشفیات شوروی ها را توضیح کردند . هردو راپور، تناقض واضحی رانمایان ساخت باین معنی که همزمان با شگاف یا درزیکه ابتدا درقشر صخره بوجود می آید، براستحکام صخره نیز افزایش بعمل می آید . باین ترتیب صخره موقتاً درمقابل حادثه شکستن مقاومت میکند وتکان ها رابه عقب می اندازد . درعین زمان امواج زلزله آهسته تر میشود . زیرا همانطوریکه امواج زلزله در فضای ازاد سریع حرکت میکند ازطریق صخره های سخت ومحکم بسرعت عبور کرده نمیتواند . ازجانب دیگر اب سطح زمین درداخل چاك های منبسط صخره شروع به تراوش میکند سپس سرعت زلزله بزودی بحالت طبیعی برمیگردد . اب نیز درین زمینه تاثیردیگری دارد گویا ازاستحکام صخره میکاهد تاآنکه دفعتاً راه باز کندوزلزله راباعث گردد .

اعضای انستیتوت تکنالوژی کالیفورنیا به اثر تحقیقی از ریکارد های گذشته تنزیل سرعت امواج P راسه ونیم سال قبل ازحادثه زلزله ۱۹۷۱ سان فرناندو (باعث مرگ ۵۸ نفر شد) که حادثه مهم زلزله درسالهای اخیرشمرده میشود . دریافتند امواج پی دوباره بسرعت نورمال خود چند ماه قبل ازلرزش برگشته بود . لهذامحققین انستیتوت مذکور اظهار کردند که این سرعت امواج پی بود که تغییرخورد نه امواج اس . درحقیقت عملیه انبساط نشاند هنده واقعي تمام تاثیرات عجیبي بود

(c) ketabton.com: The Digital Library

که قبل از وقوع زلزله ها مشاهده گردید. بمجرد باز شدن درز ها در وجود صخره مقاومت برقی آن بالا میرود زیرا هوا هادی برق نیست درینصورت درزها نیز زیاد تر شده میرود. ونواحی سطح صخره برای جریان آب باز میگردد. بنا بران آب باسواد بیشتر رادیو اکتیف در تماس می آید ومقدار زیاد رادیون راجذب میکند. علاوتاً به چاك صخره درحجم آن افزایش بعمل می آید.

علمای جاپانی پنج سال قبل به اثر تکان های عظیمی که نقطهٔ نیگاتا را در سال ۱۹۶۵ تکان داد ملاحظه کردند که زمین درآنجا به اندازه دو انچ بلند شده است. علماء رمورد محاسبه چگونگی انبساط زمین درمقابل تغیراتی که درساحه محل مقناطیسی رخ میدهد یقین کامل ندارند اما فکر میکنند که این تاثیرات باتغییرات درمقاومت برقی صخره ارتباط بهم میرساند.

علمای امریکا وشوروی بااستفاده ازاطلاعات تازه خویش محتاطانه به پیشگوئی وقوع زلزله ها حکم میکنند. اگروال پس از مطالعه سوابق هفت آلهٔ قابل انتقال ضبط امواج زلزله یا سیسموگراف با هیجان بینظیری به پروفیسور لیین سایکس تیلفونی تماس گرفته گفت: «تمام علایم نشان میدهد که زلزله شدیدی مشرف بوقوع است» دو روز بعدازان اگروال مشغول صرف شام بود که بیکبارگی زمین زیر پایش جنبید. ناسبرده چنین بخاطر میاورد «توانستم احساس کنم که امواج خیلی سریع در حال عبوراند. ودرین وقت من بوجد آمدم» درنوامبر ۱۹۷۳ علمای انستیتوت کالیفورنیا پس ازمشاهده تغییرات در سرعت موج پی پیشگوئی کردند که زلزله ای نواحی نزدیك ریورسایدواقع در کالفورنیا راتکان خواهد داد که سه ماه قبل ازموعد آن بحقیقت پیوست. پیشگوئی فوق زلزله شناسان را امیدوار ساخت که با استفاده از تکنیك های جدید زلزله های شدیدی را که در نواحی سان اندریاس کالیفورنیا امکان وقوع آن میرفت پیشگوئی نمایند.

چینائی ها نیز درموردمطالعات پیشگوئی زلزله به پیشرفت های نایل شدند. حین بازدید یك هیأت علمای امریکائی از مرکز تحقیقاتی زلزله دراکتوبر سال ۱۹۷۴ از وجود ده هزار متخصصین زلزله شناس باتجربه چینائی متحیر شدند (این رقم ده چند متخصصین زلزله شناس امریکا است) آنها ازهفده مرکزعمده مشاهدات دیدن کرده و دریافتند که متخصصین چینائی بالمقابل از ۲۵۰ دستگاه زلزله و ۵۰۰ نقطه مشاهده، ارقام بدست می آوردند. علاوه برآن هزار ها شاگرد اماتوریکه اکثریت شانرا شاگردان مکاتب - تشکیل میدهد مشغول جمع آوری ارقام زلزله می باشند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

چینائی ها باین دلیل بیشتر بمطالعهٔ زلزله توجه مبذول داشته‌اند که‌سیستم ساختمان خانه های شان طوری است که‌درصورت وقوع زلزله سقف های هزاران اتاق بیك‌چشم برهم زدن‌فرو میریزد همچنان توجه بیشتری در زمینه‌علایم خارجی‌وناما نوس‌قبل از لرزش‌بشمول پیچیدگی سلوك حیوانات نیز معطوف کرده‌اند . چنانچه آنهادرسال ۱۹۶۹ قبل‌ازوقوع زلزله در باغ وحش سین یسن‌مشاهده نمودند که‌قوها عمداً آب‌را ترك کرده و یك‌پلنگ منچوریائی درقفس خود جابجا استاد و یك‌غزگاو تبتی‌بزمین افتاد . باردیگر بتاریخ ۴ فیروری در یکی از کمیون های‌چین واقع در منطقه صنعتی ایالت لیونا گ تشویش از این‌ناحیه خلق‌شد . بساعت ۶ بعداز ظهر ذریعهٔ سیستم آگاهی‌عمومی کمیون بمردم چنین‌ابلاغ شد:« به‌اساس‌پیشگوئی‌مقامات عالی‌زلزله شدیدی‌ممکن‌است امشب رخ بدهد . اکیداً خواهش میشود که تمام‌مردم خانه های‌خودرا ترك بگویند وهمه‌حیوانات را ازطویله های‌شان بیرون بکشند» جهت‌تشویق‌مردم بخروج ازخانه های‌شان همانشب‌از طرف رهبران کمیون نمایش فلم درفضای‌آزاد صورت گرفت .

پس ازعلام ابلاغیه فی‌الفور تمام مردان و زنان بااعضای فامیل خود درمیدان و سیعی گرد آمدند که‌باختم‌نمایش اولین فلم زلزله شدیدی بوقوع پیوست . از زیر زمین‌جرقه های روشن وآوازمهیبی بیرون جهید و بسیاری‌ازخانه ها ویران شد . ازمجموع . . . ۲ نفرساکنین کمیون صرف یکمرد لجوج درمقابل‌ابلاغیه بی‌اعتنا ماند که‌دراثرزلزله زخمی و یا کشته شد . متباقی مردم بشمول حیوانات سالم‌ماندند و به‌ایشان کوچکترین آسیبی نرسید .

اکادمی ملی علوم امریکا اکنون مساله پیشگوئی زلزله را بحیث یك حقیقت پذیرفته‌است واز نتایج‌ناگوار وقوع زلزله درشهر های امریکامتوحش گردیده است .ولی‌یکتعدادعلمای دیگر امریکایی بچیز بیشتری نسبت به پیشگوئی زلزله فکرمیکنندوآن‌عبارت‌ازکنترول زلزله است که شایددرآینده منحیث چاره اساسی کنترول لرزش ها قرارگیرد .درسال۱۹۶۶ روی‌تصادف بوسیله علمایی درنواحی دنور (کالورادو) کشف‌گردید .علمای مذکور متذکر شدند که مواد فضله کشندهٔفابریکه نروگاز NerveGaz را که‌بافشار زیاددر داخل چاه‌های عمیق پایگاه نظامی واقع‌در کوه های‌راکی پمپ شده بود باتکان‌های‌ضعیف زلزله‌متصادف گردید . بعدها به اثر متوقف ساختن پروگرام خالی کردن مواد فضله از جانب پایگاه نظامی فوق شماره تکان‌هارو به کاهش نهاد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

علمای زلزله شناس امریکائی بوسیله زلزله های مصنوعی مبهوت شده بودند ودر سال ۱۹۶۹ در شمالغرب کالورا دو وسایل خودرا درنواحی نفت خیز نصب نمودند. در مناطق مذکور از چاهای که کمتر قابلیت تولیدی داشت بوسیلهٔ تزریق آب درداخل آن تحت فشار عظیمی قرارمیگرفت این طریقهٔ بهره برداری لرزش های خفیف راتوقف میداد. قوي ترین تکان تابع شد بد ترین فشار آب بود. علمای ارزیابی زلزله درشگفت شده بودند که هرگاه آب ازداخل زمین بیرون فشار داده شود لرزش های ناشی از زلزله توقف خواهد کرد یاخیر؟ درنواسبر ۱۹۷۳ آنها آب را بقوت داخل چاه های منطقه نفت خیز چیورون کردند که درنتیجه به اسرع وقت یکسلسله تکان های خفیف آغاز شد سپس علمای مذکور ابرا ازداخل چاه ها بیرون فشار دادند که به اثرآن فشارمایع در صخره تحتانی تنقیص یافت و جریان زلزله دفتعة پایان پذیرفت. باینترتیب ادعا شده میتواند که تاحدی جریان زلزله رارام ساخته وتحت کنترول خود دراوردند.

نتیجه این تجربیات علمای امریکائی راموجب شد تایك طرح ماهرانه ای را پیشنهاد کنند. آنها اظهارعقیده کردند که سه سوراخ عمیق در یك ردیف پهلوی هم که در حدود ۵۰۰ یاردباشد حفر گردد، آب به خارج از سوراخهای بیرونی فشار داده شود تا اطراف صخره بیشتر سخت شده ومانع کدام اشتباهی گردد بعداً ابرا درداخل سوراخ وسطی تزریق نمود ودر ینصورت باافزایش فشارمایع درنزدیکترین صخره هامیتوان تکان های زلزله راتاحد زیادي ضعیف ساخت. لرزش ضعیفی در بین ساحات محصور و حبس شده بایستی منتج به آزاد کردن فشار درنواحی مجاور گردد. باتکراراین طرزالعمل علمای مذکور واقعاً توانستند که فشار را دریك ساحهٔ وسیع آزاد سازند.

یکعدهٔ دیگر ازعلما احساس میکنند که این نوع تجربیات بایستی بااحتیاط و دقت مورد اجرا قرار گیرد. پروفیسور رالی در زمینه نظر خوشبینانه تري دارد. وی میگوید که: در نظر میتوان حرکات وجنبش های نسبتاً متداوم رادرطول تمام ساحهٔ سان اندریاس نگهداشت واز زلزله های شدید بااستفاده ازسیستم حفر ۵۰۰ سوراخ به عمق سه میل بفاصله هاي مساوی از یکدیگر جلوگیری کرد. قیمت مصارف مجموعی این طرح عظیم درحدود یك تا دو ملیون دالر تخمین گردیده است که امکان تخصیص آن ازطرف مقامات رسمی موردشك قرارمیگیرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اثر-سی. ای. بوسورث
ترجمه: پوهنمل عبدالرحمن سدید

کابل ونورستان

کابل:۱- یکی از دریا های افغانستان بطول (۷۰۰) کیلومتراز نزدیک کوتل اونی از ۳۴ درجه و ۲۱ دقیقه عرض البلد شمالی و ۶۸ درجه و ۶۰ دقیقه طول البلد شرقی سرچشمه میگیرد. دریا های پنجشیر، علینگار، کنروسوات ازسمت شمال ودریای لوگر ازطرف جنوب بآن یکجا شده به سمت شرق جریان کرده در حصهٔ اتک بدریای سند می پیوندد. حدود العالم (ختم قرن چهارم ه ودهم م) این دریارا بنام «دریای لمغان» یاد کرده، ومیگوید که این دریا ازسرحدات کوهستانی لمغان ودونپور جریان یافته بعداز عبور ازننگرهار بطرف سلتان وبحر بجریان خود ادامه میدهد. ابوریحان بیرونی این دریا رابه «غوروند» نسبت می دهد زیرایکی ازمعاونین دریای پنجشیر ازنزدیکی های کوتل غوربند سرچشمه میگیرد. ازین گفتار وبیانات دیگر به جغرافیه دان ها واضح میشود که دریای کابل ازمعاونین عمده اندوس (سند) می باشد. شاید نام دریای کابل (درسانسکرت کوبها، یکی ازهفت دریای ریگویدا) برحوزه کابل وسرانجام برشهر کابل اطلاق شده باشد.

۲- نام یک ساحه وهمچنین یک شهر درشرق افغانستان، شهر کابل اکنون مرکز جمهوری (مترجم) است شهر بین ۳۴ درجه و ۳۰ دقیقه عرض البلد شمالی و ۶۹ درجه و ۱۳ دقیقه طول البلد شرقی به ارتفاع ۱۷۵۰-۱۸۰۰ متر ازسطح بحر در کنار دریای کابل دریک ساحه حاصل خیزوقابل آبیاری که توسط سلسله جبال وتپه ها محاط گردیده، واقع شده است. موقعیت فوق العاده مناسب آن من حیث مرکز مواصلات، درطول دریای کابل که شوارع متعدد بطرف هندوکش، غزنی و جنوب امتداد یافته، این شهر را یک مرکز مهم در زمان قدیم ساخته بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در دورهٔ قبل ازمیلاد مسیح ،حوزه کابل قسمتی از ایالت یونان ـ باختری را تشکیل میداد، لاکن این ساحه در دوره های اولی مسیحیت مورد تاخت وتاز مهاجمین دشت های شمال مانند کوشانی ها کیداری ها و یفتل ها قرار گرفت. آیین بودایی درسرتاسر حوزه گندهار انتشار یافت، طوریکه موجودیت استوپه های زیاد در دره کابل شاهد آنست ، همچنین گفتار زایر چینی هیو نتسنگ که وی کابل را« کاوفو» گفته نیزشاهد شده میتواند . دراینوقت نام کابل تمام قسمت علیای دریای کابل را دربر میگرفت وتسمیه کل به اسم جزشده بود. ازینجاست که جغرافیه دانان مسلمان مانند یعقوبی «در البلدان، ۱ ـ ۲۹۰ ترجمه ویت ۷ـ ۱۰۶ »شهربزرگ این ساحه را«حروس مرموز) یاد کرده، وپایتخت کابل شاهان را قلعه حرریدمن، ،شاید باقلعه کابل یکی دانسته باشد(ویت میگوید این اسما مانند جاروین که مارکورت در ایرانشهرجو روین گفته بیک جای معین اطلاق شده است).

عربها باسم کابل حتی قبل از دوره اسلام معرفت داشتند . در اشعار دورهٔ جاهلی ومخضرم (خاصةً زمان مختصر بین دورهٔ قبل ازاسلام و اسلام)عبارت مختصر ترکی و اـ کابل بحیث یک لفظ مترادف برای دوری استعمال شده است . بهرصورت معلومات دست اول در بارهٔ افغانستان شرقی صرف با انبساط ساحه عرب از حوزهٔ سیستان وبست بسمت شرق بطرف زمینداور وزابلستان بدست می آید . در متصرفات زابل بازماندگان یفتل های جنوب وجود داشتند . همین حکمرانان محلی برای مدت دوقرن بمقابل عرب ها مقاومت کرده، سدراه درهٔ کابل شده، ودرحقیقت چنین معلوم میشود که زنبیل ها ارتباطی با کابل شاهان داشته ومساعی مشترک علیه سوارکاران مسلمان داشتند .

در زمان خلافت اموی ها، والیان سیستان، عبدالرحمن بن سمره والربیع بن زیادالی کابل تاخت وتاز کرده، حکمرانان محلی آنجا وزابلستان را مجبور به پرداخت باج گردانید. ندغنیمت عمدهٔ این ساحه برای فاتحین غلام بود. عبدالرحمن درباز گشت به بصره غلامان کابلی را باخود برد، ایشان در آنجا خانه یی بسبک معماری کابلی برای وی اعمارنمودند. (بلاذری، فتوح ۳۹۷) مخول الدمشقی عالم مشهور سوریایی، معلم الاوزاعی (۷۳۶/ ۱۱۸)، ازکابل درهنگام اولین حمله مسلمانان گرفته شده بودند (ابن سعد ۱۶۱، ۲/ج ۷ ،ترجمه ج ۳، ابن خلکان ۴۳۷) . تاثیرات سیاسی این حملات قبلی وبعدی به یقین ناپایدار بود. در زمان خلافت عبدالملک قشون مسلمانان بسرکردگی عبیدالله بن ابی بکره درحوزه کابل شکست فاحشی خورد(۸-۶۹۷/۷۸) این شکست توسط قشون مشهور مسلمانان بسرکردگی ابن الاشعث در زمان هارون الرشید جبران گردید. فرمانروای خراسان فضل

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن یحیی برمکی لشکرکشی های زیاد بسمت شمال وشرق افغانستان بغرض تقویت و حمایت مناطق محدود مسلمان نشین آنساحه نمود، ابراهیم بن جبرئیل درسال ۱۷۹/۷۹۵ به زابلستان حمله نموده وبعدبه کابل نفوذ نمود ،در زمان حکمروایی خاندان ترک شاهی ودر عصر مامون حملات بیشتر درین ساحه صورت گرفت تا آنکه حکمروایان کابل مطیع گردیدند واسلام راقبول کردند. برای مدتی شاه کابل درجمله ولات خراسان بسرپرستی عبدالله بن طاهر(۸۲۸—۲۳۰/۸۴۵—۲۱۳) سالانه مبلغ یکنیم ملیون درهم با ۲۰۰۰ غلام ترک(ابن خردادبه ۳۸) بشکل باج برای مسلمانان می پرداخت .

پیشرفت حقیقی مسلمانان تنها در زمان صفاری های سیستان صورت گرفت بدین معنی که یعقوب بن لیث بطرف بلخ وبامیان، کابل ومعدن نقره پنجشیر طول ساحه متصرفات اسلام را درحوزه کابل بسط داد. مؤرخین عرب تحفه های عجیب فیل ومجسمه های درهٔ کابل را ازطرف صفاری ها بدربار بغداد ثبت نموده اند.(طبری ج ۳ ص ۱۸۴۱ ،مسعودی،مروج ج۸ص۶—۱۲۵)،پیشرفت وانتشار قابل ملاحظه آیین اسلام در حوزه کابل در زمان الپتگین وحکمروایی غزنویان در قرن چارم هجری ومتعاقب آن صورت گرفته است . کابل در زمان حکمروایی غزنوی من حیث مرکز قوای عسکری فیل سواران بوده است(بوسورت، غزنوی ها ۷ — ۱۱۶) . درینوقت کابل نسبت به بامیان و غوربند بیشتر در تحت نظارت حکومت غزنی (مقدسی،۲۹۷) قرار داشت .

جغرافیا دانان قرون ۳/۹ و ۴/۱۰ از کابل بشکل مبهم معلومات غیر موثوق میدهند باوجودیکه زمینه مطالعه وباز دید آن برای اکثر آنان آماده بود،خیلی قبل از آنکه کابل پیرو دین اسلام شود،تجار اسلام بکابل آمد و رفت داشتند، پیشتر از آن که کابل مرکز تجارتی تولیدات هندی،بگفته (ابن خردادبه،۳۸)عود،نارگیل،زعفران و از همه مهمتر هلیله،داروی قابض وغیره بوده است. کابل از شروع دورهٔ غزنوی بحیث یک شهر کوچك بانفوس مشترك مسلمان و هندو (هندوها از نظر مرکز دینی بودن کابل متوجه آن شده بودند)، یك قلعه عسکری و رباط تجارتی خوب عرض وجود مینماید(مقدسی ۳۰۴ ،حدود العالم ج۳) .

کابل در هنگام اقتدار غزنویان بصورت غیر قابل اجتناب در تحت تأثیر غزنه و غور قرار داشته،منابع وماخذ همعصر در بارهٔ کابل چیزی نگفته است. گرچه ویران سازی غزنی توسط علاء الدین و تیمور به اعمار تدریجی دوبارهٔ کابل کمك نمود، باز هم ابن بطوطه در ۱۳۳۳م/۷۳۳ ه آنرا

(c) ketabton.com: The Digital Library

بشکل یك قریه می یابد که هیچ اثری از یاد داشت شیخ الاسلام الافغانی (رحله، ج ۳ ص ۹۰-۸۹ ترجمه حبیب ج ۳ ص ۱، - ۵۹۰) محفوظ نمانده بود. افغانستان شرقی جز وی از امپراتوری تیموری را تشکیل داد و بعد از وفات تیمور این ساحه، قلمرو شهزادگان تیموری گردید. گرچه ابوسعید پسر الغ بیگ (باالغ بیگ مشهور بن شاهرخ ۸۵۳/۱۴۴۹ مغالطه نشود) از ۸۶۵/۱۴۶۱ الی ۹۰۷/۱۵۰۱ در کابل و غزنی حکومت کرده است. بعد از وفات ابوسعید کابل بصورت مؤقت در تحت اداره ارغونید مقیم (که وی با یك دختر الغ بیگ عروسی کرده بود) قرار گرفت، تا آنکه بابر در ۱۵۰۴م/۹۱۰ه از آنطرف آکسوس (آمو دریا) آمده کابل را متصرف شد و مقیم مجبور به عقب نشینی بطرف کندهار گردید. کابل در تحت اداره بابر بشهرت میرسد، چنانچه وی در دفتر خاطرات خود راجع به اقلیم و زیبایی طبیعی این منطقه، محاسن و تولیدات آن نوشته، و کابل را بحیث مرکز کاروان تجارتی تولیدات هندی، چینی، آسیای مرکزی و پارس دانسته، وباغ های متعدد در این شهر آباد نموده بود. وی کابل را مرکز تبلیغات خود بر ضد کندهار و هندوستان شمالی گردانید، وجانشینان وی امپراتوران کورگانی این شهر را درحیطه تصرف خود نگهداشتند کابل برای اولین مرتبه مهمترین مرکز ضرب سکه های طلایی ونقره یی ساحه مربوط عزیزالدین عالم گیر ۱۷۵۵م/۱۱۷۳ه - ۱۷۵۴م/۱۱۶۷ه گردید. کابل از لحاظ آنکه شهر دوست داشتنی بابر، بود، جسد وی بعد از چندین سال وفاتش در آگره باساس وصیت و خواهش خودش در سال ۱۵۳۰م/۹۳۹م باین شهر آورده شد، و مقبره وی اکنون در نقطه زیبایی از دامنهٔ کوه شیر دروازه در قسمت غربی کابل جدید قرار دارد.

نادرشاه افشار - قلعه کابل را در ۱۷۳۸م/۱۱۵۱ه فتح، و راه را بطرف هندوستان باز کرد لاکن کابل بعد از وفات وی در سال ۱۷۴۷/۱۱۶۰ در تحت ادارهٔ احمد شاه درانی قرار گرفت. در زمان جانشین احمد شاه، تیمور شاه واضح گردید که ادارهٔ امپراتوری درانی در شمال غرب هند از کندهار خارج از مشکلات نیست، پس کابل بحیث مرکز قرار گرفت. بدینطریق کابل نقش جدیدی را بحیث مرکز افغانستان باوجودیکه حوزه جغرافیایی و اقتدار امیران در جریان قرن نوزده واضح ومحدود گردانیده شده بود، بازی نمود (بغرض مطالعه تاریخ ایندوره به بخش افغانستان رجوع شود). این شهر در هنگام هر دو جنگ افغان و انگلیس و جنگهای داخلی خاندان بارکزائی خسارات زیادی برداشت. هنگامیکه عساکر انگلیس در خزان ۱۸۴۲ بکابل بازگشت نمودند،

(c) ketabton.com: The Digital Library

بازار کابل را بعوض قتل مکناتن وجبران عقدهٔ شکست خویش در شروع همان سال آتش زدند. در این دهه اخیر کابل بحیث یك شهر با نفوس ۴۳۵۰۰۰ (۱۹۶۵) سرکهای اسفلت شده، متعدد بوجود آمده، خاصتاً بسمت شمال غرب در شهر نو و جنوب غرب بطرف پوهنتون کابل، دار الامان انکشاف یافته است.

کابلستان:

قسمت عایانی حوزه دریای کابل، در مراحل اولی اسلام بصورت مبهم ساحه بین بامیان را در غرب ولغمان را در شرق احتوا مینمود. مقدسی جغرافیه دان ۳۷۵/۹۸۵ تمام کشور را که در شمال غزنی و زابلستان بشمول درهٔ لوگر واقع است بآن شامل میسازد. لیسترنج در کتاب سرزمین خلافت شرقیه ۳۴۹ که صرف در باره آنوقت است تذکار داده که کابل بیك شهر تانسبت بساحه کابلستان اختصاص یافته بود. در افغانستان جدید قسمت مرکزی کابلستان منحیث ولایت کابل از سال ۱۹۶۴ باینطرف عرض وجود نموده است.

نورستان:

نام یك منطقه کوهستانی از سلسله هندوکش در شمال شرقی افغانستان، که تا سال ۱۸۹۶ بسیار منزوی وبا آزادی سیاسی بسر می‌برد، لاکن از هنگام تسخیر این منطقه توسط فاتح آنوقت افغان بنام نورستان مسمی گردید.

بعضی از نویسندگان قدیم اروپایی اشاره به «نورستان» کرده ساحه های لغمان، چترال، سوات، باجور، گلگت و غیره را بآن شامل میسازند. این ساحه تقریباً برابر ساحه بلور Bolor قرون وسطی اسلام (سیاحت های سیاح بودایی. چینی بولو، بلور مارکوپولو)، طوری و انمود میشود که تا ساحه بالتستان بین سرحدات کشمیر و تبت انبساط داشته، حدودالعالم (انجام قرن چهارم ه و دهم میلادی)، ترجمه مینورسکی ۱۲۱، ۷۰-۳۶۹ بلور را یك کشور وسیع معرفی و بلورین شاه که طفلی از آفتاب بود در آنجا حکومت میکرد. نورستان موجوده بین ۳۵-۳۶ درجه عرض البلد شمالی و ۷۰-۷۱ درجه و ۳۰ دقیقه طول البلد شرقی قرار داشته، در غرب توسط دریای پنجشیر، در شرق ذریعهٔ سلسله کوهی که دره کنر- باشگلی را از چترال جدا میسازد، در شمال توسط سلسله جبالی که حدفاصل بین منابع تشکل آب های جاری و دریاهای نورستان بطرف جنوب وسنجان وبدخشان بطرف شمال بدریای آمو میشود، و در جنوب توسط دریای کابل محاط گردیده است. این حاشیه

(c) ketabton.com: The Digital Library

اخیر جنوبی نورستان، ساحه های لغمان و کنر (که آن را نورستان سفلی می نامند) افغان بوده و به لسان ملی پښتو مکالمه کرده از حوزه جلال آباد بشمار میرود .

قسمت های شمالی (نورستان علیا) نورستان حقیقی را تشکیل داده، از غرب به شرق شامل حوزه های علیشنگ و علینگار، پیچ و وایگل، وباشگل میشود ، دربالای این اراضی مرتفع دربایی سلسله جبال هندوکش تقریباً به ارتفاع ۲۰۰۰۰ فت قرار دارد . صفت این ساحه در محفوظ بودن آن بود که برای یکدسته از مردم خیلی قدیمی هندواروپایی محل مناسب شناخته شد، شاید این دسته بامردمان قدیم آنجا مخلوط شده باشند، واز یک دستهٔ مشخص لسان های هندو ایرانی ، یکی نورستانی است، که شاخه یی از دستهٔ لسان دارد یک (رجوع شود به بخش افغانستان ج ۲ ، شرح نژاد ها، ولسان های دارد یک ونورستانی) را تشکیل میدهد.

پایداری مردم محلی بشرك وعدم نفوذ اسلام در آنجا باوجودیکه چهار طرف آنهارا احاطه نموده بود علاوه برآنکه ازناحیه کاتواریا کاتور نورستان که به اصطلاح عوام کاتی یاد میشود ومردم آن قبلا مسلمان شده بودند نفوذی بالای آنهاوارد میشد آن را مشهور به کافرستان گردانیده بود. سیاه پوشان شامل پنج دسته کوچکی اند که به کاتی تکلم میکنند، و سفیدپوشان شامل پراسنگی ، وانگی واسی واشکون بوده، قدیم تراند، لاکن دلیلی علمی ونژاد شناسی وجودندارد. نورستانی ها دارای سرهای دراز، موهای زیاد سیاه ، لاکن بعضاً دارای چشمان آبی و موی خرمایی اند. ازچه اوداستان مشهور است که نورستانی ها بقایای اولاده عساکر اسکندر اند .

قسمتی ازنورستان درزمان قبل از مسیحیت شاید بخشی از ولایت پاروپامیزای یونان ومردم آن به اسم کاسوج یادشده ، در کتیبه آشوکا از آن تذکري رفته است . اسکندر کبیر در هنگام عبور از درهٔ کر بطرف هندوستان بامردم آنجا مبارزه نموده بود (رجوع شود به آقای توماس حولد یک ، دروازه هند لندن . ۱۹۱۰، ۲-۱۰۲). بعد در مراحل اولی مسیحیت، این ساحه جزوقلمرو پادشاهی کوشان وایالت بودائی کاپیسا گردید، پس قسمت نورستان جنوبی، بنام لمکان، بعدها لمغان، بگمان اغلب بود ائی بود طوریکه استوپه های موجود شاهد آنست .

(c) ketabton.com: The Digital Library

مسلمانان صرف در انجام ساحه کابل ودریای پنجشیر اراضی صفاریان (اواخرقرن۳-۹)وبعد به امتداد قلمرو غزنوی درافغانستان شرقی بانورستان همسرحدمیشدند. چنین معلوم میشود که بیهقی مؤرخ غزنوی برای اولین مرتبه نام کاتور- کا توار را، هنگامیکه سلطان مسعود بن محمود علاقه به تماس یافتن به کوتر گرفت بالا نموده است(۴۲۴-۱۰۳۳ یا ۴۲۵-۱۰۳۴) تاریخ مسعوی، غنی وفیاض، تهران ۱۳۲۴-۱۹۴۵، ۴۰۷، ترجمه ارندز، تاریخ مسعودی، سکو ۱۹۶۹، ۵۰۴). پدرمسعود سلطان محمود غزنوی قبلا لشکر کشی در ۴۱۷-۱-۱۰۲۰ بمقابل شیر پرستان بید ین که گردیزی آنرا دره های نورو کیرات گفته، شاید اولین اسمی باشد که باسم جای موجوده نورگل بدره سفلی کنر نورستان جنوب شرقی تطابق مینماید(ك. زین الاخبار، ناظم برلین ۱۹۲۸، ۹-۷۸، ترجمه بوسورت، در شرق وغرب ن. اس ج ۱۷، (۱۹۶۶) ۲-۳۴۱، ناظم، زندگی واوقات سلطان محمود غزنوی کمبرج ۱۹۳۱ ۵-۷۴، وضمیمه د هم بو ریج ترجمه بابر نامه ۲۴-۲۳، مارکو پولو ازسر زمین بت پرستان پسه یی، ده روزه فاصله سفر بطرف جنوب بدخشان، شاید که اشاره به باشندگان پشه یی جنوب غربی نورستان باشد، تذکری داده است، چنانچه لشکر کشی مسلمانان در ۹۹۰ھ-۱۵۸۲ نشان می دهد بعضی ازآنها آنوقت به پشه یی مکالمه مینمودند. به یقین واضح است که مارکو پولو هیچگاه از این منطقه بازدید نکرده، لاکن وی به راپور حمله گورگانی نیکود را زبدخشان به چترال و کشمیر اتکاء نموده است (رجوع شود به یولی، کتاب مارکوپولو ونیزی، لندن ۱۸۷۱ ج اول ص ۱۵۵، کور در یادداشت هاوضمایم به اثرآقای هانری لوبی، لندن. ۱۹۲، ۲۳، ۲۵).

تیمور در راه لشکر کشی های هندوستان در ۸۰۰-۱۳۹۸ بشکایت مردم اندراب از دست باگان «کا تو رو سیاه پوش» گوش داده لشکری از طریق کوتل خاواك به متصرفات غربی نورستان فرستاد. بعضی از کفار قبول اسلام کردند، لاکن این قبولی و پیروی آنها موقتی بود، قسمت زیاد عساکروی کمین کرده بودند، و بالاخره باز گشتند (ملفوظات تیموری درالیات و داسون، تاریخ هندوستان توسط مؤرخین خودوی، لندن ۷۷-۱۸۶۶ ج ۳، ص ۸-۴۰۰) تیمور، محمد میرزا بن ابی سعید (۹۰۰-۱۴۹۵) گفته که دوبار درنورستان لشکر کشی کرده، و بدان ملحوظ لقب غازی را حاصل کرد، محمد حیدر یغلت Dughlât فاتح بعدی کشمیر حمله یی را در ۹۳۴-۸-۱۵۲۷ در جایی رهبری نموده که وی آنجارا بلورستان یاد مینماید (بابرنامه ترجمه ای اس. بوبریج، لندن ۱۹۱۲-۲، ج ۱، ۴۶ محمد حیدر، تاریخ رشیدی، تاریخ گورگانی آسیای مرکزی، ترجمه ای، اس دی نیس روز، ون. ایلیایس، لندن ۱۸۹۵، ۶-۳۸۴). بابر معلومات جغرافیایی

(c) ketabton.com: The Digital Library

باارزش از قسمت جنوبی نورستان و خاصتاً از میوه و شراب ساخته که به باجور صادر میشد میدهید وی همچنین از مسلمانان نیمچه یا نصف نان ها ، که در چغسرای در محل اتصال دریاهای کنر وپیچ زندگی میکردند، یادآور شده است (بابرنامه ، ترجمه ، ۱، ۱۴۰ — ۲۱۰، ۲ — ۳۷۱). بابر شخصاً خودش چندین حمله به ساحه لغمان وتسمت های سرحد جنوبی نورستان کرده است. وی درزمستان سال ۹۱۳ — ۸ — ۱۵۰۷ کوتل بدیپش یابد یکپت را که دره های دریاهای علیشنگ سفلی و کابل را با هم وصل میسازد عبور کرده، وباعث بوجودآمدن کتیبه یادگار عبوروی، بالای کوتل گردید (چندین نفر مشاهد درباره موجودیت آن کتیبه در زمان موجود نوشته، لاکن آن کتیبه بصورت علمی تشریح نشده است) وی در ۹۲۶ — ۱۵۲۰ دوباره به کوتل بدیپش بغرض به اطاعت آوردن چندسر کرده کافر بازگشت نمود، واز طرف آنها تحفه های شراب حاصل داشت(بابرنامه، ترجمه، ۱، ۹۰، ۲، ۴ — ۳۴۳، ۳، — ۴۲۱) .

درزمان گورگانی، طبقات اکبری بصورت مختصر اشاره میکند که امپراتور اکبر در ۹۹۰ — ۱۵۸۲ بجلال آباد آمده بود ، لشکری علیه کاتوار فرستاد (ایلیات و داسن، ۷، ۴۲۵) اکنون تفصیل آن طور ضمیمه در شانزده داستان گدای محمد سالم که وی در این لشکرکشی بحیث واعظ ومنصف لشکر اسلامی اشتراك کرده بود نوشته شده و نوشته های گدای محمد توسط جی. سکارسیا بنام صفات نامه درویش محمد بطبع رسیده است. سرافسراین قشون محمد حکیم (۹۹۲ — ۱۵۸۴ یا ۹۹۴ — ۱۵۸۶) برادر کوچک اکبر و والی کابل، واز طرفداران و مبلغین جدی طریقه نقشبندی بود. ساحه این حمله قسمت های جنوب غربی نورستان بود، که قسمت های پایین حوزه دریاهای علیشنگ و علینگار را در بر میگرفت و مسلمانان پایگاههای قوی علیه الباعما رکرده بودند.

بعد از این وقت، در نورستان تاقرن نوزده در واقع خاموشی حکمفرماست، هنگامیکه سیاحین ومامورین انگلیسی بساحه نورستان علاقه گرفتند هنوز هم این ساحه یك منطقه آزاد را بین هند برتانوی و حکمرانان افغانستان تشکیل میداد. گرچه موستوارت الفنستن راجع به ساختمان اراضی «کفار سیاه پوش عجیب و دوست داشتنی» معلومات دلچسپ راجع به طرز زندگی وعادات مردم که زیادتر متکی به گزارش یك قاصد مسلمان به کامدیش در درهٔ باشگل است، میدهد (گزارشی از پایتخت کابل وآزادی های آن، در پاریس، تارتری، و هند، لندن ۱۸۴۲، ۲، ۱۳۰ — ۲، ۸۷ — ۳۷۳). دی میسون

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنین راجع به نورستان در سفرنامهٔ خویش در بلوچستان و افغانستان وپنجاب، لندن ۱۸۴۲ نوشته است. کول. جی. بیدولف مانند نویسندگان قبلی معلومات مستقیم ودست اول از نورستان با وجود یکه وی ساحه های همجوار آن ازقبیل چترال، خونزا و گلگت وغیره آشنایی داشت، ندارد، و معلوماتی از نمایندگان مردم در چترال در ۱۸۷۸ بدست آورده است. وی راجع به قبایل هندوکش (کلکته ۱۸۸۰) فصلی را مربوط به «سیاه پوش» ساخته که کالاش قسمت جنوبی چترال راضمیمه آن گردانیده، وحتی امروز در آنجا بیدینی رواج داشته و این ازنظر بشرشناسی مهم است، وهم مثالی اززبان باشگلی (کاتی) میدهد، اولین شخص اروپایی که مستقیماً ازنورستان دیدن کرد کول. لاکهارت بود که بحیث سردسته هیأت رسیدگی کوتل های هندوکش در ۶—۱۸۸۵ چندین روز رابین مردمان کاتی قسمت دره علیای باشگل سپری نمود. بزودی بعد ازوی کپتان جورج رو برتسن، که بعدها نماینده انگلیسی درگلگت بود یکسال (۱—۱۸۹۰) رابین مردمان کاتی در کامدیش قسمت علیای دره باشگل متصل به چترال گذرانید، وی مردم آنجارا به عادات قبل از اسلام مییابد و کفار هندوکش را (لندن ۱۸۹۲) یك نژاد قدیم از نگاه بشر شناسی می داند.

گدای محمد سالم سه خدای انوقت را تذکر داده که کفار از آنها التماس و درخواست کمك خاصتاً علیه اسلام مینمودند. پندت شی. ار. دبلیو. وای. ولامندی وسکرشیا درباره ارتباط مذهب شیوا، و تاثیر عمیق دره دریای کابل بر رسوم ومذهب هندی اظهار عقیده مینمایند. رو برتسن میگوید که کلیه خدایان کفار دارای سر توسط عمرا (Imra) خدای خالق گردیده بودند، وازوی خدایان دیگر مانند جیش (Gish) خدای، جنگ، الهه دازنی Dizane و همچنین به تعداد زیاد خدایان کوچك بوجود آمده اند. علاوتاً عقیده به ارواح نیك وشیطانی بقوت خود باقی بودند. سیستم زندگی اجتماعی وسیاسی آنها برنظام قبیلوی و متنفذین استوار بود. امور حکومت قبایل مربوط به یك هیأت ازقضات سیزده نفری بود، این قضات هر سال بغرض اداره امور حکومت انتخاب میشدند. مقام و منصب از روی دارایی وثروت، شجاعت در جنگ، خاصةً با قتل یکنفر مسلمان، ضیافت ها وتحفه ها داده میشد. بصورت عموم دربین تمام مردم قبایل طبقات ازمردم آزاد، فقیر، گله داران، صنعتگران، دسته کوچکی ازغلامان که در اثنای جنگ اسیر گرفته شده بودند و یاناد رستکار بودند، وجود داشتند. مقام زنان در جامعه کافر پایین واکثر دو زنی رواج داشت، و ازدواج با خارج ازاهل طایفه صورت میگرفت، وازچوب وسایل، باارزش چون چوکی

(c) ketabton.com: The Digital Library

میساختند، نمونه آنرا در موزه کابل و لیندین شتگارت دیده میتوانید و همچنین در باره صفت آن به اثر هینکل ، مجسمه‌چوبی نورستان، در جرس JRAS بنگال، مکاتیب ۱ - ج ۶ (۱۹۵۰)، ۷۲-۶۵ و جی ایو بویر Auboyer ، آرت افغانستان لندن ۱۹۶۸، ۴۰-۱۳۴ رجوع شود.

با ساس موافقنامه ۱۸۹۳ کابل بین مورتیمر دیورند وامیرافغان (عبدالرحمن خان) نورستان خارج حوزه قلمرو هند برتانوی قرار گرفت، و امیر موصوف در ۶-۱۸۹۵ به نورستان بغرض پخش اقتدار دولت افغانستان وانتشار دین مبین اسلام لشکر کشی کرد (رجوع شود به میر منشی سلطان محمد خان، زندگی امیر عبدالرحمن، لندن، ۱۹۰۰، ۱، ۲۰۲-۱۹۹). امروز نورستان از نگاه اداری جزو ولایت لغمان و کنروسیترلام بحیث مرکز عمده در علیه‌گار سفلی قرار دارد و نفوس این ساحه بین چهل وشصت هزار نفر تخمین شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نویسنده - پوهیالی عزیز احمد

جغرافیای سنگ چارک

حدود وموقعیت فزیکی

سنگ چارک یکی از ولسوالی های درجه اول ولایت جوزجان است که بر خط ۲۵ دقیقه - ۶۶ درجه طول البلد شرقی و ۵۶ - ۳۵ درجه عرض البلد شمالی موقعیت دارد. وبه ارتفاع ۱۲۰۰ متر از سطح بحر واقع بوده ۲۶۸۷ کلیومتر مربع مساحت دارد. به عبارت دیگر ۱،۲٪ مساحه عمومی ولایت جوزجان را اشغال می نماید. سنگ چارک در تشکیل اداری خود علاقه داری درجه ۳ بلخاب را نیز شامل است. قرائیکه شامل این ولسوالی می شود به ۸۴ قریه بالغ می گردد.

سنگ چارک از طرف شمال به ولسوالی آقچه وازطرف جنوب به علاقه داری بلخاب و ولسوالی یکاولنگ ولایت بامیان محاط بوده، طرف شرق آن ولسوالی شولگره (بوینه قره) و علاقه داری کشندي (آق کپرک) وطرف غرب آن علاقداری کوهستانات سرپل واقع است. سنگ چارک از جانب شمال شرق به ولسوالی چمتال ولایت بلخ وازطرف شمال غرب به ولسوالی درجه اول سرپل ولایت جورجان هم سرحد می باشد.

مختصری از جغرافیای تاریخی سنگ چارک :

ولسوالی موجوده سنگ چارک یکی از شهرهای گوزگانان قدیم (جور جان کنونی) است که درقرون وسطی اهمیت شایانی راحایز نبود. گوزگانان را جغرافیه نویسان جزوی از خراسان دانسته وحدود آنرا بین بلخ، مروالرود، جیحون (نام دریای آمو است که توسط اعراب مانده شده است یونانی ها دریای آمورا اکسوس می نامیدند)، غرجستان وغور میدانند. گوزگانان شامل شهر های ذیل بود: شبورقان (شبرغان فعلی) کندروم، درمشان، رباط کروان، کلاوه، سانشان، تمران، تمازان

(c) ketabton.com: The Digital Library

سنگ‌بن، از یوه،حوش ،حنبدویه،مرسحان، کسحان، کنجاد،قصر خوطه، گر زبان(گرد وان)،ا نبار (سرپل موجوده) تالقان،فاریاب،یهودیه (سیمنهٔ فعلی مرکز اداری ولایت فاریاب)سا ن (سنگ ـ چارک فعلی)وغیره .

هریک از ین‌شهرهای فوق الذکربه‌سهم‌خوداز لحاظ‌تجارت ،زراعت و صنعت نقش‌فعالی در زما ن های‌گذشته داشتند که بعضی از آن هامانند سرپل ،آقچه ،شبرغان وغیره د رحال حا ضر نقش فعالی ازلحاظ صنعت قالین بافی وتربیه‌گوسفند قره‌قل داشته یک قسمت مهم عاید ملی را می سازد لسترنج در کتاب جغرافیای تاریخی سرزمین هاي شرقی خلافت می‌نویسد که گوزگا نان درقرون وسطی آبادترین وپرجمعیت تر ین‌و حاصلخیز ترین وخرم وسر سبز ترین منطقه بود که در جانب باختری بلخ قرار داشت .

شادابی وسر سبزی این منطقه خراسان ناشی از وجود دو رود بود که از کوه های تیربند تر کستان‌به‌اینجاسرازیرمی شد. به‌گفته سینورنسکی(۱)ویا رتولد (۲) اراضی بین‌مروالرود وبلخ از دورود آب می خورد که این دو رودخانه عبارب‌از دریاهای قیصر(خیسا رتاریخی‌یا قیصار امروزه) وآب سفید ، که‌بعدازآبیاری ا راضی این‌منطقه به‌ریگزا رها نزد یک دریای آمو جذب‌می‌گردد .

قبل‌از ورود اعراب این خطه امارت‌نشین‌مستقلی بود و بعد ا زآمدن اعراب درسال ۲۲ هجري این منطقه مورد حملات اعراب قرار گرفت‌وبه قول‌یاقوت حموی(۳) جغرافیه‌نگار مشهور عرب‌فتح این‌قسمت توسط احنف بن‌قیس صورت گرفت واعراب مرکز فتوحات خویش‌را درانبار (سرپل‌موجودهٔ ولایت جوزجان)مستقر نموده وتاتشکیل‌دولت‌مستقل‌طاهری آنرا حمایت‌می کردند. دولت مستقل‌طاهری‌افغانستان‌به رشادت‌وجوانمردی‌طاهر فوسنجی درسال ۲۰۵ هجری مطابق ۸۲۰ میلادی تاسیس گشت .این شخص خراسان را ازنفوذ عباسیان رهائی بخشیده مستقل نمود وبعدازین سلطه مستقیم اعراب از این جاظاهر آبر چیده شد بصورت غیر مستقیم نفوذ ایشان تا

---

(۱) تعلیقات‌سینورسکی ص ۱۷۰ ترجمه پوهاند میر حسین شاه

(۲) جغرافیای‌تاریخی ایران ص۱۸۱

(۳) معجم البلدان ج دوم ص ۱۴۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

حملات چنگیز که مرکز آن قراقرم بود بر اسرای خراسان دوام داشت .

دودمان فریغونیان گوزگانان که امیر مقتدر وشهیر آن احمد بن فریغون بود و در تشویق وپخش علم ودانش وهمچنان دروسعت بخشیدن این ناحیه خدمات ارزنده وقابل قدر نموده است . حکمروائی این سلسله تاسال ۴۰۱ هجری دوام داشت تابالاخره تحت فرمان روائی سلطان کبیر غزنه محمود قرار گرفت .

در قسمت وجه تسمیه سنگ چارك باید گفت که این اسم مرکب از دو جزء «سان» و «چارك» است که برخی از جغرافیه نگاران محض به تحریر جزء سان اکتفا کرده اند . یاقوت حموی می گوید که این قریه مربوط بلخ بوده ومعتقد است که آنرا «سان» و «چهاریك» می گویند (۱) اصطخری از سان یادآور شده وازبستان ها وآب های جاری آن تذکر می دهد (۲). حدود العالم این محل را یك شهر بااهمیت وآبادان تحریر نموده وازگوسفندان زیاد آن یادآوری کرده است (۳). مینورسکی می گوید که سنك چارك ناحیهٔ ایست دارای نهرهای زیاد، سرچشمه علیای آب سفید را تشکیل میدهد (۴). یعقوبی (سان وصمعاکن) را ذکر کرده، مارکوارت اسان وصهاریك خوانده و(ص) عربی را (ج) فارسی می داند. ابن حوقل مولف کتاب مشهور صورة الارض می نویسد که این شهر دارای باغ های مثمر انگور جوز و آب وافر است (۵). بابرنامه آنراسان وچاریك نوشته است .

مشخصات فزیکی سنگ چارك:

الف ـ اقلیم :

برای دانستن اقلیم سنگ چارك لازم می افتد که نخست اقلیم تمام کشور را مختصراً تصنیف نموده وبعداً ملاحظه نمائیم که منطقه سنگ چارك بادرنظرگرفتن خصوصیات فزیکی آن به کدام دسته خواهد آمد . با نظر داشت حرارت ، رطوبت ، بارندگی ومراکز فشار اتموسفر مناطق اقلیمی کشور را میتوان به ترتیب ذیل دسته بندی کرد :

---

(۱) معجم البلدان ج ۵ ص ۲۰.

(۲) اصطخری .

(۳) حدود العالم من المشرق الی المغرب ص ۶۰ ترجمهٔ پوهاند میرحسین شاه

(۴) تعلیقات مینورسکی ص ۱۷۸　　(۵) شهرهای آریانا تالیف محمد عثمان صدقی .

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱-اقلیم صحرائی درجنوب غرب مملکت

۲-اقلیم مونسون درجنوب وجنوب شرق

۳-اقلیم مدیترانه ئی در صفحات شرق

۴-اقلیم ستیپ در نقاط هموار بین ارتفاعات ۱۰۰۰ تا ۲۵۰۰ متر

۵-اقلیم ناحیه‌الپاین تندرا بین ارتفاعات ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ متر

۶-اقلیم کوهستانی بین ارتفاعات ۳۰۰۰ متروبالاتر از آن.

به این صورت ولسوالی سنگ‌چارك ولایت جوزجان به ارتفاع ۱۲۰۰ مترا زسطح بحر قرار داشته وازجانب دیگرمشخصات نباتی وشکل خاك آن خصوصیات اقلیم منطقهٔ ستپ را تمثیل می‌نماید. کوه هندوکش ناحیه ستپ را در افغانستان به دومنطقه جداگانه تقسیم کرده وآن عبارت است از منطقهٔ ستپ شمالی ومنطقه ستپ جنوبی. ناحیهٔ ستپ شمالی که منطقه سنگ‌چارك نیز شامل آن می‌باشد استعداد بیشتر زراعتی داشته وحاصلخیزی خاك ووفرت آب مالداران بسیاری را به پرورش وتربیه گوسفندقره قل که یکی ازاقلام مهم صادراتی کشور است، اسپ وسایر حیوانات اهلی مشغول نموده است. همین طور زارعین تحت این شرایط مساعد به زراعت للمی وآبی مانندزرع گندم، تربوز، خربوزه، پنبه، برنج، لبلبو وغیره پرداخته از طریق آن امرار معیشت می‌نمایند. گذشته از خاك حاصلخیز وآب وافر، سنگ‌چارك دارای هوای خوشگوار و ملایم بوده باد شدید ندارد. درقسمت های مرکز وتگاب های آن از برج عقرب الی جوزا باران باریده واز قوس تا ماه حمل برفباری صورت می‌گیرد. درجه حرارت ازماه جوزا الی ماه اسد از طرف روز بین ۱۸ الی ۲۰ درجه سانتی‌گرید وبرودت درماه های جدی ودلو از ۳ درجه الی ۳۵ درجهٔ تحت الصفر تخمین می گردد.

منطقه ستپ را طوریکه ذکر کردیم یك منطقه مهم و با ارزش ازنظر پیداوار زراعتی وتربیهٔ حیوانات می‌توان گفت. زیرا دراین ساحات دهقانان حداکثر حاصلات را از اراضی زراعتی بدست آورده وضمناً وجود چراگاه های سرسبز، پرورش حیوانات مخصوصاً گوسفند قره قل را مهیا ساخته وباعث تراکم نفوس دردهها و شهرهامی گردد. منطقه ستپ شمالی بااین شرایط خوب زراعتی و اقلیمی خودد رطول تاریخ مهد پرورش وانکشاف مدنیت های درخشان وپرورش گاه افکار و آراء علمی وفلسفی بوده است. چنانچه در همین خطه بود که مدنیت پرارج آریائی های قدیم پایه گذاری گردیده وبه مرورزمان مرکز پخش افکار ومحل تقاطع مدنیت های شرق وغرب آن روزو انکشاف تجارت

(c) ketabton.com: The Digital Library

وگسترش زراعت شده که آثار باقیمانده بلخ وغیره جاها بیانگر این ادعای ماست. مثال های عمدهٔ دیگر آن آی خانم، کندز، بامیان، سرخ کوتل، آق کپرک و غیره است .

ب : کوه ها ـ دریاها و معابر :

سنگ چارک بصورت عمومی یک منطقه کوهستانی بوده و مرتفع ترین قسمت ولایت جوزجان می باشد . در سنگ چارک دو کوه بزرگ بنام های کوه خواجه کویصاف و کوه خواجه طل صاف وجود دارد. این کوه ها خیلی مرتفع بوده برف گیر می باشند ، دامنه های آن به سلسله های بلخاب کشنده (آق کپرک) و کوهستان های سرپل امتداد می یابد. ازاین دو کوه بزرگ شاخه های متعدد دیگری منشعب شده که معروفترین آن ها عبارت است از : کوه دهک در موضع قریه دهک، کوه قریهٔ اوقاف ، کوه ده مردی کوهی و کوه قریهٔ شبو کند، کوه قریه ملک در موضع مورک و کوه آبدره . در کوه های متذکره جنگل های انبوهی از پسته وارچه بنظر می خورد که البته این جنگلات تحت نظارت ومراقبت دولت می باشد تا از آن بهره برداری درست صورت گیرد. این کوه ها علاوهٔ بر جنگلات فوق الذکر دارای نباتات طبی، رواش وسمارق می باشد که ذریعهٔ مردم جمع آوری شده جهت فروش به بازار عرضه می گردد. باید متذکر شد که اقسام نباتات طبی که درین جا پیدا می شود درقسمت تداوی امراض مختلفه اهمیت به سزا دارد . گذشته از آنچه گفته شد این کوه ها زمینهٔ شکار حیوانات مختلفه مانند آهو ، روباه ، خرگوش وغیره وهم چنان پرندگان مانند کبک را مساعد ساخته واز طرف دیگر نقاط خیلی دلچسپ برای سیاحت دارد. که در هنگام بهار هزاران نفر از اهالی سنگ چارک ودیگر نواحی جوزجان وبلخ برای تفریح وهواخوری به این جا ها آمده از مناظر دلفریب وهوای گوارای مستفید می گردند.

در مورد دریاهای این ولسوالی باید متذکر شد که اراضی زراعتی تقریباً بصورت کلی از چشمه سارها آبیاری می شود. ومنبع تمام دریاها همین چشمه سار ها می باشد. معهذا دریای کوچکی موسوم به دریای کچن از علاقه کوهستانات سرپل دراین منطقه جریان یافته قریه های جوی بهار ، تل گورکاب، تنزیل وسوزمه قلعه متعلق به سنگ چارک را آبیاری نموده پس از طی یک مسافه به دریای سرپل می ریزد . دریاهای کوچک دیگر آن عبارت است از دریای تبر که از کوه خواجه طل صاف سرچشمه می گیرد، دریای تکزار از دره انگشت شاه ، دریای سوزمه قلعه از کوه خواجه

(c) ketabton.com: The Digital Library

کو یصاف .این دریا عادرجریان زمستان آب کافی داشته ودر تابستان آب آن خیلی کم می گردد که بعضاً درحدود یک الی دو آسیاب آب درآن جریان می نماید .

چشمه سار ها ئیکه اراضی زراعتی را آبیاری می نماید عبارت است از چشمهٔ انگشت شاه از کوه شبو کند، چشمه خواجه سراب، چشمهٔ خواجه نهان ، چشمهٔ لنگرشاه عبدالله، چشمهٔ ایکلان، چشمهٔ کبود آب ویو لتر دی، چشمهٔ آب گرم وچشمهٔ خواجه کو یصاف .

کوتل های معروف سنگ چارک عبارت است از : کوتل خواجه کویصاف، کوتل دهمرده کوتل آب کلان، کوتل شترگر دن ، کو تل مسجد سبز و کو تل عرب با ئی .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه های آثار حکایتی دری

هنگامی که نثر حکایتی قدیم دری را در انگلستان (سالهای ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲) مطالعه میکردم گاه به‌گاه به ترجمه ها وچاپهای اروپایی شماری از داستانها وحکایتها برمیخوردم و آنها را یادداشت میکردم ،تاآنکه این مسالهٔ فرعی، خود موضوع جداگانه می‌شد - موضوعی که شاید برای خوانندگان بسی دلچسپ باشدوآنان متوجه خواهند شد که به گفتهٔ ایزك دیزرایلی « افسانه ها بال دارند ،خواه ازشرق آمده باشند خواه از شمال به هرجا که‌فرود آیند ، زود بومی و وطنی میشوند . بدینسان،دیده شده است که حکایتی که عرب بیابانگردی را در خیمه‌اش محظوظ گردانیده ،یا برزگرشمالی را در کنار آتشگاه زمستانیش‌متلذذ ساخته همین سان راه سفرش را به سوی انگلستان وسکاتلند گشوده است .«مخصوصاً داستانهایی جهانگرد همچون سندباد نامه ، بختیارنامه، کلیله ودمنه ،طوطینامه .

یادداشت گیری همچنان ادامه یافت ودر اثنای آن ،به‌ترجمه های شرقی آثار حکایتی دری برخوردم وآنها رانیز دراین‌مبحث‌شامل کردم.

بایدگفت که‌درین فهرست ،ازچند کتاب ومقاله تحقیقی‌دربارهٔ برخی از داستانها وحکایتها نیز ذکری به‌میان آمده‌است . درآغاز ،درج مقاله ها مورد نظر نبود ، و هم به سبب کمی وقت درلندن موفق نشدم که‌اندکس اسلامیکوس (فهرست مقاله ها به زبانهای اروپایی راجع به موضوعهای شرقی و اسلامی) را به دقت مرور کنم . چون متاسفانه این کتاب در کتابخانه های کابل نیست (به جز تکمله کوچك آن در کتابخانه پوهنتون کابل) فهرست مقاله ها کامل ناقص است . باید افزود که فهرست ترجمه ها

(c) ketabton.com: The Digital Library

وچاپهای اروپایی آثار حکایتی دری نیز مختصر است وهمه آثار رادر برنمیگیرد، بنابر این ازخواننده گان گرامی خواهش میشود هرگاه ترجمه ها وکتب ومقاله های تحقیقی دیگری به نظرشان برسد لطف فرموده عنوان ومشخصات آنها را به چاپ برسانند یاسرحمت نموده به من بسپارند تا در چاپ بعدی ،این فهرست کاملتر شود .

یاد آوری این نکته نیز لازم است که درفهرست داستانهای وحکایتها، آثاری مانند چارمقاله نصیحت الملوک، سیاستنامه وقابوسنامه که حکایتهای تاریخی واقعی یاافسانه مانند رادربر دارد هم درج گردیده است .

پوهنوال م. ن. نگهت سعیدی

۱ - ابومسلم نامه، از نویسندهٔ نامعلوم، ترجمهٔ فرانسوی به عنوان (ابومسلم «تبردار» خراسان) توسط خانم ایرینه ملیکوف Irén Méli. Koff-Sayar پاریس: کتابفروشی امریکاوشرق، ۱۹۶۲، ۱۶۰ صفحه.

بخش نخست این کتاب، شرحی است دربارهٔ ابومسلم وبخش دوم ترجمهٔ ابومسلم نامه است به حوالهٔ فهرست نسخه های خطی دری در کتابخانهٔ ملی پاریس ، چار نسخه ابو مسلم نامه یا قصهٔ ابو مسلم به شماره های ۲۰۶۲، ۲۰۶۳، و ۲۰۶۴ و ۲۰۶۵ وجود دارد، محمد جعفر محجوب، بخشی ازابو مسلم نامه رابه عنوان «رهایی جمیله» درمجلهٔ سخن (دورهٔ ۱۳، شمارهٔ ۱۱ و ۱۲ اسفند ۱۳۴۱ و فروردین ۱۳۴۲) چاپ کرده که به گفتهٔ وی «ازروی نسخهٔ خطی متعلق به کتابخانهٔ ملی پاریس به نشانهٔ (Suppl. Pers. 842) استخراج وتصحیح شده است .» بنا بر این ، ظاهراً پنج نسخهٔ خطی این داستان در کتابخانهٔ ملی پاریس وجوددارد وترجمهٔ ملیکوف ازروی یك یاچند نسخهٔ آن کتابخانه صورت گرفته است .

«تحریر ترکی قصهٔ ابومسلم به شکل نسخهٔ خطی درو یانا موجوداست .» (دایرة المعارف اسلام، ج ۱ ،چاپ اول) .

۲ - اشرف خان وسه درویش (درفهرستهای بودلین وموزیم بریتانیا: افشار خان وسه درویش درچندنسخهٔ اتحاد شوروی: عادل خان وسه درویش)ترجمهٔ رو بن لیوی به عنوان «سه درویش و دیگر حکایتها وافسانه های دری» (بخش عمدهٔ آنها ازنسخه های خطی چاپ ناشدهٔ بود لین ترجمه شده) ، لندن ، ۱۹۲۳ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

این مجموعهٔ حکایتها درسلسلهٔ «آثار کلاسیك جهان» به‌قطع جیبی خیلی کوچك درانگلستان چاپ‌شده وشامل مقدمهٔ چار صفحه‌یی و حکایتهای ذیل است :

۱) «سه درویش» پس از ان «قصهٔ اشرف‌خان»

۲) قصهٔ سلیم جواهری

۳) سخاوت حاتم‌طایی

۴) جمشید و ضحاك

۵) قصهٔ ملاح وتاجر مروارید

۶) گنجینهٔ منصور

۷) نه منظر

اول : اختر کیسه بر ،دوم: افضل فالبین ، سوم : زهره و چنگش ، چارم : خورشیدو پری سفید ، پنجم : نصیر (یاناصر) قصاب ،ششم : قاضی، هفتم :جز یرهٔ افسون شده هشتم : سیاره پسر پادشاه یونان ،نهم :شاهزادهٔ کشمیر و شیخ مقدس .

۸) خورشیدشاه وشاهدخت‌چین (قهرمانان داستان سمك عیار ،این حکایت بایست از روی تحریر متاخر و کوتاه داستان‌بزرگ قرن‌ششم ، صورت‌گرفته باشد) .

۳—انوار سهیلی،تحریری‌از کلیله‌ودمنه‌توسط حسین واعظ کاشفی هروی‌متوفی. ۹۱۰ هجری

۱)انوارسهیلی‌نخستین‌بار بوسیلهٔ داود صاحب اصفهان به‌زبان‌فرانسوی ترجمه شد ودر سال ۱۶۴۴ توسط کتابفروشی سیمیون پوژه در پاریس‌انتشار یافت. - مقدمهٔ اشعارلافونتین .

۲) ترجمه دیگر به‌دست شرقشناس فرانسوی گلمن‌صورت گرفت .- همان مقدمه

۳) متن دری فصل اول‌با ترجمهٔ لفظ به‌لفظ انگلیسی آن به‌وسیلهٔ ه. ج .

کین انجام یافت ودرسال۱۸۳۵ در هرتفوردانگلستان به‌چاپ‌رسید.

۴) ترجمهٔ کامل لفظ به‌لفظ انگلیسی آن‌به نثر وشعر با عنوان : انوار سهیلی : تحریر دری حکایتهای بیدپای(کلیله‌ودمنه) ، توسط ادوارد ب . ایست و یك،صورت پذیرفت و در هرتفورددرسال ۱۸۵۴ انتشار یافت.

۵) ترجمهٔ کامل انگلیسی بوسیلهٔ آ . ن . وستن ، مدون قدیمترین و پرحجم ترین قاموس‌انگلیسی به دری‌انجام یافت ودرلندن درسال ۱۸۷۷ منتشر شد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنان متن کامل دری یافصلی از انوار سهیلی ،گاهی باشرح ومقدمه وز مانی بدون آن ، در اروپا وهند بارها چاپ شده است ، بدینقرار :

۱) مقدمه برا نوار سهیلی(شامل فصل هفتم کتاب وفصل هفتم ترجمهٔ عربی کلیله و دمنه توسط ابن مقفع)، به کوشش چارلز ستیوارت،لندن ، ۱۸۲۱ .

۲)انوار سهیلی،با شرح لغات، تهیه وترتیب جمز مایکل و میرزا ابراهیم،لندن ،۱۸۲۷ .

۳)انوار سهیلی،تدوین گ.جرویس ومیرزا حسن شیرازی،بمبی،۱۸۲۸ .

۴)انوار سهیلی،تدوین ج.و.ج .اوزلی،هرتفورد، ۱۸۵۱.

«به زبانهای مختلف هندی، پشتو،گرجی و زبانهای عمدهٔ اروپا نیز ترجمه شده است.»
(دایرة المعارف اسلام، ج ۱)

۴- بختیار نامه«بختیار نامه یا حکایت‌ده وزیر،تقلید اسلامی داستان اصلاً هندی سندبادنامه یا حکایت هفت وزیر،داستان یگانه یی است که‌چارچوب آنرا میسازد ویك تعداد حکایتهای دیگر راکه‌با داستان عمده بسته‌گی‌نزدیك‌دارد احتوا میکند.داستان‌اصلا به دری نوشته شده وقدیمترین تحریر آن که در دست‌است شاید در حدود ۶۰۰ هجری نگارش یافته‌باشد.تحریر او یغوری[ترکی شرقی]وهمچنان تحریر های عربی بختیار نامه که یکی آن در داستان هزار ویك شب داخل‌شده است،ارتباط نزدیك به تحریر دری دارد.»(دایرت المعارف اسلام،ج ۱)

۱)بختیار نامه،تدوین ویلهم اوزلی،لندن، ۱۸۰۰

درصفحهٔ عنوان این کتاب،چنین نوشته شده:«این کتاب‌بختیار نامه‌بدارالملك‌لندن‌بچها په خانه ولسن درسنه المسیح ۱۸۰۰ هزار وهشت‌صد بحکم سرویلیم‌اوزلی چها په نموده شد» و از بسم الله شروع و به تمت ، ختم میشود.

۲)بختیار نامه یا سرگذشت شاهزاده بختیار و حکایت‌ده وزیر،از روی متن تدوین جدید دری بختیار نامه،پیشگفتار و ترجمهٔ انگلیسی ویلهیم او زلی،لندن، ۱۸۰۱.

(ادامه‌دارد)

(c) ketabton.com: The Digital Library

مدیر مسؤول — پوهنمل شاه علی اکبر

هیأت تحریر

پوهاند میر حسین شاه ، پوهاند محمد رحیم الهام

پوهنوال م.ن. نگهت سعیدی ، دکتور سید مخدوم رهین

آدرس

ادارهٔ مجلهٔ ادب، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

پوهنتون کابل ، کابل ، افغانستان

تلفون: ۴۲۵۵۶، ۴۱۳۶۲

اشتراك سالانه

شاگردان مرکز	۲۰ـ افغانی
مشترکان دیگر	۲۵ رر
مشترکان ولایات	۳۰ رر

قیمت یك شماره (۵) افغانی

مقالاتیکه نشر نشود ، به نویسنده پس داده می شود .

اقتباس مضامین مجله باذکر نام مجله مجاز است .

مطبعهٔ دولتی

(c) ketabton.com: The Digital Library

ADAB

QUARTERLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul, Afghanistan

Vol. XXIV, No. 1, March-May 1976

Editor

Pohanmal Sh. Ali Akbar

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

Government Printing House

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library